

دانش و چالش‌های معاصر

رساله‌ای در مورد مادری، زنانگی و زندگی

حوا و چالش‌های معاصر

رساله‌ای در مورد مادری، زنانگی و زندگی

راهنمای نام کن!



نویسنده: تسنیم راجح

ویراست و بازبینی: پروفیسور ایاد قنیبی

مترجم: فریبا کریم‌نژاد

طراحی داخلی و جلد: مؤسسه آستانه



آستانه

از تردید به یقین

۲۰۲۵

حوا و چالش‌های معاصر

رساله‌ای در مورد مادری، زنانگی و زندگی

نویسنده:

تسنیم راجح

ویراست و بازبینی:

پروفسور ایاد قنّیبی

مترجم:

فریبا کریم‌نژاد





فهرست مطالب

۱۱	تقدیم به ...
۱۳	پیشگفتار.....
۱۳	پروفسور ایاد قنیبی.....
۱۶	مقدمه
۲۶	تصحیح مفاهیم نادرست - (سوسیالیسم/ مدرنیسم/ فمینیسم)
۲۷	آیا زن واقعاً خوشبخت‌تر شده است؟
۲۸	اما خود زن به کجا رفته است؟
۳۰	ما در بهشت نیستیم!
۳۳	آیا فمینیسم برابر است با حمایت از زن / دفاع از حقوق وی؟
۴۰	مثال اول: از صفحه‌ی UN Women Arabic:
۴۴	مثال دوم: پستی از یک صفحه‌ی عربی بزرگ و نظرات وارده بر آن:
۴۷	زنان پیش از فمینیسم چگونه بودند؟
۵۲	آیا فمینیسم واقعاً حامی زنان است، آن‌طور که می‌گویند؟
۵۵	فمینیسم و دروغ آزادی... ..
۵۹	از شرارت فمینیسم:
۶۲	فمینیسم «اسلامی»! تناقض رایج!
۶۶	فمینیست‌های اسلامی و دین جدیدی که ساخته می‌شود.....
۶۸	آیا ام‌المؤمنین خدیجه رضی‌الله‌عنها یک بازرگان فمینیست بود؟
۶۹	خدیجه (رضی‌الله‌عنها): به عنوان زنی پاکدامن، همسر، مادر و بازرگان
۷۱	گزینش غیر منصفانه!
	از سؤال: اسلام چه چیزی به من بخشیده است؟ به سؤال: من چه چیزی می‌توانم به اسلام
۷۵	تقدیم کنم؟
۷۷	لازم نیست بدانی که تحت‌تأثیر فمینیسم هستی تا چنین باشی!

- آیا سخن گفتن درباره‌ی فمینیسم فقط متوجه زنان است؟ ۸۰
- فمینیسم و دشمنی با خانواده... از علل تا واقعیت..... ۸۳
- نمونه‌هایی از موج دوم فمینیسم..... ۸۳
- تخریب خانواده از ریشه:..... ۸۷
- آیا زن می‌تواند بلندپرواز باشد یا خانه‌دار؟ خودش را دوست دارد یا خانواده‌اش را؟ ۹۱
- دو گفتمان زیان‌بار که باید تشخیص داده شوند و از آن‌ها پرهیز کرد!..... ۹۴
- درباره‌ی تناقض غربیان میان دانش و واقعیت‌شان ۹۷
- چه فریب شومی است!..... ۱۰۰
- درباره‌ی مردانگی تحریف‌شده‌ای که ترویج می‌شود!..... ۱۰۳
- جوامع به کجا می‌روند؟..... ۱۰۸
- چگونه به جماعت «بدنم ملک من است» و امثال این جنون پاسخ دهیم؟!..... ۱۱۱
- درباره‌ی مفهوم (Bad Girl): وقتی بد بودن زیبا جلوه داده می‌شود..... ۱۱۴
- زنانگی تو ارزشمند است!..... ۱۱۹
- چون تو زن هستی..... ۱۲۰
- چگونه زنی قوی باشی؟..... ۱۲۲
- و قدرتی که زن مسلمان به آن نیاز دارد چیست؟..... ۱۲۲
- در ترازوی وحی تو کیستی؟..... ۱۲۳
- شکست براننده‌ی زن مسلمان نیست!..... ۱۲۵
- چگونه به قدرت مطلوب برسیم؟..... ۱۲۷
- بین اتهام فمینیسم و نگرانی‌های التزام..... ۱۳۰
- دختر مسلمان به کجا می‌رود؟..... ۱۳۰
- تصورات نادرست درباره‌ی التزام..... ۱۳۱
- اجتناب مبالغه‌آمیز از اتهام فمینیستی:..... ۱۳۳
- این اعمال تو را فمینیست نمی‌کند:..... ۱۳۵
- دوستی که گوشه‌اش را در دست می‌گیرد و با انگشتش در اینستاگرام می‌چرخد... ۱۳۷
- بیا چند دقیقه‌ای با هم صحبت کنیم..... ۱۳۷
- این فقط دنیاست..... ۱۳۸

- ۱۳۸..... اما صبر کن.
- ۱۳۹..... دوست من.....
- ۱۴۱..... بدبختی زنانگی تحریف‌شده در نگاهی سریع.....
- ۱۴۳..... پایین انداختن نگاه و یادآوری به خودمان
- ۱۴۶..... سخنی برای خواهران طلاب علوم دینی.....
- ۱۵۰..... درک ضعف زنانه (به عنوان مثال افطار در رمضان)
- ۱۵۱..... ضعف خود را دوست بدار!.....
- ۱۵۳..... راضی شدی و تسلیم گشتی، سپس چه؟
- ۱۵۶..... تأخیر در ازدواج و چند توصیه و نجوا.....
- ۱۵۷..... درد تو بیهوده نیست و ثبات تو کم‌اهمیت نیست.....
- آیا اقداماتی هست که دختر مجرد بتواند انجام دهد تا اسباب ازدواج را در دنیای امروز فراهم کند؟.....
- ۱۶۱.....
- ۱۶۵..... یک نکته‌ی تعادل مهم هنگام صحبت از تأخیر ازدواج.....
- ۱۶۷..... سخنانی به خواهرانم که تازه نامزد یا ازدواج کرده‌اند.....
- ۱۷۰..... وقت تو گنج توست!.....
- ۱۷۲..... می‌گویی: من کیستم که دیگران را نصیحت کنم!.....
- ۱۷۴..... درباره‌ی کانال‌ها و محتوای «عمومی» اختصاص یافته به امور خصوصی زنان
- ۱۷۸..... درباره‌ی آشپزخانه و زیبایی وقت آن.....
- ۱۸۱..... مادری و مادران.....
- ۱۸۲..... یعنی تو فقط یک مادر هستی و نه بیشتر؟
- ۱۸۴..... خودت را دست‌کم نگیر.....
- ۱۸۶..... آیا نمی‌خواهی شمع‌ی باشی که می‌سوزد تا به دیگران روشنایی بخشد!.....
- ۱۸۶..... تصورات اشتباه.....
- ۱۸۸..... دو گام به عقب.....
- ۱۹۱..... پس چه باید کرد؟
- ۱۹۳..... یک روز عادی بود.....
- ۱۹۷..... میان دو کالسکه.....

- ۱۹۸ مادری و بحران احساس دستاورد
- ۱۹۹ دستاورد چیست؟
- ۲۰۱ تنظیم اولویت‌ها، فراخی برای نفس
- ۲۰۴ از دستاورد به سوی تلاش!
- ۲۰۵ و در قالب حاشیه
- ۲۰۷ باور نمی‌کنم چطور می‌تواند همه‌ی این کارها را انجام دهد!
- ۲۱۰ "چیزهای زیادی تغییر کرده از وقتی مادر شده‌ام..."
- ۲۱۳ فرزندان را در آغوش بگیر
- ۲۱۳ به همین سادگی: از مادر بودن لذت ببر
- ۲۱۶ شکایت یک مادر
- ۲۱۹ مادر بودن دشوار است... چرا آن را انتخاب و تکرار می‌کنم؟
- ۲۲۲ و در قالب حاشیه:
- ۲۲۴ ضعف بر روی ضعف
- به این مخلوقات کوچکی که خداوند سبحان با وجودشان در زندگی‌ام به من کرامت بخشیده، می‌نگریستم. ۲۲۶
- آیا به مادری بد تبدیل می‌شوم؟ ۲۲۸
- مادر بودن به تنهایی کافی نیست! ۲۳۳
- در مسیر تربیت... ۲۳۶
- چگونه از تربیت سکولار فرزندانمان اجتناب کنیم؟ ۲۳۷
- چگونه این کار را انجام دهیم؟ ۲۳۸
- یک نصیحت خاص... ۲۴۰
- آیا دخترتان را با دیدگاه فمینیستی تربیت می‌کنید بدون آن‌که بدانید؟ ۲۴۲
- مشکل عدم احساس نعمت‌ها... ۲۴۶
- چگونه به احساس و قدرانی نعمت‌ها برسیم؟ ۲۴۹
- پسر، با ما سوار شو... پدر پیامبر است و فرزند کافر... ۲۵۳
- فرزند گمراه از والدین هدایت شده... ۲۵۷
- اپیدمی عصر... ۲۶۱

- ۲۶۴ نیکی‌های جاریه یا گناهان جاریه؟
- ۲۶۶ و در پایان...
- ۲۶۷ از نامه‌هایی که به دستم رسیده است (با اندکی تصرف)
- ۲۷۰ نامه‌ای از یک دوست و خواهر عزیزی به دستم رسیده
- ۲۷۰ و خواستم آن را به عنوان سپاس از نعمت و فضل الهی به اشتراک بگذارم.
- ۲۷۲ درباره‌ی نویسنده.
- ۲۷۳ رساله‌ای در مورد زنانگی، مادری و زندگی

تقدیم به ...

به جستجوگری که به دنبال پاسخ‌هایی برای رفع سرگشتگی‌اش است.

به آن کس که چشمانش اشک‌آلود شده و روحش مشتاق گشته هنگام خواندن ندای ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ [فجر: ۲۷] «ای نفس آرام‌یافته».

به آن کس که می‌کوشد به قدرت مریم، عزم آسیه، پایداری هاجر و آرامش خدیجه نزدیک شود.

به آن کس که می‌خواهد با قلبی پاک به دیدار پروردگارش برود.

به آن کس که در دل شب از خداوند خواسته تا خشنودی‌اش از وی، خشنودی خودش از او، نزدیکی و حسن ظن به او را روزی‌اش گرداند.

به هر آن کس که در هر مکانی می‌خواهد به سوی پروردگارش حرکت کند.

این کلمات برای توست، آن‌ها را بخوان، به آن‌ها رجوع کن و با دخترت، خواهرت و دوستت به اشتراک بگذار.

امید است خداوند من و شما را از آن بهره‌مند سازد.

پیشگفتار

پروفسور ایاد قنیهی

در هیاهوی زندگی مادی معاصر، و غفلت عموم مردم از عمل به آنچه برای آن آفریده شده‌اند، و از میان رفتن ارزش‌های فطری اصیل از نفوس که جای خود را به شیفتگی به شعارهای فریبنده می‌دهد، شعارهایی که در پس خود برنامه‌های ترور کرامت انسان را پنهان کرده‌اند تا بردگی‌اش برای نظام سرمایه‌داری جهانی آسان گردد.

چه زیباست که چشم‌ت به کتابی روشن به نور وحی بیفتد، کتابی که فطرت را ندا می‌دهد، آن را از میان آوار بیرون می‌کشد و کمکش می‌کند تا دوباره همراه با زندگی بتپد.

کتابی که در دختر و زن مسلمان، افتخار به دینش، قدرت در شخصیتش، وضوح در اندیشه‌اش و آرامش در روحش نهادینه می‌سازد، و دژ خانواده را در برابر هجمه‌هایی که در این زمان به آن وارد می‌شود، تقویت می‌کند.

کتابی که زنی مفتخر به اسلامش آن را می‌نویسد، زنی موفق حتی با معیارهای دنیاپرستان، زنی که درهای گسترده‌ای برای رقابت در مدارک تحصیلی، تمایز حرفه‌ای و کسب درآمد به رویش گشوده شده است.

اما زمانی که دریافت این امور در وضعیت او به بهای اولویت‌هایی چون کسب علمی که هیچ زن مسلمانی از آن بی‌نیاز نیست - علمی که در رابطه‌اش با پروردگارش، با خود و با مردم اطرافش سودمند است - و به بهای توجه به خانواده و فرزندانش تمام می‌شود، صادقانه با خود به گفتگو نشست و آغاز و انجام را به یاد

آورد. او فریفته‌ی گردابی نشد که عموم مردم را در خود فرو برده است، بلکه بر آن چیره گشت و نسیم سرای آخرت را استشمام کرد. پس از رقابت بر سر مادیات روی گرداند، درحالی‌که بر آن توانا بود نه ناتوان، و ترتیب اولویت‌های خود را بر اساس هدایت وحی پروردگارش سبحانه و تعالی و راهنمایی پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم بازبینی کرد. تا آنگاه که شیرینی زندگی پاکیزه و زیبایی صنع الهی را با کسی که به او روی می‌آورد چشید، خواست چیزی از این معانی را به خواهران و هم‌کیشان‌ش منتقل کند و به آنان می‌گوید: «بیایید، که من آنچه را پروردگارم وعده داده بود به حقیقت یافتم! زندگی پاکیزه‌ای که آن را برای شما دوست دارم، همان‌گونه که خیر را برای خود می‌خواهم.» پس ندای خود را در مقالاتی پی‌درپی تنظیم کرد که هر یک برآمده از چکیده‌ی تجربیات، مشاهدات و تأمل از وضعیتی که زن مسلمان به آن دچار شده، و امید به سهیم بودن در نجات وی با راهکارهایی برگرفته از وحی پروردگارش است، سپس این گنجینه‌ها را در میان دو جلد کتاب گرد آورد.

این، کتاب «رساله‌ای در مورد زنانگی، مادری و زندگی» نوشته‌ی خواهر ارجمند تسنیم راجح است که از من خواست کتاب را مطالعه کرده، نظراتم را درباره‌ی آن بیان کنم و مقدمه‌ای بر آن بنویسم. من از مطالعه‌ی آن بهره بردم و دیدگاه‌هایم را بیان کردم، و مرا به تأمل در نشانه‌های کرم الهی واداشت آنگاه که برای کسی خیر بخواهد، خشنودی وی سبحانه و تعالی را بر دنیای فانی ترجیح می‌دهد، چنان‌که درباره‌ی این خواهر گرامی گمان می‌بریم.

تصمیم گرفته‌ام هر روز زمانی را با خانواده‌ام اختصاص دهم تا مقاله‌ای از آن را بخوانیم و درباره‌اش گفتگو کنیم، تا همچون وعده‌ای روحانی باشد که فطرت اصیل را در وجودمان زنده می‌کند، قطب‌نمای ما را تنظیم می‌کند و به امور، جایگاهی را که خداوند سبحان به آن‌ها داده، می‌بخشد. به برادران و خواهرانم، پدران و

مادران، توصیه می‌کنم همین کار را انجام دهند و همچنین توصیه می‌کنم برای پسران و دختران نیز دوره‌هایی از این کتاب ارزشمند برگزار شود تا در سنین پایین، حفاظی برای فطرتشان در برابر حملات شیاطین انس و جن و فریب‌خوردگان آنها باشد.

در پایان، از خداوند متعال می‌خواهم که این کتاب را بسیار سودمند گرداند، آن را از نویسنده‌اش بپذیرد و آن را از اسباب شکوفایی امت و عزت و شکوه نوین مورد انتظارش قرار دهد. هر آنچه از موفقیت این نوشتار از جانب خداوند سبحان است، پس ستایش، فضل و ثنای نیکو از آن اوست، و هر آنچه از خطا در آن است، از جانب نویسنده‌اش است، و از خداوند می‌خواهیم که او، ما و همه‌ی مسلمانان را ببخشد.

نگارنده:

ایاد قنیبی

اول شوال سال ۱۴۴۴ از هجرت پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وسلم

مقدمه

از این‌جا داستان آغاز شد...

نیرویی که در مقابل دفتر مدیر بخش احساس کردم مرا به تعجب واداشت، همان‌طور که در را می‌کوبیدم، آرامشی غیرقابل وصف، ثبات و آسودگی را احساس کردم. نفس اماره به سوء و شیطان درونم از من به شگفت آمده بودند!

“چرا مضطرب نیستی؟ نمی‌خواهی در تصمیمت تجدیدنظر کنی؟ کمی صبر کن! بین داری چکار می‌کنی!”

• بفرمایید...

صدای مدیر افکاری را که نادیده می‌گرفتم قطع کرد...

• سلام خانم دکتر...

• خوش آمدی تسنیم، بفرمایید...

چه شده؟ در ایمیل گفתי می‌خواهی پس از تعطیلات درباره‌ی موضوع مهمی صحبت کنی...

بله، موضوع واقعاً مهم است و نمی‌خواستم بیشتر آن را به تأخیر بیندازم... راستش، من نمی‌توانم به عنوان مربی در برنامه‌ی تغذیه و رژیم درمانی با شما همکاری کنم^(۱)

(۱) من مدرک کارشناسی تغذیه را در شهر فیلادلفیا-پنسیلوانیا تمام کرده بودم و در یک برنامه‌ی مهم در دانشگاه سنت لوئیس-میزوری پذیرفته شده بودم. این برنامه از محدود برنامه‌های کشور بود که دو شرط اخذ مجوز فعالیت حرفه‌ای را در یک سال محقق می‌ساخت: ۱۲۰۰ ساعت کارآموزی و کسب مدرک کارشناسی ارشد. فارغ‌التحصیل کارشناسی تغذیه در نظام آمریکا نمی‌تواند بدون داشتن این دو شرط، مجوز مشاوره‌ی تغذیه بگیرد یا به عنوان مشاور در بیمارستان‌ها کار کند.

• وای! چه اتفاقی افتاده؟ این تصمیم خیلی غیرمنتظره است!

• می‌دانم خانم دکتر، و کاملاً درک می‌کنم که از جایگاهی بسیار رقابتی کنار می‌کشم و متاسفم از این که اگر این موقعیت را نمی‌گرفتم، شاید دیگران می‌توانستند از آن بهره ببرند، اما واقعاً دیگر نمی‌توانم...

برای مدت طولانی تمام آرزویم این بود که بهترین متخصص تغذیه‌ی بالینی باشم، و برای این هدف با تمام توانم تلاش کردم. سال‌ها سخت کوشیدم تا نمرات کاملی در کارشناسی کسب کنم، کارهای داوطلبانه‌ی مناسب برای کسب تجربه انجام دادم و توصیه‌نامه‌های عالی از استادانم گرفتم، و برای داشتن رزومه‌ای کامل تلاش کردم، اما امروز دیگر هیچ چیز از آن را نمی‌خواهم و نمی‌توانم به آن ادامه دهم. من فقط می‌خواهم با فرزندانم باشم، نمی‌خواهم این لحظات با آن‌ها را از دست بدهم. نمی‌توانم تحمل کنم که دخترم را که تنها چند ماه دارد برای رفتن به دانشگاه ترک کنم.

با این که هنوز ادامه تحصیل را دوست دارم و می‌خواهم کارشناسی ارشد را با شما ادامه دهم، اما کار و کارآموزی با ساعات طولانی آن، خصوصاً با بیش از یک شیفت کامل و همراه با کلاس‌های کارشناسی ارشد، چیزی است که نمی‌توانم ادامه دهم...

• آنچه می‌گویی را می‌فهمم، خانواده بدون شک اولویت اول است، اما فرصت فعلی‌ات در کارآموزی ممکن است تکرار نشود. تو به عنوان یک فارغ‌التحصیل جدید می‌دانی که بالاترین شانس را برای پذیرش در کارآموزی و گرفتن مجوز داری. مدارکت الان کاملاً ایده‌آل است تا در دانشگاهی که انتخاب کرده‌ای پذیرفته شوی، اما بعداً کار بسیار سخت‌تر خواهد بود^(۱). این یکی از معدود برنامه‌ها در

(۱) پذیرش در دوره‌های کارآموزی تغذیه در آمریکا از طریق فرآیندی پیچیده به نام «match» انجام می‌شود که مانند یک مسابقه است، و نرخ پذیرش در آن طبق سایت All Access Dietetics فقط حدود ۶۰٪ است.

تمام ایالات متحده است که به تو اجازه می‌دهد همزمان با کارآموزی در یک سال، کارشناسی ارشد را هم بخوانی.

• درست است، شما بسیار مرا درک کردید و همکارم بودید وقتی در ابتدای سال تحصیلی باردار شدم و به من اجازه دادید دو ماه مرخصی بگیرم، اما الان نمی‌توانم ادامه دهم. نمی‌توانم جز این‌که با فرزندانم باشم، کار دیگری انجام دهم. تمام آرزوهای حرفه‌ای‌ام در برابر این‌که مادر بهتری برای آن‌ها باشم هیچ به نظر می‌رسد. شاید در آینده دوباره شانسم را برای شرکت در دوره‌ی کارآموزی تغذیه امتحان کنم، و می‌دانم که فرصتم کمتر خواهد بود، به خصوص که از یک برنامه‌ی مهم کنار می‌کشم، اما مهم نیست، ان‌شاءالله همه‌چیز خوب پیش خواهد رفت.

• اگر این خواسته‌ی توست...

برایت مدارکی را که باید پر کنی تا رسماً از برنامه انصراف دهی می‌فرستم، و در مورد برخی جزئیات اجرایی بعداً با تو تماس خواهیم گرفت، و تو کارشناسی ارشد و پایان‌نامه‌ات را ادامه خواهی داد، درست است؟

• بله، با استاد راهنمایم روی پایان‌نامه کار می‌کنم و به تدریج واحدهایم را می‌گذرانم.

• خوب، برایت آرزوی موفقیت دارم...

• ممنونم خانم دکتر، بسیار از درک و حمایت شما سپاسگزارم، و عذر می‌خواهم اگر این امر باعث دردسری برای بخش شود.

با این کلمات، از دفتر و بخش خارج شدم، با آرامش و سکینه‌ی بزرگی که نمی‌توانم چیزی بگویم جز این‌که خداوند تبارک و تعالی بر من منت نهاد.

کوچک‌ترین تردیدی نداشتم که انتخاب درستی برای دینم، دنیایم و آخرتم کرده‌ام، انتخاب درست در همه‌ی جنبه‌ها. در این موقعیت رقابتی در کارآموزی تغذیه و در آن دانشگاه معتبر (که حضورم در آنجا صرفاً برای چند ماه، ثمره‌ی سال‌های طولانی کارشناسی بود) فقط برای چند ماه کار کردم، اما همان ماه‌ها کافی بود تا به خود واقعی‌ام که مدت‌ها سرکوبش کرده بودم، بازگردم.

در تمام دوران بارداری‌ام به دخترم که در ابتدای آن سال به دنیا آمد، بیشتر دغدغه‌ام سؤالاتی بود مانند: «چگونه به دانشگاه بروم و همزمان دانشجوی کارآموزی تغذیه و دانشجوی پرتلاش کارشناسی ارشد باشم، آن هم بلافاصله پس از زایمان؟ چگونه می‌توانم به او شیر بدهم؟ آیا اجازه خواهند داد گاهی اوقات پس از زایمان مرخصی بگیرم؟ چگونه می‌توانم با یک نوزاد و پسر کوچکی که سه ساله است، هم درس بخوانم و هم کار کنم؟» و همیشه پاسخ آماده‌ی درونی‌ام این بود: «اشکالی ندارد، من همیشه قوی بوده‌ام و الان هم خواهم بود، مهم نیست اگر کمی خسته شوم، این یک دوره‌ی محدود و گذراست. دخترم به مهدکودک خواهد رفت، و پسرم و همسرم به من کمک خواهند کرد. همه چیز خوب پیش خواهد رفت، من سخت‌کوشم و می‌توانم ادامه دهم. این آخرین قدم برای رسیدن به هدف و کامل کردن این بخش از زندگی‌ام است. الان که پذیرفته شده‌ام، عقب‌نشینی نخواهم کرد! غیرممکن است!»

اما واقعیت پیچیده‌تر از حرف‌ها و تئوری‌های ذهنی بود. مشکل من زمانی که برای کار بیرون می‌رفتم و فرزندم را نزد مادر بزرگش می‌گذاشتم این نبود که من خسته می‌شدم - هرچند خستگی بخشی از بهایی بود که می‌پرداختم - بلکه باید زمانی را از دست می‌دادم که باید با آن‌ها می‌گذراندم. دقایق ارزشمندی از عمرشان، خاطراتشان، نگاه‌هایشان، خنده‌هایشان، لحظاتی که هرگز بازمی‌گردند.

دخترم دیگر هرگز کودک یک یا دو ماهه نخواهد بود. اولین خنده، اولین کلمه، همه‌ی آنچه از دست می‌دادم هرگز قابل بازیابی نخواهد بود، حتی اگر من نفر اول دوره‌ام یا بهترین متخصص تغذیه در دانشگاهم می‌شدم!

در کنار این، هر روز پس از ساعات طولانی کاری، خسته و کوفته به نزد همسر و فرزندانم برمی‌گشتم، هیچ انرژی‌ای برایشان نداشتم. تمام توان و نشاطم بین بیماران، تحقیقات، دانشجویان، نوشتن گزارش‌ها، تنظیم برنامه‌ها، رفتن از دفتری به دفتر دیگر و جدول‌های آماری تقسیم می‌شد، همان چیزی که می‌گفتند رؤیا و اوج موفقیت دانشجوی تغذیه است، و من بسیار خوش‌شانس بودم که از همان ابتدا در چنین جایی پذیرفته شده بودم!^(۱)

اما دیگر نمی‌توانستم این تناقض آشکار را نادیده بگیرم. دیگر یادم نمی‌آمد دلیل این کاری که انجام می‌دهم چیست؟ چه چیزی مرا به این‌جا رسانده است؟ چرا از ساعت هفت صبح دختر دو ماهه‌ام را با ماشین به خانه‌ی مادر بزرگش می‌برم و سپس به دانشگاه می‌روم تا کار و تدریس کنم، گاهی تا ساعت پنج یا شش یا هفت شب؟ چرا؟

این سؤال را از خودم پرسیدم زمانی که با مادر و خواهرم صحبت می‌کردم، آن‌ها هم تنها دو ماه پس از شروع کار. به آن‌ها می‌گفتم نمی‌خواهم به سر کار برگردم. این کار بسیار سخت، طاقت‌فرسا و مخرب است. هر کاری که در خارج از خانه‌ام انجام می‌دهم، خارج از توان و خطاست. این «فداکاری» که هر روز انجام می‌دهم برای اهدافی است که دیگر نمی‌توانم نامی برایشان بگذارم. این از هر جهت اشتباه است، هرگز باور نمی‌کنم که قبلاً با این حقیقت روبرو نشده‌ام!

(۱) این نقدی بر کارآموزی تغذیه و آنچه دانشجو در آن می‌آموزد نیست، بلکه مسئله‌ی مقایسه و اولویت‌ها در این شرایط است.

این «فداکاری» برای روزهای زندگی و وقتم با خانواده‌ام، در واقع فریبی بیش نبود. باید از آن به سوی مسیر درست که نیازمند کمی درد و شکیبایی است دست بردارم، تا از ادامه‌ی آن سرباز زنم!

من می‌توانستم (از نظر جسمی و روحی) به این راه ادامه دهم، و حتی با علایق دانشگاهی‌ام و علوم پزشکی به طور کلی و حتی تحصیلات و پژوهش‌های علمی و کار با بیماران و کمک به بهبود تغذیه‌ی آن‌ها یا تنظیم بهترین رژیم برای بیماری‌شان سازگار بود، و هیچ تنبلی یا بی‌میلی به ادامه‌ی آن نداشتم، اما باید متوقف می‌شد، باید جلوی ادامه‌ی آن را حتی برای لحظه‌ی دیگر می‌گرفتم!

در آن‌جا برای اولین بار به آن‌ها گفتم: من نمی‌توانم به کارآموزی برگردم، من بر نخواهم گشت!

شاید در آن لحظه تصمیمی احساسی یا شتاب‌زده به نظر می‌رسید. خودم هم از بیان این کلمات شگفت‌زده شدم. به آن‌ها گفتم باور نمی‌کنم این سخنان را می‌گویم! اما در حقیقت این تصمیم ماه‌ها در قلبم شکل گرفته بود، از اواخر دوره‌ی کارشناسی و ورودم به درس‌های علوم دینی و آشنایی‌ام با دوستان صالح و مطالعات مشترک و بحث‌هایمان درباره‌ی دروس و سمینارهای مربوط به روانشناسی و سخنرانی‌های دکتر ایاد قنیبی و نوشته‌های ابراهیم السکران و غیره. تناقض درونی‌ام چنان رشد کرد تا صدایش اجازه یافت آشکار شود و فریاد بزند «بس است!» راه‌حل روشن، ساده و آسان بود، اما تو به آن اجازه‌ی سخن گفتن نداده بودی!

مادر و خواهرم - خدا پاداش خیرشان دهد - کاملاً از تصمیم حمایت کردند. مادر، خواهر و همسرم از جمله معدود کسانی بودند که این کار را کردند و الحمدلله از من حمایت کردند. اما آنچه مرا شگفت‌زده کرد، مانع بزرگی بود که

پس از اولین قدم با آن روبرو شدم: حرف مردم. کلماتی چون: «چه ضایعه‌ای!» نگاه‌هایی که می‌گفت: «بیچاره! مسخره است!» و عباراتی که نفس اماره را تحریک می‌کردند: «اگر پشیمان شدی چه؟ اگر نتوانی برگردی چه؟ به فلانی نگاه کن که طلاق گرفته و نه کار دارد نه درآمد ثابت! چه بر سرش آمده؟ هیچ‌کس ضامن آینده نیست! تو باهوش بودی، نفر اول دوره‌ات بودی! نمی‌توانی کمی دیگر صبر کنی؟ نمی‌ترسی اوضاع تغییر کند؟ چطور سال‌های عمرت را بیهوده از دست می‌دهی؟»

و بسیاری دیگر از این کلمات، نگاه‌ها و عبارات ترس‌آور یا شرم‌آور. کاملاً می‌دانستم که اشتباه هستند، اما با این حال دردناک بودند. چرا مردم چنین هستند؟ آن‌ها می‌دانند که من به خاطر درآمد مالی به کار نیاز ندارم، و می‌دانند که من به خاطر وظیفه‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند جایش را برایم پر کند، از آن دست می‌کشم، تا کنار فرزندانم باشم و برای نقش مهم‌تری که در زندگی‌ام دارم. پس مشکل کجاست؟ چگونه کارم از یک امر اختیاری به وظیفه یا نشانه‌ی موفقیت یا دستاورد تبدیل شده، پس از آن‌که چیزی اضافی بود که ممکن بود انجام دهم یا ندهم؟ آیا این همان چیزی است که زنان در این موقعیت‌ها تجربه می‌کنند؟ چگونه و چرا؟ آیا عقلانی است که شر فمینیسمی که درباره‌اش می‌خواندم تا این حد واقعی باشد؟ چگونه مردم (حتی «متدینان») به این نقطه رسیده‌اند؟ چگونه این اندیشه‌ها «عرف» و «مسلّمات» آن‌ها شده است؟

سؤالات بسیاری ذهنم را مشغول می‌کرد، اما با این حال بر آرامش بزرگی که خداوند پس از آن تصمیم به من عطا کرد تأثیری نداشت. لبخند به زندگی‌ام بازگشت. در خودم قدردانی شگفت‌انگیزی نسبت به هر لحظه با فرزندانم و گفتگوی با آن‌ها یافتم. احساس کردم مادری‌ام برایشان از نو آغاز شده است و احساس کردم آنچه را خداوند به من داده بود بازیافته‌ام. از زیبایی کودکانم که از

آن غافل بودم، شگفت‌زده شدم. محو دقیق‌ترین حرکاتشان می‌شدم و بیش از آنچه می‌توان وصف کرد مشتاق بودم آنچه را خداوند تبارک و تعالی را خشنود می‌کند با آنها انجام دهم، و من احساس می‌کنم که خداوند با لطف خود مرا به سوی آنان بازگردانده است.

اما با این حال، تصمیم گرفتم با اعماق وجودم به این مسئله بپردازم، تا دریابم چه چیزی مرا و همه‌ی ما را به این‌جا رسانده است، و راه‌حل‌های فکری و عملی برای این وضعیت تأسف بار بیابم. از کجا در ذهن دختر از همان اوان کودکی کاشته می‌شود که بودن او به عنوان زن و همسر و مادر «فقط» چیزی بی‌ارزش است؟ چرا من به این نقطه رسیدم که کار می‌کردم و کار می‌کردم و کار می‌کردم، بدون آن که بدانم چرا؟ و چرا واکنش مردم به من این‌گونه بود؟

و در این‌جا یافتم که می‌خواهم به پروردگارم نزدیک‌تر شوم و خود را بهتر بشناسم. می‌خواهم مفاهیم اشتباه را در ذهن خود و دیگران تصحیح کنم. می‌خواهم خود و دیگر زنان، مادران و همسران را تقویت کنم. می‌خواهم پرونده‌های زنانگی، مادری و ازدواج را بگشایم و ببینم ما به عنوان یک جامعه چقدر از وحی الهی دور شده‌ایم و چگونه به سخت گرفتن زندگی بر خود و تلف کردن عمرمان رسیدیم.

از این‌جا شروع به نوشتن کردم...

مقالاتی که پیش از دیگران اغلب با خودم حرف می‌زدم. می‌خواستم چراغی باشند و پیام‌هایی واقعی و حقیقی برای هر زنی که به آنها دسترسی پیدا می‌کند، تا او را تقویت کند و آرامش را برایش به ارمغان بیاورد، تا به او بگویند تنها نیست، تا به او بگویند آنچه در تلاش برای تحقق رؤیاهایی که رؤیاهایش نیستند و تلاش برای رسیدن به اهدافی که از غایات طبیعی وجودش دور هستند تجربه می‌کند، طبیعی نیست. تا به او بگویم خروج از گرداب ممکن است و بازگشت به آرامش

امکان‌پذیر است، و خداوند سبحانه و تعالی او را می‌بیند، دعایش را می‌شنود و نیتش را می‌داند، و او نیازی به اثبات دائمی خود با معیارهای مردود ندارد، و پاسخ‌ها در واقع نزدیک‌تر از آنچه تصور می‌کند هستند.

و پس از سال‌ها از آغاز این نوشته‌ها، اینک مجموعه‌ای از این مقالات را در برابر خوانندگانم از زنان و مردان گرد آورده‌ام، مجموعه‌ای که گمان می‌کنم با هر زنی سخن می‌گوید، به او نزدیک می‌شود و با او صادقانه همچون خواهر و دوستی که او را به خاطر خدا دوست دارد و خیر او را می‌خواهد، حتی اگر هرگز او را ندیده باشد، همدلی می‌کند. در زنانگی‌اش، در زندگی روزمره‌اش، در تجربیاتش، اگر مادر است در مادری‌اش، و اگر پرسش‌هایی دارد، در پاسخ به پرسش‌ها و از بین بردن منابع شبهه‌هایش.

و سبحان‌الله! این کار را تنها یکی از برکات و نعمت‌های فراوانی می‌دانم که خداوند از زمانی که این شغل رسمی را ترک کردم و در آن روز سرنوشت‌ساز دفتر مدیر را ترک کردم، به من عطا کرده است. خداوند مرا به کار گرفته و یاری کرده از زمانی که تصمیم گرفتم از این دنیا خارج شوم و آنچه وی سبحانه و تعالی را (بر اساس موقعیت، مسئولیت و جایگاهم) از من خشنود می‌سازد انتخاب کنم، در امور و زمینه‌هایی که نمی‌توانم جز شگفت‌زدگی از کرم و لطف عظیم او بر خود چیزی ابراز کنم. او مرا به صدها خواهر آشنا کرد که به سخنانم گوش فرا می‌دادند و آن را عملی می‌ساختند. من با چشمان خود دیدم خیر اندکی که انجام می‌دهم تأثیرش فراتر از انتظارم است. وی سبحانه و تعالی دروس علمی و دوره‌های سودمندی بر سر راه من قرار داد که نمی‌توانم زندگی‌ام را بدون آن‌ها تصور کنم و نمی‌توانم با کلماتی اندک تأثیرشان را بر خود وصف کنم. او مرا با افراد شایسته‌ای همراه کرد که به من حسن ظن داشتند و به من اجازه دادند با آن‌ها در انتشار علم

مفید و تأثیرگذاری بر نسل معاصر همکاری کنم. او در وقتم با خانواده و فرزندانم برکت انداخت، و همچنان این برکت را می‌بینم و چیزی جز حمد و سپاس وی -سبحانه- و درخواست ثبات و پذیرش از او ندارم.

والحمد لله، الحمد لله، الحمد لله...

تصحیح مفاهیم نادرست

(سوسیالیسم / مدرنیسم / فمینیسم)

بیایید با پاکسازی و آماده‌سازی میدان پیش از ساخت‌وساز شروع کنیم، زیرا بحث درباره‌ی زنانگی، مادری و ازدواج و مسائل مربوط به آن، بدون برخورد با بسیاری از خرافات و مغالطاتی که مانع ساختار صحیح می‌شوند، دشوار است.

میان انحرافات که در شرق شکل گرفته و ما به ارث برده‌ایم و انحرافات دیگری که از غرب وارد کرده‌ایم، جریان‌های فکری متعدد، خطاها و مشکلاتی وجود دارد که به برخی از آنها در این بیست‌وسه مقاله می‌پردازیم و آنها را تحلیل می‌کنیم.

آیا زن واقعاً خوشبخت‌تر شده است؟

مطالعه‌ای طولانی درباره‌ی شاخص‌های شادی در میان زنان آمریکایی نشان می‌دهد که این شاخص‌ها از دهه‌ی هفتاد به طور واضح کاهش یافته است، هم به طور کلی و هم در مقایسه با مردان.

پژوهشگرانی که این کاهش را در دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا ثبت کرده‌اند می‌گویند: «پیشرفت زنان در دهه‌های اخیر در بسیاری از سطوح چشمگیر بوده است. تحصیلات علمی افزایش یافته، کنترل باروری و فرزندآوری بهبود یافته، حقوق افزایش یافته و درهای بسیاری از مشاغل مردانه به روی زنان گشوده شده است. همچنین پیشرفت تکنولوژی از بار کارهای خانگی کاسته، و همه‌ی این‌ها به آزادی زن در خانواده و بازار کار کمک کرده است. اگرچه این تغییرات ما را به انتظار افزایش موازی در شاخص‌های شادی زنان وا می‌دارد، اما در واقع می‌بینیم که این شاخص‌ها به وضوح کاهش یافته است، چه به صورت مطلق و چه به صورت نسبی در مقایسه با مردان.»^(۱)

عنوان این مطالعه، تناقضی را که پژوهشگران را شگفت‌زده کرد منعکس می‌کند: “The Paradox of Declining Female Happiness” یعنی «معمای کاهش شادی زنان». آن‌ها این را معما می‌دانند زیرا برخلاف انتظارشان است، و از جمله‌ی مطالعاتی است که به طور گسترده منتشر شده، به طوری که تا زمان نگارش این کتاب، ۸۵۰ بار به عنوان رفرنس به آن ارجاع شده است.

(۱) مطالعه‌ی مورد اشاره:

Betsey Stevenson, & Justin Wolfers (2009). The Paradox of Declining Female Happiness. American Economic Journal: Economic Policy, 225-190, (2)1. <https://eml.berkeley.edu/~cle/laborlunch/stevenson.pdf>

این تنها یکی از چندین پژوهشی است که کاهش رضایت از زندگی را در میان زنان طی دهه‌هایی که همراه با آغاز موج دوم فمینیسم بود، ثبت کرده است، جنبشی که تفکر زنان و جوامع را تغییر داد، همان جنبشی که خواستار «آزادی» زن، تأمین «حقوق»، مشارکت در بازار کار، اجازه برای کسب درآمد شخصی و «استقلال»، و حضورش در هر جایی که مرد حضور دارد، شد.

اما خود زن به کجا رفته است؟

آیا زن جوانی که امروز بین شغلش، مراقبت از فرزندش، خانه‌اش و جمع دوستانش تقسیم شده، خوشبخت‌تر از مادر بزرگش است که صبح زود بیدار می‌شد تا خمیر نان صبحانه را آماده کند و از در آغوش گرفتن فرزندانش لذت می‌برد و لبخند را بر چهره‌ی آنها مشاهده می‌کرد و تأثیر خود را در چشمان همسر و خانواده‌اش می‌دید؟

آیا زنی که در معرض هزاران تبلیغات و رسانه‌های اجتماعی قرار گرفته که به او می‌گویند چگونه باید باشد، چه کسی را باید تقلید کند، چه کسی به او ستم کرده است و چه چیزی را باید بخرد، آیا خوشبخت‌تر از آن زن روستایی است که چند دهه پیش زندگی می‌کرد و شلوار پسرش را می‌دوخت، منتظر بازگشت همسرش بود، از بزرگ شدن کودکش شاد می‌شد یا با دستور خاص خود، کیک‌های او را که مادرش به او آموخته بود، می‌پخت؟

زن امروز^(۱) متقاعد شده که باید همه چیز باشد، و اگر همه چیز نباشد، پس هیچ چیز نیست! او باید دارای زیبایی فوق‌العاده، سبک و استایل فوق‌العاده، همگام با مد، مدارک علمی عالی، روشنفکر و رزومه‌ی حرفه‌ای باشد. و در کنار

(۱) در اینجا درباره‌ی زن غربی صحبت می‌کنم، هرچند امروزه زن مسلمان نیز متأسفانه این افکار را وارد کرده و تحت تأثیر آن قرار گرفته است.

همه‌ی این‌ها، تمایلش به استقرار و مادری را که بعد از همه‌ی موارد فوق قرار گرفته است، برآورده کند!

اما آیا این دختر به سعادت‌ی که به او وعده داده شده، دست یافته است؟
آیا او به ذره‌ای از درخشش «آزادی» که در ذهنش کاشته‌اند و گفته‌اند باید بدون توقف به دنبال آن باشد، دست یافته است؟

من نمی‌گویم مسئولیت گسترش فمینیسم تنها بر دوش زنان است، و ادعا نمی‌کنم که تنها زنان با جدا شدن از جوامع کامل، تغییر کرده‌اند یا تحت تأثیر این ایده‌ها قرار گرفته‌اند.

جوامعی که به سمت مصرف‌گرایی و سیالیت ارزش‌ها^(۱) حرکت می‌کنند، در دنیای سرمایه‌داری که می‌خواهد همه‌ی انسان‌ها را در چرخ‌دنده‌های مرگبار تولیدش بیندازد.

اما به عنوان یک زن نیاز داریم به تأثیر عظیمی که بر ما می‌گذرد توجه کنیم. با خود چه کار می‌کنیم وقتی با آنچه از کودکی تا آخرین روزهای عمرمان به ما تلقین شده، بدون وقفه پیش می‌رویم؟ هنگامی که بار و مسئولیت‌های مضاعفی بر دوش ما گذاشته می‌شود که پیشینیان ما تحت عنوان آزادی و توانمندسازی حمل می‌کردند. هنگامی که ما را از آنچه می‌خواهیم دور می‌کنند و به سمت تحقق رؤیاها و شعارهای دیگران سوق می‌دهند. هنگامی که خواسته‌های دیگران برای ما تبدیل به وظیفه‌ای شده که نمی‌توانیم از آن استراحت کنیم، و هنگامی که اعتراف به همه‌ی این‌ها را ضعف، جهل و عقب‌ماندگی می‌دانیم.

(۱) جایی که تعاریف ارزش‌های مثبت در جوامع مانند موفقیت، شادی و بلندپروازی، و ارزش‌های منفی مانند تنبلی، شکست و غیره، همگی مبهم و وابسته به تفسیر صاحب قدرت می‌شوند، و در نتیجه، تعاریف متعددی برای این اصطلاحات وجود دارد که نسبی هستند و بستگی به اعتقادات هر کس دارند.

و این مرا به مطالعه‌ای که مقاله‌ام را با آن شروع کردم بازمی‌گرداند. پژوهشگران در پایان آن (در بخش Discussion) گفتند: «شاید تغییراتی که جنبش زنان به دست آورد، شادی زنان را کاهش داد. شاید این امر باعث شده آن‌ها احساس کنند زندگی‌شان با آنچه از آن‌ها خواسته شده ترقی نمی‌یابد. آن‌ها اکنون خود را با معیاری گسترده‌تر که شامل مردان نیز می‌شود مقایسه می‌کنند، و شاید پیچیدگی‌ها و فشارهای زندگی‌شان به بهای شادی‌شان تمام شده است.»

آن‌ها می‌گویند «شاید»، اما ما از آمار و نتایج آن‌ها تعجب نمی‌کنیم، چرا که کلام خداوند متعال را می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ «و هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت!» و سبحان‌الله، چقدر زندگی بدون یاد او تنگ و دشوار می‌شود...

ما در بهشت نیستیم!

در دنیایی که ارزش لذت، سرگرمی و تفریح را بالا می‌برد و آن‌ها را به اهداف والای مطلوب بین تبلیغات «خانه‌ی رؤیاهای» و مسابقه‌ی «رؤیا» و «میزبانی افراد دارای دنبال‌کنندگان بالا» و «برجسته کردن کسانی که مهارت انتشار تصاویرشان برای مردم» و «تفریح و چشیدن غذا در این‌جا و آن‌جا را دارند» تبدیل می‌کند.

در این دنیا، خود را دور از آن حقیقت ساده می‌یابیم که اگر تنها بیان شود بدهی به نظر می‌رسد که کوچک و بزرگ آن را می‌دانند و کسی در آن بحث نمی‌کند.

آیا واقعاً آن را می‌شناسیم و به یاد می‌آوریم؟

آیا به یاد می‌آوریم که ما این‌جا نیستیم تا لذت ببریم؟

ما روی این زمین نیستیم تا سرگرم شویم، یا بیشترین مقدار ممکن پول را جمع‌آوری کنیم، یا کشورها را بگردیم، یا همه‌جا عکس بگیریم، یا از لذیذترین غذاها لذت ببریم، یا به آنچه داریم فخر بفروشیم، یا سبک زندگی‌ای را که از فیلم یا سریال برگرفته شده دنبال کنیم.

اصل این است که ما در سرای آزمایش و امتحان هستیم، سرای کار و تلاش و امتحان، نه راحتی و رسیدن به هر آنچه می‌خواهیم، یا برخورد با آنچه می‌خواهیم به عنوان حقی بر پروردگارانمان. این دنیاست، و صفات و حقیقتش باید بر نحوه‌ی تعامل ما با آن حاکم باشد.

طبیعی نیست که در لذت‌های پی‌درپی زندگی کنم یا دنیا را برای لذت خود به کار گیرم یا عمرم را نشسته جلوی صفحه‌ی نمایش و احاطه شده با خدمتکارانی که هرچه می‌خواهم برایم فراهم می‌کنند، بگذرانم. فهم این مسئله به سادگی بسیاری از مشکلات و شبهاتی که ممکن است با ما روبرو شوند را حل می‌کند.

چرا خدا جواز وجود جنگ‌ها را می‌دهد؟ چرا من بیمار شدم؟ چرا خدا مرا فقیر و همسایه‌ام را ثروتمند آفرید؟ چرا خدا مرا به آنچه دوست ندارم امر کرده؟ چرا باید هر روز از صبح تا شب کار کنم و خسته شوم؟ چرا باید در شب سرد از خواب بیدار شوم تا وضو بگیرم و نماز بخوانم؟

چرا از من خواسته می‌شود در روزهای بسیار گرم حجاب بپوشم؟ چرا باید با سختی‌های تربیت فرزندان کنار بیایم؟ چرا باید در نیکی با خودم مجاهده کنم؟ چرا به هنگام روزه باید گرسنگی و تشنگی را تحمل کنم؟ چرا خداوند همه‌ی ما را با یک سطح از زیبایی و جمال نیافریده است؟ چرا دوستم را باهوش‌تر از من آفریده است؟ چرا باید مادر یا پدر شوم و عمرم را در آپارتمانی تنها نگذرانم که روزها برای کار بیرون بروم و شب‌ها مست کنم و فقط نگران جمع‌آوری پول و

یافتن غذا باشم؟!

سؤالات بسیاری که پاسخ مستقیمشان در یادآوری این است که ما در بهشت نیستیم! ما در محل آزمایش و ابتلا هستیم، و همه‌ی آنچه پیش از این ذکر شد بخشی از آن است. ما در سرای پاداش و کیفر نیستیم، و خداوندی که ما را آفریده با وضوح کامل به ما اعلام کرده: ﴿وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ «و همانا پاداش‌های شما روز قیامت به طور کامل داده خواهد شد»، و کسی که از این حقیقت غافل می‌شود و با دنیا چنان رفتار می‌کند که گویی بهشت است، از بهشت حقیقی محروم خواهد شد!

این قضیه در آغاز پرداختن به شبهات مربوط به مسائل زنان مهم است. به یاد داشته باشیم که ما اینجا در آزمایش و ابتلا هستیم، نه در محلی برای رسیدن به آرزوها. دین نیامده تا برای هر یک از ما آنچه را می‌خواهیم محقق کند و خواسته‌ها و تمایلاتش را برآورده سازد. حاشا که بخواهیم آن را برای هواهای نفسانی خود تغییر دهیم. بلکه می‌دانیم احکامی وجود دارد که ما را با رضایت و تسلیم به آن‌ها می‌آزماید، و شرایط دنیوی که ما را با حُسن عمل در آن‌ها می‌آزماید، و ممکن است در طبیعت و شرایط خود چیزهایی بیابیم که ما را می‌آزماید تا آنچه خدا را خشنود می‌کند با آن‌ها انجام دهیم، و همه‌ی این‌ها اصل و مورد انتظار است.

پس حکیم کسی است که این حقیقت را می‌بیند و قدر دنیا را می‌داند و می‌داند چگونه با آن تعامل کند و چه چیزی از آن انتظار داشته باشد. در نتیجه عمر کوتاهش را در راه سرای مقام ابدی که بدون بازگشت به سوی آن می‌رود سرمایه‌گذاری می‌کند، و آن در واقع یا نعمت ابدی است یا جهنم ابدی، خداوند ما را از آن پناه دهد و ما را از اهل بهشت گرامی‌اش قرار دهد.

آیا فمینیسم برابر است با حمایت از زن / دفاع از حقوق و...؟

شاید این مفهوم از مهم‌ترین چیزهایی است که لازم است کسی که مسائل زنان را بررسی می‌کند آن را توضیح دهد و تحلیل کند. بسیاری از خوانندگان وقتی کلمه‌ی «فمینیسم»^(۱) را می‌بینند، اولین چیزی که به ذهنشان می‌آید اموری مانند «حقوق من»، «رفع ظلمی که همسایه‌ام از آن رنج می‌برد»، «حل مشکل خشونت خانوادگی در جامعه‌ام»، «حل مشکل دوستم با همسر خسیسش»، «محافظةت از من در برابر آزار»، و دیگر ایده‌های مطلوب در چارچوب صحیح خود، اما این‌ها هیچ ارتباطی با فمینیسم واقعی ندارند!

فمینیسم نامی گسترده برای جریان فکری و ایدئولوژی پیچیده‌ای است که دهه‌ها پیش به عنوان واکنشی به مشکلاتی در جوامعی که شبیه ما نیستند آغاز شد و تکامل یافت تا چیزهای بسیاری را در بر گیرد که زن مسلمان عاقل - که برای او به تصویر کشیده می‌شود فمینیسم نجات رحیمانه‌ی او از مشکلاتش است - آن‌ها را نمی‌پسندد.

تنها حقوقی که فمینیسم برای زنان به آن معتقد است، حقوقی است که زن مدرنیته‌ی غربی پیشرفت زن را در آن می‌بیند. این حقوقی است که زن را وادار می‌کند (تأکید روی کلمه‌ی «وادار» است) با مرد در هر زمینه‌ای که حضور دارد و به هر قیمتی رقابت کند. این جنبش با برخی خواسته‌هایی که زنان غربی مطرح

(۱) تلفظ صحیح کلمه‌ی: نِسْوِيَّة، با کسره‌ی نون و سکون سین، زیرا از کلمه‌ی نِسْوَة مشتق شده است. خداوند متعال می‌فرماید: {وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزَةُ تُرَاوِدُ فَتَاهَا}. استاد عدنان معتوق به این نکته در پادکست

«فمینیسم دین بی‌اله» اشاره کرده است: <https://www.youtube.com/watch?v=KgvcsHbREdE>

کردند آغاز شد، مانند اجازهی رأی دادن به زنان و حق مالکیت آن‌ها، اما به سرعت این خواسته‌ها تکامل یافت تا فرض کند که عدالت، برابری کامل با مردان است و در نتیجه شروع به تحقیر کسانی کرد که این برابری کامل در حقوق، وظایف و نقش‌ها را رد می‌کنند.

این تفکر بخش اساسی از آنچه است که ما را (در جوامع مسلمان) به جایی رسانده که درباره‌ی زن خانه‌دار بگوییم بیکار است و خود را اثبات نکرده است. این بخش بزرگی از آنچه است که مردان (مسلمان) را به ترجیح زن «شاغل» بر زن خانه‌دار هنگام جستجوی همسر واداشته، و این باعث می‌شود مادری که تلاش می‌کند فرزندانش را آنگونه که پروردگارش می‌پسندد تربیت کند، و همسر صالحی که شوهرش را یاری می‌دهد، و دختری که به خود و والدینش حق می‌دهد، برخی نگاه‌ها یا عباراتی را دریافت کند که به او می‌گویند در مقابل دوستش که کار می‌کند یا مدرک دانشگاهی می‌گیرد ناچیز است، حتی اگر مورد دوم در تمام آنچه گذشت کوتاهی کرده باشد.

همچنین این تفکر مساوات‌گرای افراطی حد و مرزی نمی‌شناسد و با هیچ ضابطه‌ای محدود نمی‌شود، زیرا در اصل بر پایه‌ی خواسته‌های افراد بنا شده و واکنشی به افراط قبلی است (زمانی که جوامع غربی واقعاً در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم زن را تحقیر می‌کردند).

این انقلابی احساسی و استثمارگر^(۱) بوده و هست که هر چیز مرتبط با میراث سنتی که مشکلاتشان را به آن ارتباط می‌دادند رد می‌کند، حتی اگر این شامل ارزش‌های خانواده و بسیاری از امور فطری و بدیهی و تفاوت‌های بین دو جنس

(۱) در مقالات بعدی توضیح خواهم داد که چگونه کاملاً با هوای سرمایه‌داری مناسب بود و توسط آن مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

در وظایف، طبیعت و تربیت باشد، تا جایی که این تفکر به حمایت و تغذیه‌ی ایدئولوژی‌های جنسیتی، انحراف و تغییر جنسیت رسیده است.^(۱)

آنچه ما را در این جا نگران می‌کند این است که تفکر فمینیستی در جوامعی رشد کرد که دین را کنار گذاشتند و تصمیم گرفتند زندگی خود را بدون آنچه خالقشان به آنها دیکته می‌کند هدایت کنند، و دریافتند که با مشکلات افراطی روبرو هستند که آنها را با پرش به سوی افراط مخالف حل کردند، و با وجود همه‌ی این‌ها، آنها خوشبخت و نیز به ما شبیه نیستند!^(۲) و طبیعی است که تحمیل گفته‌ها، ایده‌ها و راه‌حل‌های آنها برای ما و تلاش برای اجرا یا قضاوت زندگی ما بر اساس آنها، عبثی غیرقابل قبول است. این دقیقاً همان چیزی است که در فعالیت‌های سازمان‌های ملل متحد در کشورهای ما و در فعالیت نهادها و شخصیت‌هایی که با تفکر آنها حرکت می‌کنند و سعی در اجرای سخنانشان دارند، گسترش می‌یابد. همچنین مانند طاعون در عناوین اخبار، تولید فیلم‌ها و سریال‌های عربی و همچنین تبلیغات و محتوای رسانه‌های اجتماعی گسترش یافته، تا جایی که این تفکر مسموم برای بسیاری از افراد در مسائل مربوط به زنان و

(۱) این اتفاقی است که عملاً در انقلاب جنسی در ایالات متحده رخ داد، همان‌طور که پیشگامان موج دوم فمینیستی گفته‌اند. اگر زن و مرد کاملاً برابر هستند، پس چرا زن باید به مرد جذب شود (مثلاً) و چرا باید تفاوت‌هایی بین آنها باشد؟ این همان چیزی است که جنبش LGBTQ+ به آن دعوت کرد که با قدرت همراه با انقلاب جنسی در ایالات متحده آغاز شد. فمینیسم نه تنها می‌گوید که زنان از مجموعه‌ای از حقوق محروم شده‌اند و باید بازپس گرفته شود، بلکه زنان و مردان در اصل با هم برابر هستند و تفاوت بین آنها نیز نتیجه‌ی تربیت است. بنابراین چه کسی گفت اگر تفاوتی بین آنها وجود نداشته باشد جذابیت زن برای مرد مجاز است؟ چه کسی گفت یک مرد نمی‌تواند احساس کند که او زن است مادام که بین زیست‌شناسی واقعی و بین تعامل اجتماعی و احساسات و افکار موجود در درون انسان این تمایز وجود دارد؟ بنابراین فمینیسم اثباتی را که می‌خواهد در ایده‌ی جنسیت، همجنس‌گرایی و نژادپرستی می‌یابد و در آنها نیز اساس، منطق، پشتیبانی و محبوبیت موردنظر خود را که می‌خواهند می‌یابد.

(۲) با وجود این واقعیت که در مورد ظلم به زنان مشکلاتی وجود دارد، دلیل این امر فاصله و دوری‌گزینی ما از شریعت پروردگار است، که با فاصله‌گیری بیشتر از آن قابل حل نیست.

خانواده به معیار خوب و بد تبدیل شد، بدون این که لحظه‌ای توقف یا در آن تأمل کنند.

این تفکری است که هدفش تغییر ساختار جوامع و تبدیل نظام آن‌هاست، تا آنچه برای مردم طبیعی است به برابری ناعادلانه غیرعقلانی تبدیل شود، و تا فردگرایی و تمرکز بیش از حد هر فرد بر حقوق خصوصی خود و تحصیل خواسته‌هایش از جامعه حاکم شود. در نتیجه هیچ توجهی از افراد جامعه یا حتی اعضای یک خانواده به یک‌دیگر باقی نمی‌ماند. نمونه‌های بسیاری از این امر در واکنش‌های کسانی که تحت تأثیر این تفکر هستند در موقعیت‌های متنوعی که برای ما رخ می‌دهد یا درباره‌شان می‌شنویم ظاهر می‌شود و محتویات واقعی نفوس را آشکار می‌سازد.

به عنوان مثال، کسی که تحت تأثیر تفکر فمینیستی قرار گرفته را می‌بینی که با خبری درباره‌ی اولین زنی که در ایستگاه سوخت در فلان کشور کار می‌کند، با تحسین و تشویق برخورد می‌کند. به جای این که این صحنه غیرت او را برای زن مسلمانی که بدون شک مجبور به انتخاب چنین کاری شده که مناسب او نیست تحریک کند، و مردان خانواده‌اش را برای رها کردن او برای انجام چنین کاری یا جامعه و دولت مسلمان را برای تأمین نکردن زنان‌شان سرزنش کند، واکنش این است: «وای! اولین زنی که چنین کاری را انجام می‌دهد که ما فکر می‌کردیم منحصر به مردان است!»، «آفرین، با انجام آنچه دوست داری و بی‌اعتنایی به حرف مردم کار خوبی کردی!» و هیچ ایرادی در شرایطی که آن زن را به چنین کاری که اصلاً نباید انجام دهد مجبور کرده، نمی‌بینند؛ آن زن میان خودروها، دودشان و در سرما و گرما سختی می‌کشد...

و به همین ترتیب، هنگامی که زنی - مثلاً - با مشکل بدرفتاری همسرش مراجعه می‌کند و به صاحبان تفکر فمینیستی از راه به در شکایت می‌کند، پاسخ‌شان

یادآوری حق زن بر شوهر یا صحبت درباره‌ی محوریت خانواده و بنای زندگی زناشویی بر اساس احسان هر یک از زوجین به دیگری نیست، بلکه پاسخ این است: «چرا برایت مهم است؟ شوهرت خانه و تربیت را نادیده گرفته، تو هم آن را نادیده بگیر. شغلی پیدا کن، کار کن و به دنبال راحتی خودت باش تا از او خلاص شوی و به شوهرت یا فرزندانش اهمیتی نده!»

و هنگامی که زن دیگری می‌گوید که از تمسخر همسایه نسبت به حجابش ناراحت است، پاسخ این تفکر و کسانی که آن را ترویج می‌کنند این است: «بدنت را می‌پوشانی! آیا مردان هم مانند تو بدنشان را می‌پوشانند؟ چه کسی به تو گفته که عورت هستی و باید پوشانده شوی!»

اصول و ثوابت آن‌ها غیرموجود است، و برابری‌شان با آزادی خیالی‌شان در تناقض است، و گمراهی‌شان حد و مرزی نمی‌شناسد...

و هنگامی که یکی از زنان می‌گوید: «آرزو دارم با مدرکم کار کنم، اما فرزندانم را در اولویت مراقبت و تربیت می‌بینم»، پاسخ چنین افرادی این است: «فرزندانت کوچک هستند؟ مهدکودک که هست. تو به هر کاری نیاز داری تا مستقل شوی، خودت را بسازی و در جامعه مشارکت کنی!» تا زنی را که نقش خود را می‌شناسد و به آن راضی بوده به گمراهی بکشانند و دنیا و آخرت او را به هر شکل خبیثی خراب کنند!

و هنگامی که زن دیگری می‌گوید که برادرش پس از مرگ همسرش در نفقه‌ی او کوتاهی کرده، پاسخ این تفکر چنین است: «از او پول می‌خواهی؟ تا بر تو مسلط شود و با تو هر طور می‌خواهد رفتار کند؟ بیرون برو! خودت کار کن تا آنچه می‌خواهی بخری و بساط راحتی‌ات را فراهم سازی.»

آن‌ها هرگز سرزنش را متوجه «مرد» برای کوتاهی‌اش در حق کسی که مسئولش است نخواهند کرد. به زن نخواهند گفت که او در دینش گرامی است و از او خواسته نشده که حتی یک سکه کسب کند. به او یادآوری نخواهند کرد که این وضعیت استثنایی که در آن است، آزمایشی از جانب پروردگارش و نتیجه‌ی انحرافی است که امتش را تحت تأثیر قرار داده است. و بر اوست که اولویت‌ها را متعادل سازد و مناسب‌ترین راه‌حل‌ها را برای واقعیت خود بر اساس دین و اولویت‌ها و معیارهای آن بیابد. او برای کار پاداش خواهد گرفت اگر در چارچوب ضوابط شرعی کار کند و نیازهای خود و فرزندانش را تامین کند. به او نخواهند گفت که این وضعیت ظلمی است که باید با کار بر روی اقامه‌ی شریعت پروردگارش در واقعیت مردم برطرف شود. این افراد او را هدایت نخواهند کرد (و اصلاً اهمیت نمی‌دهند) به آنچه به نفع خود و جامعه‌اش است تا موارد ظلم برای او و دیگر زنان هم‌جنسش و برای عموم مسلمانان در جامعه‌اش تکرار نشود.

پس صاحبان این تفکر و کسانی که تحت تأثیر آن‌ها هستند، اهمیتی به دادن حمایت حقیقی و امنیت صحیحی که زن به آن نیاز دارد نمی‌دهند. نهادهای آنان در مواقع مشکلات یا مراجعه‌ی زن به آن‌ها، جز اضطراب و سردرگمی چیزی به او اضافه نخواهند کرد. آن‌ها راه‌حل‌های آماده‌ی وارداتی خود را به او می‌دهند که می‌خواهند به زور وارد زندگی‌اش کنند، و با هر خباثتی او را از خانواده و جامعه‌اش جدا می‌کنند و از شرایط او سوءاستفاده می‌کنند تا تفکرش را تغییر دهند و هر فاصله‌ای که در جامعه‌اش از دینش می‌یابند را افزایش دهند.

حتی اگر این افراد در جامعه‌ی او زندگی کنند و خود را منتسب به دینش بدانند، اصول غیردینی آن‌ها - که به آن تسلیم شده‌اند و آن را بالاتر از همه چیز قرار داده‌اند - بر آن‌ها حکم می‌راند. پاسخ مکرر آن‌ها به او این است که انقلاب

کند، بر خود متمرکز شود، از کسی سؤال نکند، چرخى در ماشین فساد مستمر باشد و به دنبال دنیایی باشد که آن‌ها آن را به صورت خروج از خانه و ورود به بازار کار و هزینه‌های آن و انجام هر چیزی که لازم است برای رسیدن به «قدرت» و «توانمندی» اش به تصویر می‌کشند!

در بهترین حالت، آنچه هر زنی را بدان، چه سؤال درباره‌ی شغل یا غیر آن، فرا می‌خوانند این است که آنچه را خواسته و آرزوهایش بر او دیکته می‌کند انجام دهد. آن‌ها خواهند گفت: «با انتخاب آزاد خود پیش برو، آنچه دوست داری انتخاب کن. می‌خواهی خانه‌دار باشی؟ اشکالی ندارد. می‌خواهی کار کنی؟ باز هم اشکالی ندارد!» مشکل این سخن این است که ماندن زن در خانه‌اش به عنوان یک حق اساسی که خداوند برای او مقرر نموده است و نیز بازگشت زن به خانه‌اش برای تربیت فرزندانش را در نظر فتنه‌زدگان ناچیز جلوه می‌دهد، زیرا او «انتخاب نکرده» که بیرون برود و «چیزی به جامعه ارائه دهد». در نتیجه، هیچ‌گونه حمایتی از حق زن (که پروردگارش به او بخشیده) برای کسب روزی‌اش وجود ندارد.

هیچ امنیت مستمری برای زن وجود ندارد که فرزندان و همسرش و سپس پسرانش هنگامی که بزرگ می‌شوند یا مردان خانواده‌اش در صورت نداشتن همسر و فرزند، از او مراقبت کنند. او فقط باید آنچه می‌خواهد انجام دهد، و آن‌ها هم طبعاً آنچه می‌خواهند انجام خواهند داد!

درحالی‌که پاسخ به همه‌ی مشکلات پیشین و دیگر مشکلات، تحمیل باری به زن که نمی‌تواند آن را در راستای «حقوق» و «آزادی‌ها» تحمل کند نیست، بلکه تحمیل مسئولیت‌هایی به هر فرد است که خداوند او را به آن امر کرده، چه از طریق اصلاح اجتماعی یا دخالت اهل فضل یا نصیحت یا حتی ایجاد نهادهایی

تخصصی برای اصلاح خانواده با نقطه آغاز صحیح در این زمینه.^(۱)

اگر این آلودگی فکری و اجتماعی بیگانه از ماست و سعی در تغییر واقعیت ما دارد، ما نباید ناامید شویم یا نگران باشیم. بلکه کاملاً درک می‌کنیم که این‌ها آزمایش‌هایی از جانب خدا برای ما و سنت او در درگیری حق و باطل است، تا با آنچه می‌توانیم برای مقابله با آن تلاش کنیم و جایگاه و موقعیت خود در این جنگ فکری و اجتماعی واقعی را مشخص کنیم که در خانه‌ها، خانواده‌ها و خیابان‌هایمان است و روز به روز با آن زندگی می‌کنیم. میان کسانی که ما را با حيله‌های شیطانی فریبنده و براق به سوی پرتگاه می‌کشاند، و میان ندای فطرت ما و آنچه ما را به دین حنیف و شریعت متعادل و رحیمی که باید در خود با تربیت، ایمان و عمل برپا داریم بازمی‌گرداند.

و از خدا یاری می‌جوییم...

بیاید در دو مقاله بعدی به دو نمونه‌ی مشخص از انتشار تفکر فمینیستی خبیث در رسانه‌های اجتماعی و پاسخ به آن‌ها نگاه کنیم.

مثال اول: از صفحه‌ی UN Women Arabic:

پست منتشر شده می‌گوید: «همه‌ی مشاغل برای زنان مناسب است» و «زنان می‌توانند هر کاری انجام دهند» و آن را با تصویر زنی عبوس در لباس کارگاه تعمیرات همراه کرده‌اند که اره برقی را با بی‌اعتنایی در دست گرفته است. گویی زبان حالشان می‌گوید: اعتراض داری؟ جرأت داری؟ اصلاً تو چه کسی هستی که اعتراض کنی!

(۱) این‌ها بدیل‌های موقتی برای وضعیت صحیح اسلامی هستند که در آن دولت، اولیای زن را ملزم به نفقه‌ی او می‌کند و اگر نان‌آور وجود نداشته باشد، از او مراقبت می‌کند.

بیاید با آرامش و دقت به این کلمات پرخاشگرانه پاسخ دهیم. معنای «مناسب بودن» چیست؟ یعنی می‌توانند زن را در آن موقعیت بیندازند و او را وادار کنند مانند مرد در آن کار کند؟ بعد چه؟

از جنبه‌ی فیزیکی، بدیهی است که جسم زن در ساختار، انرژی، حجم برخی استخوان‌هایش با بدن مرد متفاوت است. علیرغم بداقت موضوع، مطالعات و تحقیقات تفاوت‌های بسیاری را در این زمینه نشان می‌دهند که هیچ پزشک، متخصص تغذیه یا مربی ورزشی نمی‌تواند آن را انکار کند. نیازهای تغذیه‌ای زن با مرد متفاوت است، نسبت عضلات به چربی در بدنش متفاوت است، تراکم استخوان‌هایش متفاوت است، هورمون‌هایش، میانگین وزن، قد، سرعت و حداکثر وزنی که می‌تواند حمل کند همگی متفاوت هستند. همچنین طرز کار مغزش در بسیاری از جزئیات، تفکر، احساسات و حافظه‌اش متفاوت است.

خوب، فراتر از همه‌ی این‌ها، تمایلات او چیست؟ چه چیزی را واقعاً می‌خواهد؟ درباره‌ی سعادت و خواسته‌های (دنیوی) او چه می‌گویید؟

آمارها در دانشگاه‌های کشورهای اسکاندیناوی - که از کودکی به دختران برابری جنسیتی و توانایی انجام هر کاری را آموزش می‌دهند - نشان می‌دهد که تعداد فارغ‌التحصیلان دختر در رشته‌های مهندسی، ریاضیات، علوم و فناوری (STEM) بسیار کمتر از هم‌تایان مرد آنهاست، به طوری که نسبت فارغ‌التحصیلان زن در این رشته‌ها در فنلاند و نروژ تنها به ۱۵٪ می‌رسد.

در ایالات متحده، آمارهای سال ۲۰۱۷ نشان داد که ۷۸٪ از فارغ‌التحصیلان علوم کامپیوتر مرد هستند، درحالی‌که ۸۶٪ از فارغ‌التحصیلان پرستاری زن هستند، و بیش از ۸۸٪ از فارغ‌التحصیلان مهندسی برق مرد هستند.

در بریتانیا، آمارهای سال ۲۰۲۲ نشان داد که بیش از ۸۷٪ از متخصصان روانشناسی زن هستند، درحالی‌که مردان بیش از ۹۷٪ از رانندگان کامیون را تشکیل می‌دهند.^(۱)

و این فهرست همچنان ادامه دارد... و این تفاوت به دلیل «تبعیض جنسیتی» نیست، زیرا ما آن را در اوج خود در کشورهای اسکاندیناوی که متعهدترین کشورها به برابری هستند دیده‌ایم!

این تفاوت خودش نشان می‌دهد که چیزهایی وجود دارد که زنان بیشتر از مردان به آن علاقه دارند و برعکس. پس مشکل کجاست؟

این سخن «محدود کردن زنان در قالب‌های ثابت» آن‌طور که ادعا می‌شود نیست و «مانع از تحقق آرزوهایشان» نمی‌شود، آن‌گونه که صاحبان این صفحات می‌خواهند ما را متقاعد کنند. و چنان‌که فمینیست‌ها می‌گویند، نگه داشتن آن‌ها در حاشیه‌ی جامعه و تسلیم قدرت مردان هم نیست، بلکه دعوتی است به بازگشت به حقایق، فطرت سالم و دیدن طبیعت و سنت تفاوتی که خداوند سبحان ما را بر آن آفریده است. آرزوهای زن با آرزوهای مرد متفاوت است، همچنین توانایی‌ها و شیوه‌ی تفکرش، و در این هیچ نقص و توهینی نیست. آنچه ما به آن دعوت می‌کنیم این است که حق زن برای داشتن آن آرزو تضمین شود - آرزوی این‌که مادر، کدبانو، همسر، معلم یا هر چیز دیگری که مناسب او باشد و واقعاً

(۱) منابع:

<https://rb.gy/k4p32>

<https://rb.gy/xv5wa>

<https://rb.gy/t0fjw>

<https://rb.gy/jbb13>

<https://rb.gy/3jqct>

<https://rb.gy/sjy9v>

می‌خواهد، باشد - نه این‌که بر او فشار آورده شود تا همیشه با مرد رقابت کند یا از کودکی طوری هدایت شود که از پذیرش خواسته‌هایش فرار کند.

زنی که به عنوان الگو نشان داده می‌شود صرفاً به این دلیل که آنجا در حرفه‌ای کار می‌کند که از نظر تاریخی و فرهنگی به مردان مرتبط بوده، فریب بزرگی است که ذهن دختران را با آن پر می‌کنند تا باور کنند وظیفه‌شان رقابت و زندگی در این «نبرد ازلی» خیالی است که به آن‌ها القا می‌شود که بدون انتخاب یا تصمیم‌گیری آن را به ارث برده‌اند.

آیا واقعاً فکر می‌کنید زن شاغل در پمپ بنزین، کارگاه ساختمانی یا تعمیرگاه خودرو حرفه‌اش را دوست دارد؟ و اگر دوست دارد، چند درصد از زنان واقعاً مشتاق چنین مشاغلی هستند؟ آیا آن‌ها حرفه‌شان را انتخاب کرده‌اند تا نسبت زنان در آن برابر با مردان باشد؟ آیا همه‌ی این‌ها برایشان مهم است یا کسی وجود دارد که افکار مسموم خود را به زندگی آن‌ها تزریق می‌کند؟

چرا همچنان به دختران ما دروغ می‌گویند که موفقیت آن‌ها باید در رقابت با مردی باشد که همزمان به آن‌ها می‌آموزند از او متنفر باشند و او را الگو قرار دهند؟ آیا زن هیچ هدف خاصی جز گریز از شکست ندارد؟ درباره‌ی ویژگی‌های منحصر به فرد او چگونه؟ درباره‌ی فطرتش چه؟ درباره‌ی ارزشمندی او بر اساس آنچه می‌تواند انجام دهد و هیچ‌کس دیگر در جهان نمی‌تواند، چگونه؟

برای همه‌ی این‌ها، ما نیاز داریم چند قدم از آن دروغ‌ها و فریب‌ها دور شویم و به دنبال هدف و معنای وجودمان باشیم، دور از ایدئولوژی برابری بی‌روح. با صداقت و خلوص نیت به دنبال اهدافی باشیم که خداوند ما را برای آن‌ها آفریده است، و فراتر از لایک‌های فیسبوک، تحسین مردم و «اولین زنی که فلان کار را انجام داد» و دیگر چیزهایی که می‌خواهند همه‌ی ما را به ارقامی بی‌ارزش و

بی‌هویت تبدیل کنند، حرکت کنیم. گویی کسی اهمیت خواهد داد وقتی زنی به سن شصت سالگی می‌رسد و زندگی‌اش را صرف اثبات این‌که «کمتر از مرد نیست» و این‌که «می‌تواند استریوتایپ‌ها را بشکند» و «از جامعه، سنت‌ها، عرف و اقتدار پدرسالاری آزاد شود» کرده است!

در واقع، هیچ‌کس به این‌ها اهمیت نمی‌دهد. بلکه اعتقاد به این‌که آن «دستاورد» ارزش تلاش دارد، امری عجیب و باورنکردنی است. این تنها یک زندگی و فرصتی است که تکرار نمی‌شود، صاحبش به تنهایی مالک آن است و در نهایت مسئول آن خواهد بود. هیچ‌کس با او به قبر نخواهد رفت، هیچ‌کس در روز قیامت دستش را نخواهد گرفت، و فقط اعمال صالحی که دور از نور چراغ‌ها، تشویق‌ها و توهّمات انجام داده، باقی خواهد ماند!

مثال دوم: پستی از یک صفحه‌ی عربی بزرگ و نظرات وارده بر آن:

این پست درباره‌ی دختری است که در ده‌کای شیرینی درست می‌کند و به عابران می‌فروشد. درباره‌ی ساعات طولانی کار و سختی‌هایش صحبت می‌کند درحالی‌که «او انتقادات مردم و تصورات قالبی جامعه را نادیده گرفت» و با کلماتی خطرناک این‌که او «قیودی را که جامعه تحت عنوان حرام و عیب برای کار دختران وضع کرده شکسته است!» و بر این اساس، بسیاری از نظرات به تشویق و تقدیر از او پرداخته‌اند!

ممکن است کسی بگوید: «مشکل شما با دختری که در تمام شرایط سخت سعی می‌کند کسب روزی کند چیست؟! می‌خواهید به دلیل کلیشه‌های قدیمی و افکار موهوم و بی‌اساسی که در ذهن دارید، به او حمله کنید و از او انتقاد کنید؟ شما را به خدا! مردم را به حال خود بگذارید!»

ما می‌گوییم: صرف‌نظر از هویت خواهری که در تصویر است، می‌خواهم با آرامش و دقت متن را بخوانیم تا ببینیم چه اتفاقی در جوامع ما در حال وقوع است، و چگونه حق به راحتی و بدون این‌که کسی متوجه شود به باطل تبدیل می‌شود. چگونه نام‌ها، موضع‌ها و دیدگاه‌ها تغییر می‌کنند. بیایید نگاه کنیم و درباره‌ی آنچه می‌گذرد قضاوت کنیم.

ما هرگز نمی‌خواهیم به آن ختر حمله کنیم یا از او انتقاد کنیم، اما آنچه این جا رخ می‌دهد، بهره‌برداری از او و نیز شرایط سختی است که زنان و جوامع تجربه می‌کنند. این قضیه برای القای این ایده است که نتیجه‌ی رنج‌هایی که زن را به کار در زمینه‌ای سخت و طاقت‌فرسا سوق می‌دهد، الگویی برای شکستن سنت‌ها و خروج از ظلم جامعه و تجاوز از «فرهنگ عیب و حرام» است! این امر تبدیل به داستانی شده که شایسته‌ی همدردی و همکاری است - چیزی دردناک و طاقت‌فرسا برای دختری که در خیابان‌ها و روی پاهایش برای ساعت‌های طولانی در گرما و سرما و در برابر عابران و پس از ساعت‌ها خستگی تحصیل در دانشگاه کار می‌کند - تا این داستان نمونه‌ای ارزشمند از تشویق و الگویی برای همه‌ی دختران شود!

به دلیل ایدئولوژی فمینیستی که با دین و شریعت ما آمیخته شده است، رنج‌های واقعی و الگویی از وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی و سختی معیشت و شستشوی مغزی که یک جامعه از آن رنج می‌برد، به سببی برای تشویق، شادی و جشن تبدیل شده است. به دلیل ایدئولوژی که صاحبان صفحات سکولار ذهن ما را با آن پر می‌کنند، نه جامعه و نه محرک‌های بزرگی که دختر را به نیازمندی و اجبار برای تأمین مایحتاج خانواده و خودش سوق داده‌اند سرزنش نمی‌شوند. بلکه گفته می‌شود که این موضع «رویاریوی با جدل» و «نادیده گرفتن نگاه‌های مردم» است!

و جای تعجب نیست که خود دختر از این موضوع به عنوان استقلال مالی صحبت کند، زیرا او بخشی از جریانی است که همه‌ی کسانی که در آن قرار می‌گیرند را متقاعد می‌کند که انحرافشان طبیعی، زیبا و مثبت است.

صفحه‌ی عربی مذکور نگفته که این دختر در این جا با اکراه در سایه‌ی جامعه‌ای که اعلام کرده هر کس فقط مسئول خودش است چنین کار سختی می‌کند. آن‌ها نگفتند که وی نشان‌دهنده‌ی شکست نظام آموزشی و تأخیر در ازدواج همراه با دوری از نظام اسلامی است که باید جامعه را منسجم کند و از زنان در برابر کارهای سخت محافظت نماید. بلکه از نظر آن‌ها این فقط یک داستان عادی و خشک است که نباید هیچ واکنشی در ما ایجاد کند جز کمی شادی از این که جوامع ما از «ظلم به زنان» رها می‌شوند که کار در دکه برای تهیه‌ی غذا را «منحصر به مردان» می‌کرد!

با کمال تأسف برای کسانی که انرژی، توانایی‌ها و افکارشان را قربانی این همه سم می‌کنند.

برای توجه و تأکید: این مقاله هرگز حمله به آن دختر نیست. خدا او را یاری کند و از این کار بی‌نیاز سازد، اما این دعوتی است برای فهم واقعیت امور و شناخت آنچه در تغییر عناوین و تغییر افکار در قالب‌های ظریف و فریبنده رخ می‌دهد، تا جایی که حق به باطل و باطل به حق تبدیل می‌شود... و از خدا یاری می‌جوئیم.

زنان پیش از فمینیسم چگونه بودند؟

بسیاری اوقات گفتمان فمینیستی ذهن جوامع و افکار ما را بر اساس امری که نزد ما بدیهی فرض می‌شود مورد هجوم قرار می‌دهد، و آن این‌که وضعیت زن مسلمان در کشورهای ما چند نسل پیش بسیار سخت و همراه با ظلم و تنگنا بوده است. در این مورد، وضعیت او شبیه زن غربی است که «نیز» در وضعیت بدی بود تا این‌که «شورش کرد» و خواسته‌هایش را به دست آورد و - طبق گفته‌ی آنها - امروز وضعیت بسیار بهتری دارد!

اما حقیقت این است که وضعیت خود زن غربی با تغییرات اجتماعی که فمینیسم ایجاد کرد فقط بدتر شده است. پس از آن‌که بسیاری از حقوق، امتیازات و حمایت‌هایی که مختص زنان و متفاوت از مردان بود داشتند، آن‌ها به واسطه‌ی فمینیسم به «مبارزه» و «دفاع» از خود کشانده شدند، پس از آن‌که مردان قانع شدند که با زنان برابرند و حمایت آن‌ها از زنان «مردسالاری سمی» است!

در نتیجه، زنان اگر ازدواج کنند مانند مردان مسئول هزینه‌های خانه شده‌اند. آماری که در سال ۲۰۲۲ توسط مرکز تحقیقات Pew منتشر شد نشان می‌دهد که ۵۵٪ از خانواده‌های متأهل آمریکایی هزینه‌های آن‌ها به تنهایی یا به طور اساسی توسط مرد تأمین می‌شود، درحالی‌که این نسبت فقط ۵۰ سال پیش ۸۵٪ بود!^(۱)

زن غربی امروز اگر ازدواج نکند، چه دانشجو باشد چه بدون مدرک، باید برای تأمین مخارج خود کار کند. می‌بینیم که دانشجویان دختر ناچارند به مشاغل

(۱) <https://www.pewresearch.org/social-trends> (۱) in-a-growing-share-of-u-s/۲۰۲۳/۰۴/۱۳/

کم‌درآمد یا آنچه «حداقل دستمزد» (minimum wage) می‌نامند روی آورند تا درآمدها را افزایش دهند، مانند کار در رستوران‌ها، کافه‌ها و فست‌فودها که معمولاً برای افزایش حقوقشان است. آمارها نشان می‌دهد که حدود ۸۰٪ از پیشخدمت‌های رستوران‌ها در آمریکای امروز زنان هستند^(۱)، و حدود ۷۱٪ از کارکنان صندوق در فست‌فودها زن هستند.^(۲)

به دلیل عدم امنیت اجتماعی برای زنان و جدا کردن آن‌ها از حمایت پدر، برادر، همسر یا دیگر مردان خانواده‌شان (که تحت عنوان «آزادی» و «برابری» آغاز شد)، آن‌ها در بیرون از خانه‌هایشان طعمه‌ی آسانی شده‌اند در برابر کسانی که از خدا نمی‌ترسند و فقط قدرت قانون را می‌شناسند - قانونی که فریب و دور زدن آن بسیار آسان است. آمارهای رسمی آمریکایی نشان می‌دهد که از هر پنج دانشجوی دختر دانشگاهی در ایالات متحده‌ی آمریکا یک نفر حداقل یک بار مورد آزار جنسی قرار گرفته^(۳)، و ۳۸٪ از زنان آمریکایی حداقل یک بار در محل کار خود مورد آزار قرار گرفته‌اند^(۴)، و حدود یک نفر از هر ۵ زن آمریکایی حداقل یک بار در زندگی‌اش مورد تجاوز قرار گرفته است!^(۵)

زنان در معرض آسیب‌های بسیاری قرار گرفته‌اند با نبود کسانی که بتوانند به آن‌ها پناه ببرند، و با از بین رفتن مردانگی در مردان و تقویت ایده‌ی «استقلال» در زنان، جامعه به شکلی بیمارگونه فردگرا و خودخواه و شکننده و متفرق شده

(1) <https://www.zippia.com/waitress-jobs/demographics/>

(۲) منبع پیشین

(3) <https://www.rainn.org/statistics/campus-sexual-violence>

(4) <https://inspiredelearning.com/blog/sexual-harassment-in-the-workplacestatistics/#:~:text=38%25%20of%20women%20have%20experienced,were%20harassed%20in%20the%20workplace>

[https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%204%20women%20and,of%20sexual-](https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%204%20women%20and,of%20sexual-ly%20transmitted%20diseases%2C%20etc)

(5) [ly%20transmitted%20diseases%2C%20etc](https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%204%20women%20and,of%20sexual-ly%20transmitted%20diseases%2C%20etc)

است، تا جایی که زن اگر از سوی دوست پسر یا همسر خود مورد خشونت قرار بگیرد حتی نمی‌تواند پناهگاهی برای خود بیابد. هیچ خانواده‌ای آماده‌ی پذیرش مجدد او نیست و هیچ پدر یا برادری از او دفاع یا حمایت نمی‌کند. به همین دلیل، آمارها نشان می‌دهد که یک نفر از هر چهار زن آمریکایی مورد خشونت شدید (ضرب‌و‌شتم، سوزاندن، خفگی) حداقل یک بار در زندگی خود توسط دوست پسرش قرار گرفته است^(۱)، و ۷۲٪ از جرایم قتل در آمریکا مجرم آن دوست پسرش است، و ۹۴٪ از این موارد قربانی، زن است!^(۲)

جنبش "Me Too" مدتی نه چندان دور مشهور شد، که نشان داد تعداد زیادی از بازیگران زن آمریکایی که آن‌ها را «ستاره» می‌نامند مورد آزار و تعرض‌های جنسی بزرگ قرار می‌گیرند و سکوت می‌کنند زیرا «این چیزی است که شغل و پیشه‌شان می‌طلبد» یا «شرط ورود به هالیوود است» آن‌طور که می‌گفتند! این تعجب‌آور نیست، هنگامی که در زن ضعفی ذاتی و طبیعی نسبت به مرد وجود دارد، و هنگامی که حمایت از او سلب و بی‌کس‌وکار و تنها رها شود، در واقع تسلیم شکارچیان از هیولاهای انس و جن می‌شود تا به هر شکلی که می‌خواهند با او بازی کنند!

این دقیقاً همان کاری است که فمینیسم شیطانی در جامعه انجام می‌دهد. آن را به جامعه‌ای وحشی تبدیل می‌کند که در آن قوی، ضعیف را می‌خورد و مردم چنین جامعه‌ای تلاش می‌کنند تا حد ممکن امیال و منافع خود را از یک‌دیگر

(1) [https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%204%20women%20and,of%20sexual-\(o\)ly%20transmitted%20diseases%2C%20etc](https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%204%20women%20and,of%20sexual-(o)ly%20transmitted%20diseases%2C%20etc)

(2) <https://ncadv.org/STATISTICS#:~:text=1%20in%20%20%4women%20and,of%20sexually%20transmitted%20diseases%2C%20etc>

<https://www.vpc.org/studies/amroul2012.pdf>

برای تفصیل بیشتر این موضوع می‌توانید به زنجیره بحث (تحریر المرأة الغربية) دکتر ایاد قنیهی بنگرید:
https://www.youtube.com/watch?v=r2M_YyM8dpU&t=1s

بگیرند. این ارقام تنها نمایی از آن چیزی است که می‌گویند آزادی زن غربی محقق شده است! و این همان چیزی است که از آن سخن می‌گویند و امروزه می‌خواهند به زنان ما نیز برسانند!

زنان غربی اگرچه برخی حقوق مشروع و برخی خواسته‌ها را به دست آورده‌اند و بخشی از ظلم قانونی از آن‌ها با جنبش‌های فمینیستی برداشته شده، اما وضعیت کلی آن‌ها به شکلی عجیب بدتر شده و همچنان در حال بدتر شدن است. آنچه در انتظار آن‌هاست با این مهندسی اجتماعی و دور کردن آن‌ها از ولایت و حمایت مردانشان، و انداختن آن‌ها در کوره‌ی چرخ سرمایه‌داری که فقط به آنچه می‌تواند از آن‌ها استخراج کند اهمیت می‌دهد، بدتر خواهد بود.

اما زنان ما، اگر نگاهی به وضعیت آن‌ها در چند نسل پیش در مقایسه با امروز ببیند، درس‌های بسیاری را که نیاز داریم از آن می‌گیریم قبل از سقوط به جایی که غربی‌ها در آن افتاده‌اند، درحالی‌که با پر کردن ذهن خود به شعارهای آن‌ها، بسیاری از پسران و دخترانمان گمان می‌کنند که رمز نجات در پیروی از راه آن‌هاست!

علیرغم این‌که بسیاری از جوامع عربی مسلمان چند نسل پیش تا حدی از علوم شرعی دور بودند، و علیرغم وجود مواردی از ظلم در آن‌ها، و علیرغم آغاز هجوم فکری غرب به آن‌ها، خانواده‌ها عموماً مادران را چندین برابر آنچه امروز می‌بینیم ارج می‌نهادند. دختران در امنیت و حمایتی بودند که ما نیاز داریم آن را در نفوس مردان احیا کنیم و درباره‌ی ارزش والای آن برای زنان امروز صحبت کنیم.

زن در گذشته عموماً تحت ستم یا مجبور به زندگی‌ای که از آن نفرت داشت نبود. او ارزش خود را درک می‌کرد و تأثیر خود را بر فرزندان و نوه‌هایش احساس می‌کرد. به نصیحت‌هایش گوش داده می‌شد. به عنوان دختر، مشتاق ازدواج و فرزندآوری بود، برای آن آماده می‌شد و در آن تأخیر نمی‌افتاد. او به خانه و

خانواده‌اش راضی بود و در میان آن‌ها احساس کمبود نمی‌کرد. او بسیار ارزشمند و دارای جایگاه در خانواده‌اش بود. شاید همنشینی با مادربزرگ‌ها و گوش دادن به داستان‌های آن‌ها درباره‌ی کودکی‌شان، همسرانشان، داستان‌های ازدواج فرزندان‌شان و موقعیت‌هایی که تجربه کرده‌اند و غیرت مردانشان نسبت به آن‌ها، بخشی از این را نشان دهد.

ما نمی‌گوییم که وضعیت ایده‌آل بود یا این‌که خطایی وجود نداشت، به خصوص تلاش‌های تهاجم فکری غرب به کشورهای ما که عملاً چند نسل قبل از زمان استعمار و اعزام دانشجو به دانشگاه‌های غربی و غیره آغاز شده بود. اما وضعیت بدون شک بسیار بهتر بود از آنچه امروز برای زن می‌خواهند؛ سلب حمایت خانواده‌اش و رساندن او به مرحله‌ای که در آن تنها باشد، در جوانی کسی از او سؤال نکند، و هنگام پیری فرزندی به او توجه نکند، همراه با تلاش شدیدی که برای بازسازی جوامع ما و تغییر ساختار آن‌ها از خانواده‌های کوچک شروع می‌شود و به بزرگ‌ترین فریب در آن‌ها می‌رسد.

وجود موارد ظلم و نقاط خطاهای فکری و عملی، دلیلی است بر این‌که ما در بسیاری از موارد از شریعت پروردگاران دور شده‌ایم. و بسیاری اوقات حقیقت آن را نادیده گرفتیم، درحالی‌که آثار و فرهنگ‌هایی که از آن گرفته شده بود باقی ماند و سپس به تدریج از آن دور شدیم. بنابراین راه‌حل، بازگشت به شریعت است، همان‌طور که در مقالات آینده بیشتر از آن صحبت خواهم کرد.

اما اکنون خدا را برای آگاهی از حقیقت این فریب‌ها شکر می‌کنیم، که امیدواریم تقویت‌کننده و مسلح‌کننده‌ی زن و مرد در برابر تفکر شیطانی فمینیستی باشد و آن‌ها را برای مقابله با آن و شکستن دروغ‌هایی که می‌سازد آماده کند.

و از خدا یاری می‌جوییم...

آیا فمینیسم واقعاً حامی زنان است، آن‌طور که ما می‌گوییم؟

آیا فمینیسم واقعاً حامی زنان است یا در واقع به نفع سرمایه‌داری، شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان عمل می‌کند؟

زمانی که زنان متقاعد می‌شوند که ماندن در خانه ذلت، حقارت و بی‌ارزشی است، و خروج از آن برای کسب درآمد، راه‌اندازی کارخانه‌ها و به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد و بازار، نشانه‌ی آزادی، قدرت و استقلال است، چه کسی از همه‌ی این‌ها سود می‌برد؟

و چه کسی متأثر می‌شود یا اهمیت می‌دهد وقتی مادر بودن و تربیت فرزند به مانعی بین دختر و «خودشکوفایی» او تبدیل می‌شود؟

وقتی آنچه امروز در غرب می‌بینیم این است: کودکانی که از چند ماهگی در مهدکودک‌ها رها می‌شوند تا والدین برای کار بیرون بروند، اگرچه بسیاری از زنان به دلیل وضعیت اقتصادی مجبور به این کار هستند، اما این اجبار هرگز اتفاق نمی‌افتاد اگر جامعه ابتدا کار زن را اصل قرار نداده بود و سپس آن را به وظیفه‌ای برای او تبدیل نمی‌کرد، زنانی خسته، مجبور به تحقق معیارهای غیرممکن «زن ایده‌آل» خیالی که شامل هماهنگی بین موفقیت شغلی، خانوادگی، زندگی اجتماعی، زیبایی، فرهنگ و وسعت آگاهی و سایر مواردی است که نمی‌توان همزمان به آن‌ها دست یافت.

وقتی همه‌ی این‌ها و بیشتر اتفاق می‌افتد...

اما در عین حال... اقتصاد در بهترین حالت خود خواهد بود همراه با فراوانی

نیروی کار که منجر به کاهش هزینه‌ها می‌شود، و یکی از اهداف مالکان شرکت‌های بزرگ محقق می‌شود: کاهش دستمزدها با ورود حدود نیمی از جمعیت بزرگسال که چند دهه پیش به شغل و رقابت بر سر آن فکر نمی‌کردند. از آن‌جا که زنان بنا بر طبیعتشان، درخواستشان کمتر و بیشتر مایل به پذیرش حقوق کمتر هستند، این باعث کاهش عمومی دستمزدها خواهد شد.

این وضعیت بدون شک منجر به افزایش سود شرکت‌ها همراه با کاهش درآمد کارمندان خواهد شد. این همان چیزی است که مطالعه‌ای که در سال ۲۰۰۲ توسط دفتر ملی تحقیقات اقتصادی آمریکا منتشر شد، نشان داد:

Women, War and Wages: The Effect of Female Labor Supply on the Wage Structure at Mid-Century

یعنی: «زنان، جنگ و دستمزدها: تأثیر حضور زنان در بازار کار بر ساختار دستمزد در نیمه‌ی قرن بیستم»، که ۸۲۰ بار به عنوان رفرنس به آن ارجاع شده است.

محققان در این مطالعه دریافتند که ورود زنان به بازار کار در سال ۱۹۵۰ پس از جنگ جهانی دوم منجر به کاهش دستمزد مردان در مقایسه با سال ۱۹۴۰ شد. بیشترین تأثیر بر مردان با سطح تحصیلی متوسط و عالی بود که فرصت‌های شغلی آن‌ها به دلیل جایگزینی با کارمندان زن در بازار کار کاهش یافت.^(۱)

این قضیه از جهت سود صاحبان شرکت‌ها از حضور مستقیم کارمندان زن است. علاوه بر این، بازار و فعالیت اقتصادی از نظر خرید و فروش و مصرف با خروج عمومی زنان برای کار رونق می‌یابد. تعداد افراد دارای درآمد که می‌توانند

(1) https://www.nber.org/system/files/working_papers/w9013/w9013.pdf

پول خود را برای تجمعات خرج کنند دو برابر خواهد شد، و تعداد خانواده‌های دارای نیازهای مصرفی نیز دو برابر می‌شود. تقاضا برای بسیاری از کالاهایی که زنان به آن‌ها نیاز ندارند یا به تعداد زیاد به آن‌ها نیاز ندارند مگر این که شاغل باشند، افزایش می‌یابد یا تولید می‌شود. از جمله این موارد لباس‌های رسمی زنانه، کفش‌های پاشنه بلند، لوازم آرایشی، و همچنین غذاهای فست‌فود یا از پیش آماده شده که خانواده‌های با کار طولانی مدت هر دو والد به آن‌ها روی می‌آورند.

همه‌ی اینها چرخ بازار سرمایه‌داری را به حرکت درمی‌آورد، هزینه‌های خانواده را افزایش می‌دهد، زنان را مجبور به کار می‌کند و جیب‌های صاحبان بازار و حرص و طمع سیری‌ناپذیر آن‌ها را پر می‌کند.

این چیزی است که دلیل حمایت سرمایه‌داری و جهانی از جنبش فمینیستی را توضیح می‌دهد، و یکی از مهم‌ترین دلایلی است که امروز سازمان ملل متحد و بازوهای آن برای گسترش آن تلاش می‌کنند، حتی با زور در کشورهای مسلمان، تا دختران، زنان و جوامع ما چرخ‌دنده‌های جدیدی در ماشین آن‌ها باشند و با خرده کالاهایشان زندگی کنیم و در سبک زندگی کارخانه‌ای^(۱) که می‌خواهند با هم رقابت کنیم!

و پس از همه‌ی این‌ها، بیایید به سؤال اول بازگردیم... آیا فمینیسم واقعاً به زنان کمک کرده است؟

(۱) این اصطلاح از دکتر فاضل خالد الجابر اقتباس شده است.

فمینیسم و دروغ آزادی...

چند سال پیش گفتگویی میان من و یکی از خانم‌های پروفسور دانشگاه درباره‌ی تبعیض علیه اقلیت‌ها در ایالات متحده‌ی آمریکا درگرفت. او با شور و حرارت درباره‌ی نژادپرستی علیه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار صحبت می‌کرد و راهکارهای عملی برای کشف و اصلاح اقدامات پنهان نژادپرستانه علیه آنان ارائه می‌داد.

به او گفتم: من کاملاً درک می‌کنم درباره‌ی چه چیزی صحبت می‌کنی. مثلاً من به عنوان یک زن مسلمان و محجبه، از زمانی که به این کشور آمده‌ام با تبعیض‌های زیادی مواجه شده‌ام، و این واقعاً آزاردهنده است. کسی که مورد چنین برخوردی قرار می‌گیرد احساس ظلم می‌کند و صدایش شنیده نمی‌شود، در موقعیتی که نمی‌تواند از خودش دفاع کند. نمونه‌ی این را با برخی همسایگانم، به خصوص زنان سالمندان تجربه کرده‌ام.

این همسایه‌ها با من در یک ساختمان زندگی می‌کردند و من تقریباً هر روز به مدت چهار سال، زمانی که فرزند کوچکم را بیرون می‌بردم، آن‌ها را می‌دیدم. هر بار با «صبح بخیر» از آن‌ها استقبال می‌کردم، اما بیشتر آن‌ها هرگز پاسخ سلام مرا نمی‌دادند، بلکه با اخم یا با روی گرداندن با من رفتار می‌کردند. با این حال، من همچنان در دیدار بعدی به سلام کردن ادامه می‌دادم. این تنها یکی از نمونه‌های تبعیضی است که تجربه کرده‌ام و متأسفانه از نشان دادن چنین رفتاری هم شرم نداشتند.

خانم پروفسور با حیرت به سخنانم گوش می‌داد و حالت چهره‌اش تغییر کرد،

اما به سرعت متوجه شد که سخنانم به پایان رسیده است. پس حالت نشستنش را تغییر داد، لبخندی زد و با اطمینان کامل گفت: اما مسئله این‌جا کاملاً متفاوت است. تو درباره‌ی حجاب و اسلام صحبت می‌کنی، و آمریکایی‌ها وقتی این را در تو به عنوان یک زن می‌بینند، فقط فکر می‌کنند که تو مقهور و مجبور به این وضعیت هستی، به خصوص با این‌که تو یک همسر و مادر غیرشاغل هستی!

این پاسخ با مغالطه‌ها و فریب‌های آشکارش مرا شگفت‌زده کرد، به ویژه از زنی که ادعای مبارزه با نژادپرستی داشت و لحظاتی پیش از شرارت آن سخن می‌گفت و خواستار عدالت و آزادی بود. چگونه می‌تواند این سخنان را برای خود توجیه کند؟

و به ذهنم دو مسئله‌ی خطور کرد ...

اول: آیا در ذهن این‌ها - حتی به طور کم - این احتمال وجود ندارد که انسان با اراده‌ی آزاد خود سبک زندگی‌ای متفاوت از الگوی غربی که آن‌ها به آن رسیده‌اند (و خود این الگو نیز با الگوی چند دهه‌ی پیش آن‌ها متفاوت است) انتخاب کند؟ آیا این‌ها هرگز به این احتمال فکر نمی‌کنند که ممکن است کسانی در دنیا باشند که واقعاً نمی‌خواهند مطابق میل آن‌ها زندگی کنند؟ یا این‌که آن‌ها با این استعلاطلبی و تکبر خود به جایی رسیده‌اند که خود را قاضیان زندگی مردم می‌دانند و تعیین می‌کنند چگونه باید زندگی کنند و چه کارهایی نباید انجام دهند؟

دوم: مشکل اصلی در نژادپرستی، اتکای آن به کلیشه‌سازی اجتماعی "Stereotyping" است، که در آن فرد یک اندیشه یا حالت خاص را به گروه بزرگی از مردم تعمیم می‌دهد. پس چگونه است که کلیشه‌سازی درباره‌ی من به عنوان یک زن مسلمان، مجاز و قابل توجیه است، آن هم از سوی همان فردی که علیه

نژادپرستی سخن می‌گوید؟

این واقعاً تناقض عجیبی است!

اما فمینیسم به طور روزمره و مستمر این کار را با زنان ما انجام می‌دهد. به طور مستقیم هر زنی را که مطیع دستوراتشان نیست و طبق معیارهای آن‌ها زندگی نمی‌کند، فریب خورده، ستم‌دیده و کم‌هوش می‌پندارد. به گفته‌ی آن‌ها، زنی که «زود» ازدواج می‌کند، ستم‌دیده است، و آن زنی که خود را وقف خانواده‌اش می‌کند، از «حقوقش» محروم است، و این یکی که به حجاب شرعی خود پایبند است، «مقهور و مجبور به آن» است!

دختر نیز در این حکم و قضاوت گرفتار می‌ماند تا این‌که از دین و اخلاق خود را رها سازد و بنده‌ی مصرف‌گرایی، لیبرالیسم و مادیات و نه بیشتر گردد، تا این‌که بنده‌ی هوس خود و فرمانبر شیاطین انس و جن شود. و فقط در این صورت است آن‌هایی که قبلاً او را طرد می‌کردند، با رضایت خود او را می‌پذیرند و در محافل و مجالس خود از او استقبال می‌کنند. اما اگر چنین نباشد، نه صدایی دارد و نه ارزشی، بلکه فقط قضاوت قطعی تحقیرآمیز از سوی مدعیان آزادی و احترام، قضاوتی غیرقابل بحث، نصیب او می‌شود!

بنابراین، دختر مسلمان باید بداند که توجه به رضایت فمینیست‌ها یا کسانی که از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند، اشتباه روش‌شناختی است که ممکن است مرتکب شود، حتی اگر متوجه آن نباشد. نباید اهمیتی به آنچه درباره‌ی او می‌گویند یا چگونه او را در رسانه‌هایشان نشان می‌دهند یا چگونه با تکبر و استعلاجویی درباره‌ی او در محافل رسمی یا تریبون‌هایشان سخن می‌گویند، بدهد. آن‌ها ادعا می‌کنند که «از حقوق او دفاع می‌کنند» که اصلاً سلب نشده است! و وقتی ادعای «همدردی با او» را دارند یا می‌خواهند «آگاهی» را در میان امثال او منتشر کنند، درحالی‌که

خود او می‌داند چه چیزی به نفع اوست و چه چیزی به ضررش، و می‌تواند به امثال آن‌ها راه‌های از گمراهی‌شان را بیاموزد.

این ادعاها و نگاه‌های فرودستانه به او که منجر می‌شود با شرمندگی به واقع خود بنگرد، چیزی نیست جز بخش کوچکی از وسایل پلیدشان که می‌خواهند با آن زندگی زنان را تغییر دهند و آنان را به عنوان توخالی و بدبختانه‌ای که عمرشان را صرف رسیدن به آن‌ها کرده‌اند، برسانند.

سبحان‌الله که چگونه پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم او را به برخورد صحیح با رضایت دشمنان دین راهنمایی کرده و فرموده است: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ «و هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا این‌که از آیین آن‌ها پیروی کنی». پس ای خواهر من، به نظرات آن‌ها و احکام و ادعاهایشان توجه نکن، و به یاد آور: ﴿قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ «بگو همانا هدایت خداوند، تنها هدایت حقیقی است»، و خداوند را سپاس که ما را به این حقیقت هدایت کرد، و سپاس خداوند را.

از شرارت فمینیسم:

کم‌ارزش شمردن کار «سنتی» زن صرفاً به دلیل سنتی بودن آن!

بسیاری را می‌بینی که کار زن در خانه‌اش را با واژگان منفی توصیف می‌کنند و از آن به عنوان امری ناچیز سخن می‌گویند، تنها به این دلیل که روزمره است و دستمزد مادی ندارد. پس در هنگام ذکر کارهای محوری و بسیار تأثیرگذاری که زن خانه‌دار به طور مستمر در منزلش انجام می‌دهد، اوصافی تحقیرآمیز مطرح می‌شود تا جامعه قانع شود که او انسانی است که به شدت نیازمند آزادی، تغییر و پیشرفت است. «او همچنان کاری را انجام می‌دهد که مادر بزرگش از ده‌ها سال پیش انجام می‌داده است!»

و عباراتی می‌شنویم مانند: «فلانی فقط یک زن خانه‌دار ساده است»، یا «او فقط یک مادر معمولی برای چهار فرزند است، نه بیشتر»، و دیگری می‌گوید: «من متأسفانه کار نمی‌کنم، من فقط در خانه همراه با پنج فرزندم هستم، همین...»

چه عجیب است این گفته‌ها و چه بسیار است تناقض‌های آن‌ها!

کار زن در خانه‌اش شامل ساختن انسان و تلاش برای وظایفی طولانی و پیوسته از صبح تا شب است، از تعلیم تا تربیت، و سپس خدمت، مراقبت، و درک طبیعت انسان و جنبه‌های قوت و ضعف اوست. و این کار - اگر حق آن ادا شود - به دانش، برنامه‌ریزی و انضباطی نیاز دارد که چندین برابر بیشتر از آنچه برای یک شغل اداری لازم است، می‌باشد. پس چگونه زنی که از صبح تا شب از خانه‌اش خارج نمی‌شود، بیکار محسوب می‌شود؟! با این‌که او کاری را انجام می‌دهد که دیگران نمی‌توانند انجام دهند و خدماتی به کل جامعه ارائه می‌دهد که هرگز با دستمزد

مادی قابل ارزش گذاری نیست!

و آیا کار مرد نیز با گذشت سال‌ها از روزمرگی و تکرار خالی است؟ نانوائی امروز همان کاری را می‌کند که نانوائی دو هزار سال پیش انجام می‌داده است (فقط برخی ابزارها تغییر کرده‌اند) ...

پس چه کسی خود تغییر مداوم را هدف قرار داد؟

بیا بید نمونه‌ای از این تفکر را در نوشته‌ی یکی از رهبران جنبش فمینیستی، بتی فریدان در سال ۱۹۶۳ (کتاب راز زنانگی، ص ۲۸) بخوانیم: «آنچه زن خانه‌دار امروزه انجام می‌دهد به ندرت مهم یا ضروری است. و ما از شصت سال پیش تاکنون همچنان در حلقه‌های بی‌حاصل می‌چرخیم، و زن همچنان اسیر در قفس کوچک سنجاب است. امروز قفس زیباتر و مجهز به امکانات رفاهی شده، اما وضعیت هرگز بدتر از آنچه مادر بزرگان ما هنگام بافتن پشم و رؤیای حقوق از دست رفته‌شان تجربه می‌کردند، نیست.»

گمراهی بزرگ در چندین کلمه‌ی مختصر! اما برای نسل‌های جدید متقاعدکننده است! روزمرگی خسته‌کننده است اگر زن در زندگی خود شوق و هدفی والا نداشته باشد که همواره انگیزه‌اش را زنده نگه دارد. بدین‌خاطر که بیشتر پادشاه‌های مادر برای آنچه انجام می‌دهد به آینده موکول شده، فشار مادیات را بر او سنگین‌تر می‌کند، به ویژه وقتی دچار فتنه‌ی دنیاگرایی و بزرگ‌پنداشتن آن می‌شود. همه‌ی این‌ها از پیامدهای دوری از دین و جدایی آن از زندگی عملی و واقعی است، چنان‌که حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرماید: «همیشه در خدمت مادر و ملازم وی باش که بهشت از آن توست» (صحیح‌آلبانی) در مقابل پوشیدن لباس رسمی و کفش پاشنه بلند و خروج برای کار روزانه‌ی طاقت‌فرسا در راه شعارهای آزادی، قدرت و استقلال دروغین، هیچ ارزشی ندارد!

پس باید نسل جدید دخترانمان این حقایق را درک کنند...^(۱)

(۱) نکته: بحث درباره‌ی مسئله‌ی اشتغال زنان نیست، بلکه پاسخی مختصر به کسانی است که تلاش مادر و زن خانه‌دار را کم‌ارزش می‌شمارند. درباره‌ی موضوع کار زنان در این جلسه مفصل سخن گفته‌ام:
https://www.youtube.com/watch?v=hALweM_wrz8&t=33s

فمینیسم «اسلامی»! تناقض رایج!

آیا ممکن است کسی به هویتی منتسب شود و همزمان از آن بیزاری بجوید؟ آیا ممکن است مسلمان یک بار بنده هوای نفس خود باشد و بار دیگر متوجه مولای خود تبارک و تعالی شود؟ این‌گونه است حال و وضع کسی که خود را «فمینیست اسلامی» می‌نامد و با گفتمانی خشمگینانه در برابر مردم علیه جامعه‌اش قرار می‌گیرد، نه به خاطر دوری جامعه از تعالیم دین حق، بلکه به دلیل مخالفت آن با هوای نفسانی زن لیبرال. سپس تمام این گفتمان غیردینی را با پوششی بر سر همراه می‌کند تا انتساب خود به دین اسلام را در چشم مردم حفظ نماید، و با تحریف برخی آیات و احادیث که معانی آن‌ها را خارج از سیاق اصلی پیچ و تاب می‌دهد و به آن‌ها استناد می‌کند، خطرناک‌تر از فمینیست‌های اعتراف‌کننده به سکولار بودن و بیزاری از دین می‌شود. به همین دلیل هشدار درباره‌ی گفتمان این‌ها و إشکلات مربوط آن که در ادامه می‌آید، ضروری است:

۱- جهل عمیق نسبت به دین اسلام و معنای بندگی حقیقی برای خدا و تسلیم در برابر وی سبحانه و تعالی. این دختر اغلب دین خود را نیاموخته است و در سخن گفتن درباره‌ی آن به چند خطبه و مقاله اتکا می‌کند که مادرمان خدیجه رضی‌الله‌عنها را به عنوان «مدیر کسب و کار» و مادرمان عایشه رضی‌الله‌عنها را به عنوان «رهبر فمینیست‌ها» معرفی می‌کند!

۲- جهل نسبت به معنای فمینیسم، خاستگاه و خواسته‌های آن. اگر از یکی از کسانی که خود را به فمینیسم منتسب می‌کنند، تعریف فمینیسم را بپرسی، یا فریبکارانه می‌گوید که چیزی بدیهی است و نیاز به توضیح ندارد، یا تعریفی شخصی از خود ارائه می‌دهد. او اغلب گمان می‌کند که فمینیسم برابر است با گرمی‌داشتن زن، یا دفاع از

حقوق او با عدالت و انصاف و دیگر اموری که در چارچوب صحیح خود و تحت سایه‌ی شریعت الهی و با هدف کسب رضایت او، پذیرفتنی است. اما این‌ها مسائلی هستند که فمینیسم از عناوین جذاب آن‌ها سوءاستفاده می‌کند تا در اجرای آن‌ها با پیروی از هوای نفس افراط کند، یا در عمل کارهایی انجام دهد که هیچ ارتباطی با آن عناوین در دنیای واقعی ندارد.

۳- شیفستگی عجیب به زندگی زن غربی، گویا او در اوج آزادی، استقلال و قدرت قرار دارد - که این‌ها معیارهایی هستند که فمینیست‌ها به آن‌ها ایمان دارند علاوه بر پوچی و بطلان آن‌ها - با چشم‌پوشی از آنچه روزانه در سایه‌ی فقدان حمایت اجتماعی و قوامیت، و گسترش فرهنگ برابری و انکار غرایز و تفاوت‌های فیزیولوژیک بین دو جنس، متحمل می‌شود.

۴- حمله‌ی شدید به علما و دعوتگرانی که مردم سخنانشان را تصدیق می‌کنند و می‌خواهند با قلبی سالم با پروردگارشان در برابر شریعت، احکام و عدالت آن روبرو شوند، همراه با متهم کردنشان به این‌که آن‌ها مسبب وضعیت کنونی ما هستند، درحالی‌که به کوچک‌ترین گفته‌ی هر فرد تحصیل‌کرده‌ای که تفسیری جدید از نصوص ارائه می‌دهد که با هوای نفس آن‌ها سازگار است - از نظر کم‌اهمیت جلوه دادن حق شوهر یا انکار ولایت وی یا تمرکز بر محوریت زن به دور خود - متمسک می‌شوند.^(۱)

۵- ترویج مفهوم جدیدی که هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت، که همان آزادی انسان از دین در عین حفظ وابستگی به آن است. یکی از آن‌ها ادعا می‌کند که او اولین کسی است که هم فمینیسم و هم اسلام را به شکل صحیح آن فهمیده است، درحالی‌که فمینیست‌ها او را دانشجویی تنبل می‌بینند که درکی از کلاس درس ندارد،

(۱) منکر وجود دعوتگرانی که درک درستی از اسلام یا سخن گفتن با مردم ندارند، نیستیم، اما فمینیسم همه را به خاطر اشتباه بعضی از آن‌ها مجرم می‌شمارد و تعمیم‌های گمراه‌کننده‌ی ناروایی را رواج می‌دهد.

و علمای اسلام نیز بر تناقض آشکار در مرجعیت خود اتفاق نظر دارند. ماهیت اسلام - همچنان که از نام آن پیداست - به معنای تسلیم کامل به امر خدا و معیارهای او در تمام جنبه‌های زندگی است، پس انتساب به آن را نمی‌پذیرد.

۶- فمینیسم را راه‌حلی برای مشکلات زنان می‌دانند، درحالی‌که علت اصلی دوری از دین خدا و جایگزینی آن با سنت‌های مردود و اندیشه‌های وارداتی فاسد است. آن‌ها به دنبال درمان جاهلیت کنونی با جاهلیتی زیان‌بارتر و نیز انکار آگاهی نسبت به آن هستند. جاهلیت کنونی جزئی است و در اجرای برخی احکام اسلام کوتاهی می‌کند، که موجب آسیب‌رساندن به زن و مرد به طور یکسان می‌شود، درحالی‌که «درمانی» که فمینیسم می‌خواهد در یک مرجعیت جایگزین برای اسلام قرار دارد، یعنی جاهلیت کامل! حتی تلاش می‌کنند آن را با روکش و ظاهر اسلامی بیارینند! مانند کسی که در میان دریا غرق می‌شود و طوق نجات را پاره می‌کند و به دنبال وزنه‌هایی است که به پاهایش ببندد!

• و در این جا ممکن است گفته شود: تعمیم نده! در میان این‌ها کسانی هستند که نمی‌دانند فساد می‌کنند، بلکه گمان می‌کنند که به اصلاح جامعه می‌پردازند.

و من می‌گویم: انکار نمی‌کنم که زنان مسلمان بسیاری هستند که همه‌ی إشکالات فوق بر آن‌ها صدق نمی‌کند و صرفاً به دلیل ناآگاهی از معنای آن، خود را فمینیست می‌نامند. کسی که بدون تعصب و با هدف حق و رضایت خدا به دنبال یادگیری است، خداوند او را هدایت خواهد کرد. اما این‌که دختری ادعا و شعاری داشته باشد مبنی بر این‌که می‌خواهد «جامعه را اصلاح کند» درحالی‌که عملاً راه فمینیسم را دنبال می‌کند و می‌خواهد آن را به اسلام نسبت دهد، این قابل قبول و توجیه‌پذیر نیست زیرا جستجوی حقیقت از طریق نتیجه‌گیری از پیش تعیین‌شده نیست، و آن این‌که دینی که او می‌پذیرد، دینی است که با هوای

نفس او سازگار باشد (هوای برابری مطلق/همسویی با خواسته‌های غربی‌ها). این در واقع فساد است، صرف‌نظر از حسن نیت صاحب آن، و صاحب چنین وضعیتی مجرم است زیرا خود، دین و امت خود را نابود می‌کند، صرف‌نظر از «اهداف خوب» یا شعارهای فریبنده‌ای که سر می‌دهد، و این - دوباره - به این دلیل است که رد مرجعیت شریعت در رفتارهای ما یک هدف زشت و غیرقابل قبول است.

فمینیست‌های اسلامی و دین جدیدی که ساخته می‌شود...

شاید کسی که از دور به صحنه‌ی معاصر می‌نگرد گمان کند که سکولارها یا ملحدان یا کسانی که آشکارا با شریعت خدا دشمنی می‌کنند، خطرناک‌ترین تهدید برای جوامع ما هستند، اما حقیقت کاملاً متفاوت است.

جریان‌های سکولار پنهان و به ویژه فمینیست‌های «اسلامی» که با خواسته‌های غربی می‌آیند و دیدگاه‌های خود را با استناد به آیه و حدیث و با تکیه بر برخی تأویلات کلامی و برخی مشکلات اجتماعی توجیه می‌کنند، عملاً خطرناک‌ترین هستند.

این‌ها نمی‌گویند که مخالف دین هستند، نمی‌گویند که با شریعت خدا می‌جنگند و سکولاریسم محض را می‌خواهند و با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند چنان‌که عملاً انجام می‌دهند. بلکه می‌گویند که ما - عموم مسلمانان - دین صحیح را نفهمیده‌ایم، همان‌طور که آن‌ها چنین کردند، و این‌که فقهای «مردسالار» علت بدفهمی ما از دین عظیمی هستند که از هرگونه خطایی که از دیدگاه آن‌ها با عقل غربی و نتایج سیر آن که تقدیش می‌کنند مخالف باشد، منزّه است. و این‌که این کشف عظیم منتظر گذشت ۱۴۰۰ سال بود تا فقط به دست آن‌ها ظاهر شود!

به همین دلیل کار امروز آن‌ها حتی اگر یکی از آن‌ها خواندن صحیح آیه و حدیث را بلد نباشد: بازگرداندن مسلمانان به هدف خداوند سبحان از تمام وحی‌اش است که تقریباً هیچ‌کس جز افراد معدودی که اخیراً آمده‌اند تا امت را از برداشت «اشتباهی» که قرن‌ها بر آن گذشته، نجات دهند، آن را نفهمیده است!

پس این‌ها «تنها کسانی» هستند که فهمیده‌اند دینی که می‌گوید حکم از آن خداست، در واقع آن را به انسان می‌دهد تا هر طور که می‌خواهد حکم کند، و دینی که در آن خداوند ما را جز برای عبادت خود نیافریده، در واقع منظورش این است که ما اینجاییم تا لذت ببریم، سرگرم شویم و آن‌گونه که می‌خواهیم زندگی کنیم. پس اگر به حجاب امر می‌کند، در واقع منظورش این است که موضوع اختیاری است، و اگر تمایز بین مرد و زن را مقرر می‌کند، منظورش این است که هیچ چیز ثابتی به عنوان نقش زن و نقش مرد وجود ندارد، پس ما در همه چیز کاملاً برابریم، و موضوع به انسان برمی‌گردد تا با ارزش‌هایی که انتخاب می‌کند، زندگی کند!

پس دین جدیدی وجود دارد که این‌ها می‌سازند، و خواهید دید که آن را با آیه و حدیث اما با تفسیر خاص خودشان که از تاریخ، زبان و علم کاملاً جداست، می‌سازند. این دین به عنوان اسلام نامیده خواهد شد درحالی‌که از آن بسیار دور است، و سپس کسانی که بر دین اصیل باقی مانده‌اند و به سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم و سخن علمای ثابت‌قدم چنگ زده‌اند، سرزنش خواهند شد زیرا این ما هستیم که حقیقت اسلام دموکراتیک برابری‌طلبانه‌ی فمینیست را نمی‌شناسیم که فقط آنچه را می‌گوید که جامعه‌ی غربی به آن امر می‌کند، بلکه آمادگی دارد که با تغییر خواسته و هوس‌های بشر تغییر کند!

آیا ام‌المؤمنین خدیجه رضی‌الله‌عنها یک بازرگان فمینیست بود؟

اغلب می‌شنویم که فمینیست‌های مسلمان به داستان‌های متنوعی از عصر زنان صحابی رضوان‌الله‌علیهن استناد می‌کنند تا اهداف و مسیر خود را توجیه کنند؛ تا بگویند آن‌ها نیز فمینیست بوده‌اند یا نمونه‌های عملی برای برخی شعارهای فمینیستی که به آن دعوت می‌کنند، بوده‌اند. برای مثال گفته می‌شود: پاسخ مادرمان عایشه رضی‌الله‌عنها به برخی احادیث، خروج علیه سلطه‌ی مردسالارانه بوده، و دفاع نسبیبه رضی‌الله‌عنها از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در غزوه أُحُد، شکستن نقش‌های جنسیتی بوده، و زنان صحابی خواستار برابری با مردان بوده‌اند، حتی تا آنجا که می‌گویند خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فمینیست^(۱) بوده است! به منظور ترویج و توجیه اسلامی بودن فمینیسم و نیز رضایت دختران مذهبی و ملتزم را برای هم‌هی افکار و عقاید خود بدست آورند!

در این مقاله به این نوع استفاده از داستان‌های زنان صحابی با نگاهی نقادانه می‌نگرم تا درست را از نادرست تشخیص دهم، با تمرکز بر آنچه گمان می‌کنم مشهورترین نمونه‌ی آن است، یعنی سیره‌ی ام‌المؤمنین خدیجه رضی‌الله‌عنها و تجارت و سبک زندگی وی.

(۱) نویسنده جیم گارسین در مقاله‌ای در Huffington Post گفته است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم اولین فمینیست در طول تاریخ بوده است:

Jim Garrison, Muhammad Was A Feminist, Huffington Post, 2017. https://www.huffpost.com/entry/muhammad-was-a-feminist_b_12638112

خدیجه (رضی‌الله‌عنها):

به عنوان زنی پاکدامن، همسر، مادر و بازرگان

ام‌المؤمنین خدیجه دختر خویلد بن اسد قرشی در خانواده‌ای با عزت، ثروتمند و با اصالت در مکه متولد شد. او در دوران جاهلیت به «طاهره» (پاکدامن) ملقب بود. خدیجه پیش از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم با ابوهاله بن زراره تمیمی ازدواج کرده بود که فوت کرد و پس از او با عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم ازدواج کرد که او نیز فوت نمود، و از این دو همسر سه پسر و یک دختر به دنیا آورد^(۱). نسب و ازدواج‌های پیشین او در مالکیت ثروت فراوانی که با آن تجارت می‌کرد، نقش داشت. به رسم عرب وی نیز مردانی را با سرمایه‌ی خود هر سال به شام می‌فرستاد، و به همین ترتیب پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نیز امین دانست، و از طریق غلامش میسره، اخلاق و ویژگی‌های او را شناخت، و از همین رو ازدواج وی با ایشان صورت گرفت.

پس از این ازدواج مبارک، پیامبر علیه‌الصلاة‌والسلام به تجارت با سرمایه‌ی خدیجه ادامه داد، و او شش فرزند برایش به دنیا آورد، و میان آن‌ها به مدت پانزده سال آرامش، محبت و رحمت برقرار بود تا زمانی که پیامبر علیه‌الصلاة‌والسلام به رسالت مبعوث شد. خدیجه اولین کسی بود که او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد، و با مال، محبت و تلاش خود از او پشتیبانی کرد، تا جایی که حتی همراه وی در محاصره‌ی شعب ابی‌طالب حضور داشت و در راه دعوت به اسلام، گرسنگی و تنگدستی را تحمل کرد، درحالی‌که وی زنی صاحب عزت و جاه بود.

(۱) الإصابة ۳۴۷ / ۸، سیر اعلام النبلاء، ۱۱۲ / ۲

ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم هرگاه از خدیجه یاد می‌کرد، او را به نیکی می‌ستود. روزی من حسادت ورزیدم و گفتم: چقدر از آن زن سالخورده یاد می‌کنی که خداوند بهتر از او را به شما عطا کرده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: خداوند عزوجل بهتر از او را به من نداده است؛ او به من ایمان آورد زمانی که مردم کفر ورزیدند، مرا تصدیق کرد زمانی که مردم تکذیب کردند، با اموالش مرا یاری کرد زمانی که مردم محروم کردند، و خداوند عزوجل از او به من فرزندی عطا کرد درحالی‌که از دیگر همسرانم به من فرزندی عطا نکرد»^(۱)

مادر ما خدیجه رضی‌الله‌عنها خود را به عنوان «بازرگان» معرفی نمی‌کرد، آن‌گونه که برای ما به تصویر می‌کشند. اگرچه بی‌شک صاحب مال و تجارت بود، اما پیش از آن، وی همان زن پاکدامنی بود که مردان را برای تجارت خود استخدام می‌کرد تا در حد امکان خود را از آمیختن و معاشرت با آن‌ها دور نگه دارد. اگرچه از بیشتر هم‌نسلان خود با کارش متمایز شده بود، اما نمی‌بینیم که درباره‌ی رقابت با مردان یا شکستن «سقف شیشه‌ای» یا برتری‌جویی بر دیگر زنان به خاطر «مشارکتش در جامعه از طریق حرفه‌اش» درحالی‌که دیگر زنان در خانه‌هایشان «بیکار» بودند، سخن بگوید! بلکه وی زنی بود که همراه با کار تجارتش، ازدواج کرد، فرزند آورد، تربیت کرد و بر دشواری‌های نبوت صبر پیشه کرد که انوار آن از خانه‌ی شریف وی درخشید.

گفتمان‌های فمینیستی اسلامی تصویری تحریف‌شده از ام‌المؤمنین خدیجه رضی‌الله‌عنها در ذهن دختران ترسیم کرده‌اند، گویی او بانویی است که جدیداً از یک فیلم هالیوودی - حاشا از وی - بیرون آمده است، با کت و دامن رسمی تنگ

(۱) أخرجه أحمد فی المسند

و کفش پاشنه بلند که در یک شرکت بزرگ تردد می‌کند و جلسات مردان را اداره می‌کند و به چیزی جز سود، سهام و تولید اهمیت نمی‌دهد^(۱). و این کاملاً مخالف واقعیت زندگی اوست که وی رضی‌الله‌عنها با حکمت، زیرکی و مهارت با شرایط خود برخورد می‌کرد، و تمام تلاش خود را به کار می‌گرفت تا اموالی را که خداوند روزی‌اش کرده بود حفظ کند، بدون آن‌که چیزی از زنانگی خود را از دست بدهد یا از نیازها و طبیعت خود در این مسیر صرف‌نظر کند.

گزینش غیر منصفانه!

کسی که به نحوه برخورد فمینیست‌ها و فمینیست‌های مسلمان با محتوای میراث ما می‌نگرد، به وضوح متوجه میزان گزینشی بودن رفتارشان می‌شود که برای توجیه رویکردها و اسلامی جلوه دادن آن‌ها انجام می‌دهند. آن‌ها فقط بخش‌هایی از داستان را نقل می‌کنند و تنها مثال‌هایی می‌آورند که اهدافشان را تأمین می‌کند، حتی اگر در عرصه‌ی خود استثنا باشد، سپس تلاش می‌کنند آن را حالتی عمومی جلوه دهند که همه باید از آن پیروی کنند.

آن‌ها خدیجه را «مدیرعامل» یا مدیر شرکت بزرگش معرفی کرده‌اند، بدون توجه به دیگر ویژگی‌های شخصیتی، رویدادهای زندگی و بی‌همتایی وی در میان زنان هم‌عصرش. سپس این تصویر ناقص و نادقیق را الگویی قرار داده‌اند که دختر باید به دنبال آن باشد، وگرنه شکست‌خورده و تحت سلطه‌ی مردسالاری ظالمانه خواهد بود که برای رهایی از آن باید به غیرممکن دست بزند و خواسته‌های حقیقی خود را قربانی کند. به همین شیوه درباره‌ی زنان صحابی نیز صحبت

(۱) به عنوان مثال به این مقاله نگاه کنید:

<https://msmagazine.com/2010/03/16/islams-first-feminist/>

<https://mg.co.za/article/2018-04-13-00-islam-and-the-first-feminists/>

https://www.huffpost.com/entry/7-remarkable-things-about_b_7097606

می‌کنند که در حالت ضرورت وارد میدان‌های جهاد شدند، نه برای ستایش عمل آنان و استخراج آموزه‌ها از زندگی‌شان، بلکه برای گفتن این که این عمل که برابری رایج امروز را محقق می‌کند، همان کار خیری است که باید زنان مسلمان در هر زمان و مکان از آن پیروی کنند!

برای مثال، وقتی از ام عماره رضی‌الله‌عنها و جهاد وی در غزوه‌ی احد یاد می‌کنند، نمی‌گویند که وی مورد خاص و نادری در میان زنان صحابی بوده است، و نمی‌گویند که خروج وی در یک زمان بحرانی بوده که در آن امت اسلام و مسلمانان در خطر بودند. بلکه او را پیشرو زمان خود قرار می‌دهند، چرا که میان صف مردان ایستاد و افتخار جنگیدن در کنار آنان را کسب کرد، درحالی‌که هدف وی دفاع از امت و پیامبرش بود، و تصویر غالب خروج زنان برای غزوات این بود که آن‌ها به مداوای زخمی‌ها و یاری رساندن به سپاه از پشت جبهه با آب و غذا می‌پرداختند.

واقعیت این است آنچه که گفتمان‌های فمینیستی اسلامی انجام می‌دهند، تحمیل اندیشه‌های نوظهور بر شخصیت‌های تاریخی و خارج کردن رویدادها از زمینه‌ی خود و تحلیل جریان آن‌هاست بر اساس آنچه نظام‌های سکولار خیر و شر، هدف، موفقیت و شکست می‌دانند، درحالی‌که شخصیت‌هایی که از آن‌ها سخن می‌گویند، برای ارزش‌های متفاوتی زندگی کردند و به دلایلی مغایر با آنچه گفتمان‌های جدید می‌خواهند به آن‌ها نسبت دهند، عمل کردند زیرا زنان صحابی رضوان‌الله‌علیهم کاملاً می‌دانستند که برای چه چیزی زندگی می‌کنند و به کجا می‌روند، پس درخواست آن‌ها این نبود که از کارشان پرسیده شود یا خود را با مردان مقایسه کنند.

و به دنبال برابری یا خواسته‌هایی که امروز رایج شده نبودند، بلکه به دنبال رضایت خداوند و دستیابی به درجات والا و کسب پاداش نزد وی سبحانه‌وتعالی

بودند. این را در سخنان اسماء دختر یزید رضی‌الله‌عنها لمس می‌کنیم، آنگاه که نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد درحالی‌که وی در میان یارانش بود و گفت: «پدر و مادرم فدایت، من به نمایندگی از طرف زنان نزد شما آمده‌ام، و بدان - فدایت شوم - که هیچ زنی در شرق و غرب نیست که از این سخن من آگاه شود مگر آنکه همچون من می‌اندیشد. خداوند شما را به حق به سوی مردان و زنان فرستاده است، پس ما به شما و به خدایی که شما را فرستاده ایمان آوردیم. ما گروه زنان محصور و محدود هستیم، در خانه‌های شما مردان نشستیم، برآورنده‌ی نیازهای شما و حامل فرزندان شما هستیم. شما مردان بر ما با نماز جمعه و جماعت، عیادت بیماران، تشییع جنازه و حج پس از حج برتری یافته‌اید، و بالاتر از همه‌ی این‌ها جهاد در راه خداست. و چون مردی از شما به حج یا عمره یا جهاد می‌رود، ما اموال شما را حفظ می‌کنیم، لباس‌های شما را می‌بافیم و اموال شما را برایتان بیشتر می‌کنیم، پس چه سهمی در پاداش با شما داریم ای رسول خدا؟»

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رو به سوی یارانش کرد و فرمود: «آیا تاکنون گفتار زنی را در امر دینش بهتر از پرسش این زن شنیده‌اید؟» گفتند: ای رسول‌خدا! گمان نمی‌کنیم که زنی این چنین به خوبی سخن گفته باشد! پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رو به سوی وی کرد و فرمود: «ای زن، برو و به زنانی که پشت سر تو هستند بگو: همسرداری نیکوی هر یک از شما برای شوهرش، و جلب رضایت او، و پیروی از خواسته‌های او، معادل همه‌ی آن فضایل است.» پس زن درحالی‌که شادمان بود و تکبیر و تهلیل می‌گفت بازگشت.^(۱)

این جا باید کمی درنگ کنیم؛ با ستایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از سخن این زن صحابی بزرگوار، و بازگشت وی با شادمانی درحالی‌که تکبیر و تهلیل

(۱) أخرجه البيهقي وابن منده وابن عساکر وآخرون

می‌گفت به خاطر کسب همگی این پاداش‌ها. سبحان‌الله، چقدر جامعه‌ی آن‌ها از گمراهی‌هایی که می‌خواهیم بر آن‌ها تحمیل کنیم، دور بود، و چقدر اهداف در چشمانشان واضح بود، زیرا آن‌ها هیچ شعار توخالی، خودخواهی و فساد در زمین را نمی‌خواستند.

از سؤال: اسلام چه چیزی به من بخشیده است؟ به سؤال: من چه چیزی می‌توانم به اسلام تقدیم کنم؟

در جلسه‌ای با عنوان «آیا اسلام به زنان ظلم کرده است؟» که یک بار برای زنان و دختران برگزار کردم، پس از این‌که به بررسی شبهات و مفاهیم ظلم، عدالت و حقوق پرداختیم، یکی از نکات پایانی، دعوت به انتقال از سؤال «اسلام چه چیزی به من بخشیده است؟» به سؤال «من چه چیزی می‌توانم به اسلام تقدیم کنم؟» بود، تا سمت نگاه‌مان را از جستجوی خواسته‌های خود در شریعت الهی، به سمت تعهد خالص برای خدمت به دین خدا و یاری آن تغییر دهیم.

به نظرم این نکته‌ی محوری در شیوه‌ی برخورد ما با محتوای شریعت است، چه مرد باشیم چه زن، اما اهمیت آن - به عقیده‌ی من - در مورد گفتمانی که برای زنان ارائه می‌شود، واضح‌تر است. گفتمانی که سال‌های متمادی ویژگی «ملتمسانه» و لحن احتیاط‌آمیز مبالغه‌شده برای دلزده نکردن دختران بر آن غالب بوده است. گویی طبیعی و منطقی بوده که دین ما در لبه‌ی پرتگاهی ناپایدار قرار داشته باشد، به طوری که هر کس بخواهد به آن نزدیک شود، به دقت و احتیاط فراوان نیاز دارد، وگرنه - پناه بر خدا - سقوط خواهیم شد!

ما با زنان همچون کودکانی صحبت می‌کردیم که نمی‌خواهیم آن‌ها را همیشه ناراحت کنیم، و اگر لازم بود، برای پنهان کردن برخی احکام یا عذرخواهی برای احکام دیگر و برخورد با آن‌ها به روش توجیهی به جای توضیح، تفصیل و بیانی که زنان به آن نیاز دارند، ناچار می‌شدیم.

به عنوان یک زن، دوست دارم شیخ، عالم و یا مبلغ دینی، محتوای شریعت را همان‌گونه که هست، بدون تعمق و تکلف، به من بگوید، طوری که مرا ساده‌تر از آن که بفهمم نپندارد. می‌خواهم به من گفته شود که در دین، آزمایشی برای صبر، تسلیم و فرمانبرداری من نسبت به فرمان خدا وجود دارد، و می‌خواهم مطالب با روشی سازنده و منظم به من ارائه شود که به من بیاموزد چگونه با شریعت الهی با نگاه رضایتمندی برخورد کنم که مرا به عمل برانگیزاند، نه بازگشت به خواب و غفلت.

منظورم این نیست که ما برای دختران ترسناک باشیم یا عمداً به دنبال چیزهایی باشیم که آن‌ها را شوکه می‌کند، اما امروز در عصری پر از شبهات و فتنه‌ها هستیم که در آن به ایجاد روحیه‌ای مبتنی بر قدرت خداوند، افتخار به دین، تسلیم در برابر آن و حرکت از آن نیاز داریم. و این با متقاعد کردن زن به این که دین وجود دارد تا با خواسته‌ها و تمایلات او سازگار باشد و با آن‌ها مخالفت نکند، محقق نمی‌شود، بلکه با آموزش جایگاه حقیقی او در هستی به عنوان بنده‌ی خدا و فردی از امت که مسئول، پاسخگو و مورد آزمایش است، محقق می‌شود.

لازم نیست بدانی که تحت‌تأثیر فمینیسم هستی تا چنین باشی!

و لازم نیست خودت را فمینیست اسلامی بنامی تا چنین باشی...

ممکن است به خاطر برخی الگوها و دستاوردهایی که دیده‌ای، فمینیسم را تحسین کنی، و حتی فکر کنی با آن مبارزه می‌کنی، اما در عین حال ناخودآگاه همان سخنان و اندیشه‌های آن را تکرار کنی و در میان زنان برایش تبلیغ کنی.

چگونه؟

- هنگامی که تمام سخنانت گزینشی و تأویلی از احکام شرع، گفته‌های علما و اعمال پیامبر علیه‌الصلاة والسلام است، به گونه‌ای که با هوس‌های زنان سازگار باشد و به آن‌ها احساس توانایی رقابت با زنان غربی را بدهد.

- هنگامی که احکام شرعی ثابت (مانند تعدد زوجات) را زشت می‌شماری و کسانی را که از آن یاد می‌کنند یا اجرا می‌کنند، نقد می‌کنی با این بهانه که اکنون زمان آن نیست، یا مردان امروز تغییر کرده‌اند، یا شرایط دیگر شبیه دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نیست (و این همان استدلال فمینیست‌های اسلامی است). حتی اگر واقعیت این باشد که افرادی هستند که آن را بد اجرا می‌کنند، اما تو تعمیم می‌دهی و در اصل حکم طعن می‌زنی، نه در اجرای بد آن، خواه متوجه باشی یا نباشی.

- هنگامی که مطالب تو با عباراتی مانند: «زن صحابه‌ای که... قبل از هر مردی» همراه است، گویی در دین مسابقه‌ای میان دو جنس بر سر شرف و افتخار با معیارهای دنیوی وجود دارد!

• هنگامی که تعریف تو از موفقیت و پیشرفت زن و بیان زیبایی دین او، محدود به خروجش از خانه، تحصیلات حرفه‌ای، و کسب جوایز و مقام‌های بالا در جهان سرمایه‌داری باشد که زن خانه‌دار را «بیکار»، «بیچاره» و «مقهور» می‌نامد.

• هنگامی که به هر زنی در جهان (صرف‌نظر از دین و رفتارش) به این دلیل که زن است، نزدیک‌تر به خود از یک شیخ می‌نگری که با تو در مورد حکم مهمی مانند خدمت زن به شوهرش سخن می‌گوید^(۱)، پس با زنی خلافکار همدردی می‌کنی و شیخی «سخت‌گیر» را نکوهش می‌کنی، تنها به این دلیل که آن یکی زن است و این یکی مرد!

• هنگامی که سخنانت به تحریک زنان علیه شوهرانشان^(۲) با پوشش دینی تبدیل می‌شود، و دوست متأهلت را در وضعیتی غمناک می‌بینی، به طوری که اگر با او صحبت کنی، مشکلات میان او و شوهرش شعله‌ورتر می‌شود. همچنین زیاد از مردان شرور مستبدی که زنانشان را آزار می‌دهند، مثال می‌آوری و با لحنی رقابت‌جویانه سخن می‌گویی که به زن القا می‌کند حق او بسیار بیشتر از وظیفه‌ی اوست، و او فقط باید بگیرد بدون آن‌که بدهد، و هر مردی که در این مورد بحث کند یا از او کاری بخواهد یا مطالبه‌ای داشته باشد، ستمگری است که باید از او جدا شود!

و صورت‌های دیگر، زیرا بیشتر ما (نه همه‌ی ما) به درجاتی تحت تأثیر تفکر فمینیستی قرار گرفته‌ایم، شاید از طریق فرهنگ اجتماعی، اخبار، تصاویر در مراکز خرید، تبلیغات، شبکه‌های اجتماعی و محتوای گفتگوهای همسایگان، خویشاوندان

(۱) که خود شوهر نیز در نظام اسلامی موظف به خدمت به او با تأمین نفقه و حمایت از اوست.

(۲) تحریک زن علیه شوهرش (طبق دایرة المعارف الدرر السنیه): مخدوش کردن رابطه‌ی او با شوهرش و فریب زن با ایجاد دشمنی با شوهر از طریق ذکر عیب‌های شوهر یا ذکر محاسن مرد بیگانه‌ی و مقایسه‌ی او با شوهرش، تا طلاق بگیرد و آن مرد با او ازدواج کند، یا موارد دیگر.

و سریال‌ها^(۱) و غیره.

در نتیجه، ما مسائل را در سایه‌ی تفکر فمینیستی می‌بینیم بدون آن‌که درک کنیم و بدانیم.

علاوه بر این، فضای عمومی که مردم را خشنود می‌کند و دوست دارند با آن همراه شوند، همان لحن رقابت‌آمیز میان دو جنس، و حرکت از مظلومیت زن و ستمگری مرد، و تصویر دین به عنوان چیزی که وظیفه‌اش سازگاری با خواسته‌ی رایج (که در واقع منشأ آن از غرب است) در مورد نحوه‌ی برخورد با زن، حقوق و وظایف اوست، می‌باشد. و همه‌ی این‌ها از تأثیر فمینیسم است که ما به درک خطر آن و آگاهی در برابرش نیازمندیم.

بنابراین، ما به آگاهی فکری، دانش شرعی، فهم واقعیت و صداقت با خود و استمداد از خداوند نیاز داریم تا آنچه را واقعاً وی سبحانه‌وتعالی از ما می‌خواهد، به شکلی مستقل از هوس‌ها، جاهلیت‌ها و گمراهی‌های محیط ارائه دهیم، تا حرکتمان برای آنچه خداوند دوست دارد و از ما می‌پسندد باشد. و همچنین به آماده‌سازی نفس پیش از ارائه‌ی مطالب به عموم مردم و به فتنه انداختن خود و یا مفتون شدن به دیگران نیاز داریم.

از خداوند هدایت، راهنمایی و توفیق مسئلت داریم.

(۱) ذکر سریال‌ها در بین منابع تأثیرگذار به هیچ وجه به معنی تأیید آن‌ها به عنوان منبع سرگرمی یا تفریح در خانه‌ی مسلمانان نیست، بلکه به دلیل گستردگی آن‌ها و تأثیر فرهنگی‌شان به آن‌ها شده است.

آیا سخن گفتن درباره‌ی فمینیسم فقط متوجه زنان است؟

و آیا فقط زن است که تحت تأثیر این جنبش‌ها قرار گرفته و نیاز به تحلیل نتایج آن در اندیشه، احساس و رفتارش دارد؟
ابتدا بپرسیم...

• آیا جوانی را دیده‌اید که از نامزدش بخواهد شاغل باشد چون «زندگی مشارکتی» است؟^(۱)

• آیا پدری را دیده‌اید که قبل از ازدواج، دخترش را به جستجوی کار یا حفظ شغلش اگر شاغل بود، راهنمایی کند، چون «استقلال مالی کرامتش را حفظ می‌کند»؟

• آیا مردی را دیده‌اید که بر همسرش منت بگذارد که کار می‌کند و با سختی پول درمی‌آورد، درحالی‌که او «راحت» در خانه می‌نشیند؟

بسیارند مردانی که تحت تأثیر تفکر فمینیستی قرار گرفته‌اند و آن را جایگزین شریعت خداوند سبحان و سنت پیامبرش کرده‌اند، و تلاش می‌کنند بین آن و افکار و تصورات آمیخته‌ای که از عادات و سنت‌ها یا بقایای دین یا عناوینی از آن گرفته‌اند، سازگاری ایجاد کنند چرا که شریعت خدا همان‌طور که از زندگی بسیاری غایب شده، فقط برخی نام‌های آن باقی مانده که با عادات و میراث جاهلی پر شده است. سپس اندیشه‌های فمینیستی می‌آیند و این تناقض را می‌ربایند، و

(۱) درباره‌ی کسی که به دلایل اقتصادی مجبور به این کار است صحبت نمی‌کنم.

تلاش می‌شود بین همه‌ی این‌ها در اشکالی ناهمگون سازگاری ایجاد شود که فرض می‌کند زن باید همزمان شرقی و غربی، شاغل و کدبانویی نمونه‌وار و مورد توجه باشد، و همه‌ی تصاویر کلیشه‌ای و هالیوودی را هم در بیرون و هم در داخل خانه محقق سازد!

تفکر برابری تنها ذهن زنان را تسخیر نکرده، بلکه در کل جامعه نفوذ کرده است، به طوری که مرد تصویری غیرواقعی از زن ایده‌آلی که می‌خواهد - چه همسر، مادر، خواهر یا دختر - دارد، همان‌طور که زن تصویری خیالی از «موفقیتی» که باید به آن برسد، دارد.

شوهر از همسرش انتظار دارد که به تمام آداب و رسوم معمول پایبند باشد، و درعین حال صبح همراه با او برای کار بیرون برود تا در کسب روزی و هزینه‌های خانواده با او برابر باشد، و سپس به طرز شگفت‌انگیزی بتواند شام آماده‌شده را با مهارت روی میز بگذارد وقتی با هم به خانه می‌آیند، و فرزندانشان را به شکلی نمونه‌وار تربیت کند وقتی در مقابل او می‌نشینند همانند صحنه‌های برگرفته از فیلم‌ها و رمان‌ها!

تمام این‌ها از تأثیر تفکر فمینیستی است، حتی اگر متوجه آن نباشیم و بی‌شک در بسیاری از مردان و زنان جوامع مسلمان ما که دیگر به محدودیت و ویژگی‌های هر جنس قانع نیستند، وجود دارد. زن نمی‌تواند از طبیعت بشری و نیازهای روانی خاص خود چشم‌پوشی کند، اما فمینیسم او و مرد را فریب داده که وظیفه‌اش - علاوه بر آن - این است که در نقش‌های اجتماعی با مرد برابر و حتی رقیب او باشد، تنها به این دلیل که برخی زنان بیمار دل، دیدگاه‌شان این‌گونه بوده و در تحمیل آن بر دیگران تأثیرگذار بوده‌اند!

و از آن‌جا که زن در دنیایی جدا زندگی نمی‌کند، حل مشکلات او نمی‌تواند تنها

از جانب خودش باشد، بلکه بر خود او و مرد لازم است که با هر تفکر دروغینی که ذهن‌هایشان را تسخیر کرده و تصورشان را از خودشان و یکدیگر شکل داده، مبارزه کنند. و فرهنگ‌های سنتی را که ارتباطی به دین حنیف آن‌ها ندارد از خود دور کنند، سپس شریعت خدا و سنت پیامبرش را جایگزین همه‌ی آن‌ها کنند، زیرا خداوند آفریدگار، تنها اوست که به آفرینش خود و راه‌های سعادت و آرامش آن‌ها در زندگی آگاه است، پس راهی جز بهره‌گیری از چشمه‌ی زلالی که وی سبحانه پیش روی ما قرار داده نداریم، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَىٰ﴾ [آل عمران: ۳۶] «و پسر مانند دختر نیست»، و آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ﴾ [تحریم: ۱۱] «و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است»، و نیز آن‌جا که فرموده است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [توبه: ۷۱] «و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند، به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند، و نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آن‌اند که خداوند به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد. همانا خداوند توانا و حکیم است».

فمینیسم و دشمنی با خانواده... از علل تا واقعیت...

برنامه‌های فمینیستی تنها به دنبال برابری میان مرد و زن نیستند، بلکه یک جنبش سیاسی سوسیالیستی ضد خانواده هستند که به نابودی آن تشویق می‌کنند!^(۱)

با این کلمات، پت رابرتسون، تفکر فمینیستی را مورد انتقاد قرار داد، و بسیاری دیگر نیز که پیامدهای این تفکر را خطری جدی برای کوچک‌ترین و مهم‌ترین واحد جامعه یافتند، چنین کردند. حقیقت این اتهامات چیست؟ و آیا فمینیسم - به عنوان تفکر، فلسفه و نتایج عملی - واقعاً دشمن ساختار خانواده است؟

نمونه‌هایی از موج دوم فمینیسم

خواسته‌های موج اول فمینیسم (۱۸۴۸) متمرکز بر کسب حقوق اساسی بود که زن در اروپا و آمریکا از آن‌ها محروم بود، مانند مالکیت، قرض گرفتن و رأی دادن. اما موج دوم فمینیسم - یعنی پس از ۱۹۶۰ - تمرکز خود را بر آزادی و برابری مطلق قرار داد؛ برابری کامل بین مرد و زن از نظر وظایف، حقوق، نقش‌ها و آزادی از هر قیدی مرتبط با جسم یا عمل جنسی.^(۲)

سیمون دو بووار یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های فمینیستی بود؛ دقیقاً به این دلیل که بسیاری از شعارها و اهداف موج دوم فمینیسم را در کتاب فلسفی خود «جنس دوم» در سال ۱۹۴۹ اثبات کرد که مورخان آن را الهام‌بخش موج دوم

(1) Elizabeth Schuett, Pat Robertson has odd take on feminism. Seattle Pi. 2004.

Pat Robertson has odd take on feminism (seattlepi.com)

(2) John Olson, Feminism. History. 2019. 2

Feminism's Long History-HISTORY

و مشعل آن می‌دانند.^(۱)

دو بووار به درخواست برابری زن با مرد بسنده نکرد، بلکه ضرورت دشمنی و بی‌نیازی از او را مطرح کرد، و همچنین ویرانی نظام پدرسالاری (که به مرد در خانه‌اش قدرت می‌دهد) را خواستار شد زیرا به گفته‌ی او، این نظام «آزادی زن را می‌گیرد» و او را از طریق دین و قانون «متعلق به مرد» می‌کند. و برای رهایی از هر قدرتی که بر جسمش تسلط دارد، و نیز در کنار گذاشتن مادری که «زن را مجبور به تسلیم به خواسته‌های دیگران از دیدگاه او می‌کند» تردید نکرد.^(۲)

با نگاه به بخشی از آنچه دو بووار نوشته، می‌توان تفکر فمینیستی او را درک کرد. او گفته است: «هر نقش سنتی زن باید رد شود، زیرا مادری هویت زن را محقق نمی‌کند و هیچ افق جدیدی برای آینده نمی‌گشاید، بلکه تنها مجموعه‌ای از وظایف تکراری است که زنان از دیرباز انجام می‌داده‌اند. فرزندآوری چیزی به دنیا نمی‌افزاید و زندگی نیز با مرتب کردن تخت متوقف نمی‌شود و هیچ یک از این‌ها بیانگر اثبات خود یا تحقق آن نیست.»^(۳)

عجیب است - واقعاً - که این تفکر در غرب مانند آتش در خرمن گسترش یافت و فمینیست‌ها طی دهه‌های متمادی آن را تبلیغ کردند، با وجود این‌که اهمیت تربیت و فرزندآوری عظیم را نادیده می‌گیرد، و چشم بر این واقعیت می‌بندد که زن، نسلی را پرورش می‌دهد که در آینده همه‌ی وظایف جامعه را بر عهده خواهد

(1) History and theory of feminism (cawater-info.net)

Linda Napikoski, Simone de Beauvoir and Second-Wave Feminism. ThoughtCo. 2019.

Alice Schwarzer. "After the Second Sex: Conversations with Simone de Beauvoir." New York: Pantheon Books, 1984

(۲) دکتر البشیر عصام المراكشي، برنامه‌ی النسوية

<https://www.youtube.com/watch?v=YtU1JfVIMQ>

(3) Simon de Beauvoir. "The Second Sex." Trans. Borde, Constance and Sheila Malovany-Chevallier. New York: Random House, 2010

گرفت. چه تحقق خویشنی‌ای بزرگ‌تر از این می‌تواند باشد؟

حقیقت این است که هیچ کاری، چه برای مردان و چه برای زنان، نمی‌تواند از روزمرگی و تکرار خالی باشد. بیشتر مشاغل آن‌گونه که فمینیست‌ها توصیف می‌کنند، باعث تحقق خویشتن نمی‌شوند - از نظر ایجاد تغییر مستقیم و ابراز خود - بلکه نوعی روزمرگی هستند که به کارمند اجازه نمی‌دهد نظر خود را بیان کند یا چیزی را در وظایف از پیش تعیین‌شده‌اش تغییر دهد، درحالی‌که رؤیایی که فمینیست‌ها به زن ارائه می‌دهند این است که هر کاری به محض خروج از خانه، مانند آنچه فعالان انجام می‌دهند خواهد بود: نوشتن، شرکت در مهمانی‌ها، جلسات، مناظرات، حضور در دیدارهای رسمی و ارائه‌ی سمینارها و سخنرانی‌ها!

بتی فریدان، نویسنده و فعال فمینیست آمریکایی با ایده‌های سیمون موافق بود و آن‌ها را در کتاب ساده‌شده‌ی «راز زنانگی» به آمریکایی‌ها ارائه داد. فریدان در کتابش از این ایده‌ی محوری آغاز کرد که همه‌ی زنان خانه‌دار بدبخت، افسرده و ناامید هستند و فقط به امور پیش پا افتاده‌ای مشغول‌اند که آن‌ها را از خود واقعی‌شان منحرف می‌کند، درحالی‌که جاهل و نیازمند منجی هستند که آن‌ها را از این رنج به رهایی‌ای که در بازار کار انتظارشان را می‌کشد، برساند!^(۱)

فریدان در کتاب از تجربه‌ی خود در ازدواج و فرزندآوری سخن گفته و بیان کرده که مراحل سنتی مادری را تجربه کرده، اما در هیچ‌یک از آن‌ها شادی دائمی نیافته، پس تصمیم گرفت آن‌ها را رها کند و آرزوهایش را در آزادسازی امثال خود از طریق فعالیت سیاسی و اجتماعی محقق سازد.^(۲)

یکی از مهم‌ترین معضلات فمینیسم - چنان‌که می‌بینیم - مسئله‌ی تحقق

(1) Betty Friedan. The feminine mystique. WW Norton & Company. 2010

خویشتن و محدود کردن آن به کار پردرآمد مادی مستقیم است. همچنین می‌بینیم که این تفکر، خطا و تعمیم بزرگی درباره‌ی همه‌ی زنان مرتکب می‌شود زیرا تجربه یا نظر برخی را به همه تعمیم می‌دهد و بین کسب مال و پاسخ به پرسش‌های وجودی بزرگ در زندگی، مانند پرسش از غایت و هدف وجود، خلط می‌کند. فریدان می‌گوید: «حتی مادر هنگامی که در خانه‌اش در امن و امان است و فرزندان گرد او جمع شده‌اند، ابریشم، مخمل و جواهرات می‌پوشد، قطعاً به چیزی فراتر از این‌ها نیز نیاز خواهد داشت»^(۱).

و فریدان این‌جا به احساس هدفمندی اشاره می‌کند که نتوانسته آن را تفسیر کند، احساسی که هیچ تفاوتی بین زن و مرد ندارد و کار سودآور مادی نیز آن را پنهان نمی‌کند.

همان‌طور که مادری این فضای خالی را پر نمی‌کند اگر انسان هدف حقیقی برای زندگی نداشته باشد - که ما به عنوان یک مسلمان می‌دانیم باید رضایت خدا و بهشت باشد - قرار دادن کسب مال به عنوان هدف و تحقق خویشتن نیز آن خلأیی را که فمینیست‌ها توصیف می‌کنند پر نمی‌کند، بلکه فقط انسان را موقتاً به آن مشغول می‌سازد.

بیا بید در تعادلی که نظام اسلامی برای زندگی فرد و جامعه ارائه داده تأمل کنیم، زمانی که از هیچ‌کس نمی‌خواهد برای دیگری زندگی کند. نه شوهر برای فرزندان کار می‌کند، و نه از همسر خواسته می‌شود برای خانواده‌اش خود را بسوزاند، بلکه هدف کاری که همه‌ی ما انجام می‌دهیم، رضایت خداوند تبارک و تعالی است، و هر فرد وظایف خاص مرتبط با شرایط و آزمایش‌هایش را انجام می‌دهد، با این آگاهی که خداوند سبحان تنها او را نظاره می‌کند، صرف‌نظر از نتیجه‌ی دنیوی و

(1) Betty Friedan. The feminine mystique. Page 105. WW Norton & Company.2010

ارزیابی جامعه. زن ممکن است بیرون از خانه کار کند یا نکند، بنا به دلایلی که به شرایط، اولویت‌ها و خانه‌اش مربوط می‌شود، درحالی‌که در تمام این موارد حقوق و وظایف شرعی خود را می‌داند و انتخاب‌هایش را بر اساس اولویت‌های کامل برای پروردگارش بنا می‌نهد.

تخریب خانواده از ریشه:

پیشگامان موج دوم فمینیسم در قالب جنبش آزادی زنان در ایالات متحده، ضرورت رهایی زن از آنچه «زندان ازدواج» نامیدند را مطرح کردند که فریدان آن را به «قفس سنجاب مجهزی» تشبیه کرد که زن بدون توقف در آن می‌چرخد^(۱). همچنین گفته‌ی گلوریا استاینم معروف بود که: «زن به مرد نیاز دارد همان‌طور که ماهی به دوچرخه نیاز دارد» که در آن به نظام ازدواج و رابطه‌ی تکمیلی آن تمسخر می‌کرد^(۲).

به این ترتیب، فمینیسم لیبرال به زندگی زناشویی به روشی متناقض یا تمسخرآمیز حمله کرد، اما فمینیسم رادیکال در صدای افرادی چون کیت میلر، جرمان گریر و شولامیت فایرستون، تیرهای خود را مستقیماً به سوی ساختار خانواده نشانه رفت. جرمان گریر در کتابش «the Female Eunuch» می‌گوید: «زندگی زناشویی بر خشونت علیه زنان، بدرفتاری و توهین به آن‌ها استوار است، بنابراین باید از نهاد ازدواج خلاص شد و جایگزینی برای آن در زندگی‌ای یافت که زن را مجبور به زندگی با مرد طبق رابطه‌ای که با قوانین و مجازات‌های اجتماعی تنظیم شده، نکند!»^(۳) او از لغو هرگونه نظام خانوادگی مرتب به دلیل تمایل وی به برابری

(۱) منبع پیشین

(2) Hollie Petit, A Woman Needs a Man Like a Fish Needs a Bicycle. MuddyUm.2020

(3) Greer, Germaine, and Andrew Inglis. The female eunuch. London: Paladin, 1971. Karl Thompson, Feminist Perspectives on the Family. Revise Sociology.2014
<https://revisesociology.com/2014/02/10/feminist-perspectives-family/>

مطلق سخن می‌گوید که بی‌شک به هرج و مرج و ویرانی می‌انجامد.

چنان‌که از مطالعه‌ی ادبیات فمینیستی و نتایج آن آشکار است، این افراد به شدت به رقابت بین دو جنس در تمام زمینه‌ها مشغول‌اند، که منجر به تضعیف مفهوم مادری و آنچه از نرمی و لطافت دربردارد و جایگزینی آن با شباهت به مرد شده است. و درعین حال، آن‌ها با شدت به مردانگی و ویژگی‌های سختی، قاطعیت و غیرت ضروری در پدر و شوهر به طور کلی می‌تازند.

سلطان العمیری می‌گوید: جوامع انسانی در نتیجه‌ی این تصور به دو اردوگاه متخاصم همیشگی تبدیل شده‌اند: اردوگاه مردان و اردوگاه زنان، که هر یک به دیگری بدگمان است و می‌بیند که زندگی‌اش مخالف زندگی اردوگاه دیگر و حقوقش متناقض با حقوق اوست. این تصور بدبینانه و ناقص، ناشی از توهّمات باطلی است که مخالف طبیعت هستی است. ما منکر وجود کشمکش در زندگی نیستیم، اما تعمیم آن به همه‌ی مظاهر و قضاوت بر اساس آن درباره‌ی رابطه‌ی بین مرد و زن به طور خاص را انکار می‌کنیم. مظاهر هستی بسیار متنوع است، برخی با دیگران در رابطه‌ی تکامل و همکاری زندگی می‌کنند و برخی در رابطه‌ی تدافع و تعارض.^(۱)

نتایج این دیدگاه در فروپاشی خانواده که امروز غرب شاهد آن است، آشکار و واضح است. ۵۵٪ ازدواج‌ها در فرانسه به طلاق می‌انجامد^(۲) و یک چهارم کودکان در ایالات متحده در خانواده‌های تک‌والد زندگی می‌کنند^(۳)، این خانواده‌ها که

(۱) سلطان بن عبدالرحمن العمیری. ظاهرو نقد الدین فی الفكر الغربی الحدیث. مرکز تکوین ۲۰۱۸.

(2) Abayomi Jegede, Top 10 countries with highest divorce rates in the world. Trendrr. 2020 Top 10 Countries With Highest Divorce Rate in The World 2020|Trendrr

(3) Stephanie Kramer, U.S. has world's highest rate of children living in single-parent households. Factank. Pew Research Center. 2019.

U.S. has world's highest rate of children living in single-parent households|Pew

مدام در حال افزایش هستند، ۸۶٪ توسط مادران اداره می‌شوند، و حدود ۳ از هر ۱۰ خانواده زیر خط فقر زندگی می‌کنند^(۱). آمارهای بسیاری نشان می‌دهد که سطح شادی اعضای خانواده‌های تک‌والد بسیار کمتر از خانواده‌های سنتی است، و فرزندان به دلیل غیبت پدر رنج می‌برند و نتایج آن در پیشرفت تحصیلی و سلامت روانی آن‌ها منعکس می‌شود.^(۲)

حمله‌ی فمینیسم به نهاد ازدواج و تحریم هر آنچه می‌تواند نقش سنتی برای مرد تلقی شود، ابتدا به زن و سپس به کل جامعه آسیب رسانده است. مردان در غرب به ضرورت کنار گذاشتن هر نقشی که برایشان شناخته شده بود قانع شدند، پس از آن که برایشان ننگ و گناه به شمار آمد، و با رها کردن مسئولیت‌شان که فمینیسم آن را سلطه‌طلبی و پدرسالاری توصیف کرد، موافقت کردند. در نتیجه، وضعیت به ضرر زنانی که - در بسیاری موارد - مجبور شدند نقش پدر و مادر را در جامعه‌ای ظالم بازی کنند که هیچ‌یک از حقوق اصلی آن‌ها را تحت عنوان آزادی و برابری نمی‌دهد، تمام شد!

لذا امروز ما به عنوان یک مسلمان که این رویدادها و نتایج آن را می‌خوانیم و می‌بینیم، باید خطر نزدیکی را که از سوی کسانی که تلاش می‌کنند این ایده‌ها را وارد و بر خانواده‌ها و جوامع ما اعمال کنند، درک کنیم. آن‌ها با عناوین فریبنده که حقیقت خود را بیان نمی‌کنند، ما را فریب می‌دهند و سپس آهسته آهسته ما را به جایی می‌کشاند که امروزه اربابان آن تفکر بدان رسیده‌اند. خدا را شکر، مسلمان می‌بیند و تمام تلاش خود را می‌کند تا دیدگاهش، دیدگاه وحی باشد، نه

(1) Single Parent Statistics Based on Census Data. Very Well. 2020.

The Single Parent Statistics Based on Census Data (verywellfamily.com)

(2) Mona Charen, Feminism has destabilized the American family. NY Post.

2019. <https://nypost.com/2018/07/07/feminism-has-destabilized-the-americanfamily/>

پیروی از هوس یا تقلید کورکورانه از کسانی که وضعیتشان از دور خیره‌کننده یا پیشرفته به نظر می‌رسد. پس می‌داند که خواست خدا نزد او بر خواسته‌های فردی او، حتی اگر برای تحقق خود، استقلال یا آزادی‌ها باشد، مقدم است.

آیا زن می‌تواند بلندپرواز باشد یا خانه‌دار؟ خودش را دوست دارد یا خانواده‌اش را؟

یکی از مفاهیمی که باید بر روی آن درنگ کرد و درباره‌ی آن آگاه بود و آن را تنظیم نمود، انتخاب‌های دوگانه‌ای است که پیش روی زن قرار داده می‌شود تا دیدگاه خود نسبت به بسیاری از امور اساسی زندگی‌اش را شکل دهد، و به او القا می‌شود که همیشه باید انتخاب کند، چنان‌که گفته می‌شود:

• یا باید بلندپرواز باشد یا خانه‌دار!

• یا باید خودش را دوست داشته باشد یا فرزندان و شوهرش را!

این تقسیم‌بندی‌های دوگانه‌ی عجیب هیچ صحت و اساسی ندارند، و همگی افکاری نادرست هستند که بر پایه‌ی مفروضاتی بنا شده‌اند که از دنیای مادی سرمایه‌داری وارد کرده‌ایم، دنیایی که موفقیت را در بیرون رفتن از خانه می‌داند، موفقیت را محدود به کسب مال می‌کند، علم را محصور در مدارک تحصیلی می‌داند، موفقیت مادری را که برای تربیت فرزندان بر اساس علم تلاش می‌کند به رسمیت نمی‌شناسد، و مادری را که در خانه‌اش می‌ماند و به دنبال علم است و حق خود، شوهر و فرزندان را ادا می‌کند، چیزی به حساب نمی‌آورد.

مادری که بیرون از خانه کار نمی‌کند، مدارک دانشگاهی ندارد، حقوقی دریافت نمی‌کند و هیچ یک از مدیران شرکت‌ها یا مشاهیر او را نمی‌شناسند، می‌تواند زنی موفق و «بلندپرواز» باشد، و ما باید این اندیشه را از کودکی با وضوح کامل در دختران مان بکاریم.

مادری به دانش فراوان، صبر، آمادگی و تلاش نیاز دارد، و رسیدن به این وظیفه به گونه‌ای که خداوند راضی باشد، پشتکار و «بلندپروازی» بزرگی می‌طلبد.

این به آن معنا نیست که عکس این مطلب یا نبود بلندپروازی در زن شاغل (که شرایط و نیازهایش ایجاب می‌کند که شغلی داشته باشد) الزاماً درست است، بلکه به این معناست که مفهوم «بلندپروازی» ارتباطی با کار یا مدارک تحصیلی ندارد، و این که موفقیت یک «مادر» به تنهایی، چیزی ساده یا کم‌ارزش نیست، بلکه تعداد افراد کمی هستند که آن را به خوبی انجام می‌دهند!

اما دادن حق به خود و احترام به آن (که همان معنای «دوست داشتن خود» است که می‌پسندیم)، چگونه می‌تواند در تضاد با دوست داشتن همسر و فرزندان و دادن حقوق آن‌ها باشد؟ بلکه هر یک از این دو، دیگری را تغذیه می‌کند. زنی که به خود احترام می‌گذارد، این احترام را در قالب اعتماد، آرامش، فهم و اطمینان در رفتارش با همسر و فرزندان منعکس می‌کند، و موفقیتش در رابطه با آن‌ها، احترام او به خودش را تقویت می‌کند. همچنین وقتی از این رفتار مطمئن و آرام، محبت و رحمت از همسرش و نیکی و وفاداری از فرزندان را درو می‌کند، این امر احترام او به خود و عشقش به خویشتن و پروردگارش که او را به این راه هدایت کرده، افزایش می‌دهد. بی‌شک تفاوت بزرگی است بین کسی که چنین حالی دارد و کسی که در تمام سال‌های کودکی فرزندان‌ش به خانه و خانواده‌اش توجهی نکرده، حتی وقتی از او دور شده‌اند.

این‌ها همه به این دلیل است که نتیجه‌ی تربیت صالح و خوش‌رفتاری حتماً باید در دنیا پیش از آخرت (هرچند در سطوح مختلف و به روش‌هایی که همیشه نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم) دیده شود، و این نیز احترام به خود و همچنین بلندپروازی را تقویت می‌کند. پس حتماً زنی که سال‌ها به وظایفش پرداخته و

به زبان امروزی واقعاً «بلندپرواز» بوده تا مادر و همسری باشد که خداوند از او راضی است، باید نتیجه‌ی آن را در رابطه‌ی آرام و مطمئن با همسرش حتی پس از بلوغ یا ازدواج فرزندانش ببیند، و همچنین در رضایت از خود، آرامش و نبود احساس گناه، و نیز در نیکی فرزندانش به او و رابطه‌ی قوی آن‌ها با او.^(۱)

و پس از سال‌های طولانی پایداری و صبر، هنگام دیدن نتایج، تأثیر این «بلندپروازی» و حقیقت آن، که همیشه خردمندانه، حکیمانه و منضبط بوده با وجود عواطفی که در او بود، هرچند برخی آن را بی‌پروا تصور کنند، آشکار خواهد شد. و تفاوت بین این و نتیجه‌ی کار کسی که آنچه باید «بلندپروازی‌اش» می‌بود را نادیده گرفته و هدف نهایی خود را رسیدن به بالاترین مراتب شغلی یا پر کردن رزومه‌اش یا کسب بیشترین جوایز علمی و حرفه‌ای قرار داده، و در این راه اولویت‌های خود را از شناخت فرزندانش، وقت گذراندن با همسر و دادن حق او، شناخت خود و ایجاد آرامش در خانه‌اش، قربانی کرده است، نمایان خواهد شد!

و چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلِّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ ۗ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ «بلکه انسان خود بر خویشتن بیناست، هر چند عذرهای آورد.» (قیامت:

۱۴-۱۵)

(۱) حتی اگر برخی راه شر را انتخاب کنند، آسایشان بسیار کمتر از زمانی خواهد بود که او به تربیت و ایجاد رابطه با آن‌ها نپرداخته باشد.

دو گفتمان زیان‌بار که باید تشخیص داده بشوند و از آنها پرهیز کرد!

اول:

«مرد در این مورد اشتباه می‌کند، بنابراین ای زن، تو نیز باید همان اشتباه را مرتکب شوی!»

«او از فلان مسئولیت شانه خالی می‌کند؟ تو هم از مسئولیتی که فکر می‌کنی متقابل آن است، شانه خالی کن!»

گویی زبان حال می‌گوید: آیا عاقلانه است که او را به حال خود بگذاری که تو را به جهنم ببرد؟ برابری کجاست؟

این گفتمان به نوعی در موج دوم فمینیسم در غرب جای گرفت، زیرا فمینیست‌ها معتقد بودند که مردان از خانه، خانواده و مسئولیت‌هایشان غافل شده‌اند. پس فراخوان آن‌ها برای رقابت زن با مرد در ترک خانه و نادیده گرفتن مسئولیت‌های تربیتی، مراقبت از کودکان و پرورش آن‌ها، و بی‌توجهی به خانواده به طور کلی بود. این در حالی است که اساس و محور اصلی جامعه، محوریت زن بود، و آنچه باید انجام می‌شد، یادآوری اهمیت آن و هشدار دادن به کسانی بود که از آن غفلت می‌کنند، اما دقیقاً عکس آن اتفاق افتاد.

و سپس همین گفتمان به جوامع مسلمان ما نیز نفوذ کرد.

اما دوم:

گفتمان تعمیم شتاب‌زده و سپس قضاوت درباره‌ی فرد بر اساس قاعده‌ای است که از تعمیم به دست آمده است. برای مثال، اگر در جایی مردی مجرم که زنی را کشته یافت شود، سخنی درباره‌ی قصاص، حق، عدالت و نیاز جوامع به نظام حکم اسلامی خردمندانه نخواهد شد، بلکه سخن این خواهد بود: «زنان کشته می‌شوند!»، «زن حقوقی ندارد!»، «مردان مجرمانی قاتل هستند!» و دیگر تعمیم‌هایی که یک حادثه یا مجموعه‌ای از حوادث را قانونی عام می‌سازد که بر هر زنی تحمیل می‌کند از هر مردی هراس داشته باشد و راه بدگمانی به او و نگرانی از هر کلمه‌ای که می‌گوید را در پیش گیرد، با این توجیه که «خود را از شر او محافظت کند». به جای این که این مسائل در زمینه‌ی شرایط خود بررسی شوند و موضوع بر اساس علل، نتایج و ضرورت مجازات مجرم به تنهایی تحلیل شود.

با ترکیب این دو گفتمان، هر اشتباه مرد بهانه‌ای برای انتقاد از همه‌ی زنان می‌شود، و ظلم یک شوهر به تنهایی کافی است تا راه را برای بدگمانی همه‌ی همسران به شوهرانشان هموار کند و سپس آن‌ها بر اساس آن بدگمانی رفتار کنند. تمام سخنان شوهر را به بدترین شکل ممکن تفسیر کنند، و برای طلاق گرفتن از او به خاطر هر اشتباهی که ممکن است ساده باشد، آماده باشند، ضمن ناچیز شمردن و بی‌توجهی به خوبی‌هایش و نیز اصلاح زندگی زن‌اشویی با او، با این که این خانواده‌ها پیش از تأثیرپذیری از این داستان، آرام و خوشبخت بودند.

پس بدرفتاری زن با شوهری که با او بدرفتاری نکرده، به دلیل این تعمیم و واکنش توجیه می‌شود، بلکه بیانی از آزادی و حقوق تلقی می‌گردد. همچنین زنانی را می‌بینیم که درباره‌ی رفتار مردی در کشوری دور سخن می‌گویند، گویی اصل در تمام مردان کشورشان همان است، و حتی گویی توجیهی است برای پرخاشگری

آنان نسبت به پدر، برادر یا شوهر مادرشان، و همه‌ی این‌ها به سبب رفتاری است که از دیگری در آن سوی جهان سر زده است.

درحالی‌که حق این است که هر مشکل بر اساس خودش بررسی شود و به هر قضیه با توجه به شرایط، محیط و عواملی که در وقوع آن سهیم بوده‌اند، نگریسته شود. جنایتی که برای دختری در روستایی در شرق رخ داده، نتیجه‌گیری‌هایی برای دختری که در غرب زندگی می‌کند، به دست نمی‌دهد. نه این دختر مانند آن است، و نه محیطی که در آن زندگی می‌کنند آنقدر مشابه است که بتواند آن‌ها را در گروهی همگن قرار دهد که آنچه بر یکی از آن‌ها صدق می‌کند بر همه صدق کند.

این شر بزرگی است که فمینیسم ایجاد کرده، آنگاه که زنان را متقاعد کرد که هویت جنسیتی آن‌ها، صرف‌نظر از دین آن‌ها بر هر هویت دیگری مقدم است. پس تعمیم‌های نادرست و کاربردهای غیرمنطقی و حتی زبان غربی که با آن امور توصیف می‌شوند، رواج یافت.

قربانی، مظلوم و متجاوز باید همان‌گونه که هست توصیف شود. همه‌ی ما بندگان خدا و افرادی از امت محمد هستیم، و نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین افراد به ما همه‌ی انسان‌های روی زمین نیستند. و الحمدلله که دینی داریم که در آن «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد»، و تجاوز هیچ‌کس توجیه‌کننده‌ی تجاوز ما به شکلی دیگر نیست، زیرا همه‌ی ما روز قیامت به صورت فردی می‌آییم، و هر کس مسئول آنچه انجام می‌دهد و تقدیم می‌کند، است.

و خداوند هدایت‌کننده‌ی به راه راست است.

درباره‌ی تناقض غریبان میان دانش و واقعیت‌شان

در حین آماده‌سازی دوره‌ای که درباره‌ی تغذیه زنان باردار و شیرده ارائه می‌کردم، خاطرات زیادی از تناقضی که در دانشگاه هنگام مطالعه‌ی این موضوعات احساس می‌کردم، به یادم آمد... و برایتان خواهم گفت چرا.

کتاب‌ها، مراجع و پژوهش‌ها پر هستند از توصیف خستگی و فرسودگی طبیعی که زنان باردار و شیرده تجربه می‌کنند، مملو از بحث درباره‌ی تغییرات فیزیولوژیکی طبیعی که از سر می‌گذرانند، سرشار از بزرگداشت (تقریباً تقدیس) شیردهی طبیعی به خاطر فواید شگفت‌انگیز آن از نظر تغذیه‌ای و روانی و در پیشگیری از انواع بیماری‌ها که تحقیقات همچنان در طول زندگی کودک ما را از آن‌ها شگفت‌زده می‌کنند، مملو از سخن درباره‌ی نیاز مادر به استراحت، بهبودی، و این‌که بدنش حق خود را دریافت کند و تغییراتش را بپذیرد و با هر آنچه در آن دوره رخ می‌دهد همراه شود.

پس بعداً چه؟

آیا واقعاً به مادران می‌گویند استراحت کنند؟

آیا در توصیه‌ها چیزی درباره‌ی اجرای این دانش می‌نویسند؟

آیا می‌گویند که کاهش شیردهی طبیعی که در سراسر جهان رخ داده، در واقع با بیرون رفتن زنان برای کار مرتبط بوده است؟!

آیا مشکل نیاز مادر به استراحت و اجبار او به کار را با این بهانه حل می‌کنند که اگر چنین نکنند، بیکار، ناموفق، غیرمشارکت‌کننده در جامعه و ناتوان از تحقق

خواسته‌هایش خواهد بود؟

هرگز! نه یکی از این‌ها!

من در حال پژوهش درباره‌ی تأثیر ماندن زنان در خانه در دوران کووید-۱۹ بر میزان شیردهی بودم و نتایج کاملاً روشن و صریح هستند: شیردهی طبیعی به دلیل ماندن در خانه‌ها به شدت افزایش یافته است. زنان از دستگاه‌های شیردوش متنفرند، آن‌ها از گذراندن وقت با فرزندان خود بسیار خوشحالند، و قدردان این هستند و آرزو می‌کنند پایان نیابد.

اما همه‌ی این‌ها هرگز نمی‌تواند «جامعه‌ی علمی» را به توصیه درباره‌ی نیاز به تغییری که به زنان اجازه‌ی ماندن در خانه را بدهد، وادار کند. ما هرگز نمی‌توانیم بشنویم که او درباره‌ی اجبار زنان به کار به عنوان یک فرهنگ و وضعیت مزمین مشکل‌ساز صحبت کند، هرگز!

علوم حقیقتاً نمی‌تواند واقعیات آشکار فیزیولوژی و طبیعت را انکار کند، اما متخصصان آن درعین حال از نظر عقلی بسیار کم‌توان‌تر از آن هستند که از تمام این نظریه‌های فایده‌مند عملی منطقی نتیجه‌گیری کنند که به آن‌ها حقیقتی را می‌گوید که فلسفه و دیدگاه حقوق‌گرایشان آن را انکار می‌کند!

و پژوهش‌هایی که فواید شیردهی تا دو سال سالگی را نشان می‌دهند، در بخش نتیجه‌گیری مطرح نمی‌کنند که جامعه باید فرزندان را بر رضایت از خود، تربیت فرزندان و شادی با آن‌ها، و اصلاح مفهوم اثبات ذات و تحقق توانمندی‌ها پرورش دهد! هرگز!

اما در مباحث خود می‌گوید که دولت باید شرکت‌ها را ملزم کند اتاقی برای دوشیدن شیر برای زنان شیرده فراهم کنند، و درحالی‌که تازه زایمان کرده‌اند به

محل کار بروند، رنج بکشند و خسته شوند و فرزندشان را در مهدکودک رها کنند و هر دو ساعت از یک ربع ماندن در یک اتاق منزوی لذت ببرد که در آن شیر ی را برای دستگاہی پلاستیکی بی‌جان بدوشد!

این است عدالت و برابری که برای او می‌خواهند!

آن‌ها درباره‌ی طولانی‌تر کردن مرخصی زایمان، پرداخت هزینه‌ی آن، و تمام راه‌های فراهم کردن و ادامه دادن کار برای مادر جدید بحث خواهند کرد، اما هرگز یک قدم به عقب برمی‌گردند تا بپرسند: آیا واقعاً لازم است مادر کار کند؟ چرا جامعه این‌گونه فکر می‌کند؟ آیا ممکن است نظام اقتصادی، اجتماعی و فکری ما که این را تحمیل می‌کند، اساساً اشتباه باشد و با تمام آنچه تحقیقات ما نشان می‌دهد در تناقض باشد؟

بعد از این همه علم و پژوهش، به زن گفته نمی‌شود که تو به فرزندت نیاز داری، به او گفته نمی‌شود که بارداری، زایمان و تربیت فرزند به تنهایی کافی است، بلکه برای تو کاملاً باشکوه نیز هست!

اما به طریقی جادویی باید نیروهای فوق‌العاده‌ای پیدا کنی تا نتایج پژوهش‌ها را اجرا کنی و در چارچوب این ایدئولوژی‌ها زندگی کنی! به فرزندت تمام عشق، مراقبت، محبت و تغذیه را بده، و درعین حال به دنیای سرمایه‌داری در شرکت‌ها و ادارات، تمام روح و انرژی خود را ببخش!

چگونه؟ این مشکل توست! پس با آن دست و پنجه نرم کن!

چه فریب شوهای است!

آن فریبی که ذهن ما را با آن آلوده‌اند، وقتی ما را متقاعد کردند که توانندی ما در خروج از خانه، ترک خانواده و فرزندانمان است، مکانی که هیچ کس در آن نمی‌تواند جایگزین ما شود، تا آن را با کنار گذاشتن نقش‌های فطری‌مان، پوشیدن لباس رسمی، سپس نشستن در دفتر یا گشت و گذار در شرکت یا کارخانه یا مؤسسه‌ای که در آن برخی کالاها را می‌فروشیم یا برخی جداول را تنظیم می‌کنیم یا برخی نقشه‌ها را می‌کشیم یا با برخی مشتریان و همکارانی که ما را نمی‌شناسند و هر کس دیگری می‌تواند به جای ما با آن‌ها کار کند، معامله می‌کنیم.

تا این‌که شب با خستگی و افسردگی به خانه بازمی‌گردیم، با کودکی خسته پس از روزی طولانی که با غریبه‌ها گذرانده، کودکی که نیازمند گفتگو، تعامل، شنیدن از والدینش و پناه بردن به آغوش آن‌هاست، سپس غذای آماده‌ای می‌خوریم که در آن نه خاطره‌ای هست و نه احساسی، که آن را با عشق و در فضای خانوادگی گرم سرشار از مهر، رحمت و مودت آماده نکرده‌ایم، آن فضایی که مرد در آن لقمه‌ای را به دهان همسرش می‌گذارد و با فرزندانشان گفتگو می‌کند و همه با هم سخن رد و بدل می‌کنند و خنده‌ها و شادی‌ها را تبادل می‌کنند و خدا را بر نعمت‌هایش، چه کم باشد چه زیاد سپاس می‌گویند. همه‌ی این‌ها از چشم غایب می‌شود و تاثیرات کوتاه‌مدت و درازمدت آن در درون همه از بین می‌رود، آنگاه که جای آن را برخی غذاهای آماده از همبرگر سریع یا مرغ منجمد بی‌روح می‌گیرد که هر فرد به تنهایی و با عجله در سکوت و حواس‌پرتی ذهنی و جمود می‌خورد.

سپس به دنبال آن افتادن روی تخت می‌آید درحالی‌که آخرین ذره‌ی انرژی در هر یک از ما تمام شده است.

چه فریب شومی است آن فریبی که با آن وضعیت مادر بزرگانمان را تحریف کرده‌اند، آنان که در جوانی‌شان واقعاً زنانی توانمند بودند که با خردمندی و مهر و عاطفه‌شان به تمام خانواده فیض می‌بخشیدند و در خانه‌هایشان نشسته بودند، فرزندان را پرورش می‌دادند که هیچ کس نمی‌تواند جایگزین آن‌ها برایشان باشد، نقشی را ایفا می‌کردند که جز آن‌ها کسی نمی‌تواند انجام دهد، احساس می‌کردند که آن‌ها پایه‌های اساسی در زندگی انسان‌های واقعی هستند.^(۱)

با تمام عشق و شوق هر روز آن‌ها را تغذیه می‌کردند، غذای مغذی‌ای می‌پختند که هر لقمه‌اش شکم‌ها و قلب‌ها را پیش از شکم فرزندان‌شان پر می‌کرد، خانه‌هایشان و روح خانواده‌هایشان را از گرما، امنیت، آرامش و نیرو و پویایی پر می‌کردند، روح خود را نمی‌کشتند و آخرین ذره‌ی انرژی‌شان را برای کار یا شرکت یا سود هدر نمی‌دادند.

چه فریب شومی است آن فریبی که دختر را به جایی رسانده تا رؤیایش را در زندگی‌ای تصور کند که او را له می‌کند، آرامشش را از او می‌گیرد و به او دیکته می‌کند کی ازدواج کند و کی بچه‌دار شود و کی به سر کار برگردد و کی از آن خارج شود، درحالی‌که قدرت واقعی و ارزش و تأثیر و تحقق خویش‌تن که قابل اندازه‌گیری نیست، آن چیزی بود که پیش از آن‌که آن را تغییر دهند و برابند، وجود داشت.

مادر بزرگان ما نادان نبودند، «ساده لوح» نبودند، و زنان خانه‌دار امروز نیز چنین نیستند. در خانه امتی ساخته می‌شود، در آشپزخانه، اتاق نشیمن و خواب، در وصله کردن شلوار، پختن نان، تعریف داستان، خواندن کتاب، جستجوی دانش یا گوش دادن به سوره‌ای از قرآن. در خانه دروازه‌های عظیمی از دانش، آموزش،

(۱) به جای تلاش برای جلب تحسین افراد غریبه در دنیای مجازی شبکه‌های اجتماعی درحالی‌که فرزندان در بی‌توجهی رها شده‌اند.

فهم، اطمینان، پرورش روح‌ها و فهم آن‌ها، و تعامل با احساسات و مهارت‌هایشان وجود دارد.

اما آن‌ها با تمام انتقادهای ما را فریب دادند، بدین خاطر هر یک از ما باید دوباره از اعماق روح خود شروع کنیم.^(۱)

(۱) توجه: نیاز دارم تأکید کنم که من به زنان شاغل حمله نمی‌کنم، نمی‌گویم که همه‌ی مشاغل یکسان‌اند یا همه‌ی زنانی که کار می‌کنند به دلیل مشخصی این کار را می‌کنند، بلکه از مفهوم و تکامل اندیشه و مهندسی اجتماعی سخن می‌گویم که آنچه زمانی راه‌حلی برای وضعیتی استثنایی یا خواسته‌ای بود که برخی آن را حقی تصور کرده‌اند که باید بر همه‌ی زنان واجب باشد، به واسطه‌ی تغییراتی که اقتصاد و فرهنگ و غیره را تحت تأثیر قرار داده، تا آن‌جا که بخش بزرگی از آزادی خود را از دست داده‌ایم. ای بندگان خدا! بجویید/بیانیدشید آنچه به شما سود می‌رساند.

درباره‌ی مردانگی تحریف شده‌ای که ترویج می‌شود!

دو روز پیش عکسی از یک دختر «فشنیستا»^(۱) برایم نمایان شد که بعداً فهمیدم دختر مشهوری است و دنبال‌کنندگانش بیش از ۱۵ میلیون نفر است. یکی از این افراد ضایع شده‌ای که تن خود را در انظار عموم به نمایش می‌گذارند در ازای این که لباس‌های آن شرکت را بپوشند یا جواهرات را تبلیغ کنند یا فقط توجه‌ها را جلب کنند. آن‌ها در قبال مقداری پول، فضای اینترنت را با آنچه می‌توانند از تن و جسم ارزان‌قیمت خود به نمایش بگذارند، پر می‌کنند.

اما در این عکس، دختر تنها نبود، بلکه مردی در کنارش ایستاده بود که به طرف دیگر نگاه می‌کرد، گویی اعتنایی به او ندارد، و زیر عکس، تبریک تولدش را نوشته و می‌گوید: «هر سال به سلامتی، و تو بهتر از قبل باشی، ای مهربان‌ترین و بهترین کسی که شناخته‌ام...»

او شوهرش است! کنار او ایستاده درحالی‌که زن با لباسی مبتذل و برهنه ظاهر شده است! و شوهرش را می‌ستاید که مهربان و خوب است!

این چیزی است که مرا شگفت‌زده کرد و واداشت تا بایستم و فکر کنم.

از خود می‌پرسم، آیا زن واقعاً چنین مردی می‌خواهد - با عرض معذرت - مردی که موافق است او خود را به نمایش بگذارد و آنجا ایستاده، تماشایش می‌کند و چشم از او برمی‌گرداند و منتظر درآمد او از این کار است؟ مردی که غیرت ندارد

(۱) دختری که شغلش ظاهر شدن در شبکه‌های اجتماعی است تا دنبال‌کنندگان را آموزش دهد چگونه لباس‌هایشان را انتخاب کنند یا کدام مارک‌های تجاری بهتر است، و همه‌ی این‌ها از طریق نمایش خودش، و ممکن است وارد زمینه‌ی آموزش دختران برای آرایش از طریق نمایش آن در مقابل آن‌ها در ویدئوهای متعدد شود.

نسبت به میلیون‌ها نفری که بدن در دسترس او را تماشا می‌کنند، از هر کس و ناکس، بلکه شاید از افزایش تعداد بینندگان خوشحال هم می‌شود!

مردی که به حفاظت و صیانت از او اهمیتی نمی‌دهد و اصلاً برای خود رابطه‌ای با او نمی‌بیند! آیا این «مهربانی» و «خوبی» همان صفات مرد ایده‌آل نزد این زن است؟ و آیا این واقعاً او را خوشحال و راضی می‌کند؟

و چه بر سر مردانی آمده که اجدادشان حتی از وزش نسیم بر زن غیرت می‌ورزیدند، تا امروز به این مرحله رسیده‌اند که همه چیز را می‌فروشند تا «باحال» به نظر برسند و شمار طرفداران و لایک‌های عکس‌هایشان افزایش یابد!

ذهن جوانان و دختران با چه چیزی آلوده شده است؟ و چگونه این مسخ‌شدگان در جامعه ترویج می‌شوند تا به دختری که از طریق گوشی خود در این تصاویر سیر می‌کند بگویند که این همان خوشبختی است و این رؤیاست و این همان «رمانتیک بودن» است که باید به دنبالش باشد؟! و به پسر جوانی که از دور نگاه می‌کند بگویند که کافی است خودآرایی کند و عضلاتش را باد کند و کنار همسرش خاموش بایستد تا مرد ایده‌آل جامعه‌اش باشد! نیازی به محافظت از زنانش، یا احساسات، یا ایفای هیچ نقشی بر او نیست! آنجا بایست، و فقط ساکت باش!

و پیامم پس از همه‌ی این‌ها...

بدانید که این تصاویر به شدت در اطراف شما و پیرامون پسران و دخترانتان و کسانی که دوستشان دارید پخش می‌شوند، از آن‌ها محافظت کنید و تا جایی که می‌توانید از این تصاویر روح خود را حفظ کنید. منکر را با زبان و قلب خود انکار کنید، و مردانگی و زنانگی حقیقی و زیبای فطری را بر معنا و وجود زنانگی ظریفی که از ضعف خود شرم ندارد، فریاد بزنید. بر معانی پدری و مادری و

نقش‌های زن و مرد تأکید کنید و با وضوح کامل به آن افتخار کنید.

ای پدر، بدان که دخترت همان‌طور که نیازمند مهربانی است، به حمایت تو نیز محتاج است. او امنیت، عشق و ارزشمندی نزد تو را احساس می‌کند وقتی آنچه آزارش می‌دهد را از او دور می‌کنی^(۱)، همان‌گونه که با او صحبت می‌کنی و با او گفتگو می‌کنی، می‌بیند که تو از او محافظت و مراقبت می‌کنی حتی اگر این خلاف خواسته‌ی او باشد. به او تصویر مرد متعادل را با پرسیدن از او، توجه و اهتمام به او نشان بده، تصویر همسر متصف به قاطعیت، کرامت و رحمت را به او نشان بده که از شوهرش می‌خواهد، کسی که او را دوست دارد و با او امنیت دارد، بر او غیرت می‌ورزد و نزدش احساس اهمیت می‌کند، خانواده‌اش را با بصیرت، حکمت، توجه و دانش هدایت می‌کند، و درعین حال دارای عاطفه‌ای زنده و قادر به فرح و اندوه و احساس نسبت به دیگران و اشک ریختن‌شان است.

با پسران و دخترانتان درباره‌ی الگوهای واقعی مردانگی سخن بگویید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، پیامبران پیش از وی علیهم‌السلام، صحابه‌ی کرام رضوان‌الله علیهم و سپس قهرمانان تاریخ پرافتخار ما...

درباره‌ی مردانگی کریمانه سخن بگویید، هنگامی که موسی علیه‌السلام برای دو دختر شعیب علیه‌السلام آب بیرون کشید بدون آن‌که از او بخواهند و سپس به سایه‌ی درخت پناه برد و با آن‌ها سخنی غیرضروری نگفت و در قبال احسانش از آن‌ها چیزی نخواست.

(۱) انسان هنگامی احساس امنیت می‌کند که کسی که مسئول تربیتش یا دارای قدرت بر اوست، به قدر کافی به او توجه کند تا آنچه برایش مضر است را از او دور کند، حتی اگر به این دفع اعتراض کند و در برابر آن مقاومت نماید. از این‌رو، پژوهش‌ها نشان می‌دهند کودکانی که در خانه‌های بی‌قانون بزرگ می‌شوند، اغلب احساس امنیت نمی‌کنند، و این می‌تواند تأثیری طولانی‌مدت بر آن‌ها داشته باشد.

درباره‌ی مهربانی صادقانه سخن بگویید، هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای عایشه ایستاد تا حبشی‌ها را در حال بازی تماشا کند، پس سرش را روی شانه‌ی وی گذاشت و صورتش را به گونه‌ی شریف ایشان تکیه داد، و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم با حوصله ایستاد و منتظر ماند تا عایشه از تماشا سیر شود، درحالی‌که از او می‌خواست عجله نکند.^(۱)

درباره‌ی رحمت و قدرت سخن بگویید، هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم عمه‌اش صفیه را از دیدن برادرش حمزه رضی‌الله‌عنه منع کرد که پس از شهادت مثله شده بود، از ترس این‌که چنین صحنه‌ای او را بیازارد.^(۲)

درباره‌ی غیرت مسلمانان بر زنی از خودشان سخن بگویید، هنگامی که فرماندهی آنها المعتصم ارتشی کامل را به حرکت درآورد زیرا زنی از او یاری خواسته و فریاد

(۱) از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت است که گفت: حبشی‌ها وارد مسجد شدند و در مسجد بازی می‌کردند، پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «ای حمیرا، دوست داری آنها را تماشا کنی؟» گفتم: بله. پس کنار در ایستاد و من آمدم و چانه‌ام را روی شانه‌اش گذاشتم و صورتم را به گونه‌ی او تکیه دادم. عایشه گفت: از سخنان آن روز آنها بود که می‌گفتند: ابوالقاسم خوب است! پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «کافی است؟» گفتم: عجله نکن، ای رسول خدا. پس به خاطر من ایستاد، سپس فرمود: «کافی است؟» گفتم: عجله نکن، ای رسول خدا. عایشه گفت: و علاقه‌ای به تماشای آنها نداشتیم، بلکه می‌خواستیم به زنان، جایگاه من نزد ایشان و مقام مرا با او برسانم. (روایت نسائی در سنن کبری)

(۲) از زبیر بن عوام روایت است که در روز احد، زنی آمد و با سرعت می‌دوید، تا آن‌که نزدیک بود به کشته‌شدگان برسد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رضایت نداشتند که زنان اینان را ببینند، پس فرمود: «زن، زن!» زبیر گفت: گمان کردم که او مادرم صفیه است. گفت: پس با شتاب به سوی او دویدم و قبل از آن‌که به کشته‌شدگان برسد به او رسیدم. گفت: به سینه‌ام زد، مادرم زنی قوی بود و گفت: از من دور شو، من به تو راضی نیستم. گفتم: رسول خدا این را خواسته است. گفت: پس ایستادم و دو لباس با خود آورده بود و گفت: این دو لباس را آورده‌ام برای برادرم حمزه، خبر شهادتش به من رسیده، تا او را در این دو پارچه کفن کنیم. گفت: کنار جنازه حمزه آمدم و کنار او جنازه‌ی مردی از انصار بود که همانند حمزه مثله شده بود. گفت: پس از روی شرم و حیا ناپسند دانستیم که حمزه را در دو پارچه کفن کنیم و انصاری بدون کفن باشد. گفتیم: برای حمزه یک کفن و برای انصاری یک کفن. آنها را اندازه گرفتیم و یکی از دیگری بزرگ‌تر بود. پس برای هر یک از آنها قرعه انداختیم که کدام پارچه را برای کفن بیوشد. (روایت احمد).

زده بود «وامعتصماه!»

این است مردانگی حقیقی، تاریخ و میراث ما، با گنج‌های درخشانش که نیازمندیم خود و فرزندانمان را از آن سیراب کنیم و تصورات آن‌ها را با این الگوها پر کنیم به جای تحریف‌هایی که امروزه صفحه‌های فساد و نمایشگرها در برابر آن‌ها قرار می‌دهند.

از خداوند می‌خواهیم که به ما و به ما از همسرانمان و فرزندانمان چشم‌روشنی عطا کند و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار دهد.

جوامع به کجا می‌روند؟

چند روز پیش، هنرپیشه‌ی آمریکایی «نیک کانن» اعلام کرد که منتظر تولد نهمین فرزندش از پنجمین زن در سال جاری است.

مادران پنج‌گانه که این مادر جدید یکی از دوستان این هنرپیشه است (مدتی هم همسر یکی از دوستانش بوده)، او با هیچ‌کدام از آن‌ها زندگی نمی‌کند، در زندگی هیچ‌یک از فرزندانش به عنوان پدر حضور ندارد، و مسئولیت همسر بودن را در خانه‌ی هیچ‌کدام از آن‌ها به عهده نمی‌گیرد. و تمام این موضوع برای رسانه‌های غربی و افراد «متجدد» عادی و طبیعی است، بلکه شایسته‌ی تبریک، تشویق و دست زدن و گفتن «so cute!» و «بینید عکس‌های بچه‌ها چقدر زیباست» است، و با هیچ تعجب و انکاری هم مواجه نمی‌شود!

اما رسانه‌های فریبکار با وقاحت و پررویی می‌گویند: بینید مرد شرقی مسلمان خائن را که روی همسرش زن گرفته است! و بینید این هنرمند لطیف و ظریف را که جشن تولد نهمین فرزندش از پنجمین دوست‌دخترش را می‌گیرد!

این هنرپیشه‌ی مشهور صاحب ثروت هنگفت است و «خانواده‌اش» - چنان‌که رسانه‌ها می‌نامند - انعکاس طبیعی تمام آن چیزی است که مدرنیته و ایدئولوژی فمینیستی در طول دهه‌های طولانی به آن دعوت کرده‌اند: نکوهش هر آنچه «سنتی» است و جشن گرفتن هر آنچه جدید و متفاوت است، از جمله فروپاشی خانواده‌ی سنتی، جرم‌انگاری اعتراف به تفاوت‌های بین جنسیت‌ها، و ادعای برابری مطلق میان زنان و مردان، که منجر به این شده که نقش شوهر و پدر مسئول به عنوان امری زشت و مکروه که شایسته‌ی اتهام است تلقی شود، و القابی

چون «مردسالاری سمی» و «تسلط» که برخی از آن می‌گیرند و به دنبال خلاف آن هستند. در نتیجه، وقتی «پدری» را با این حد از بی‌مسئولیتی و بی‌اعتنایی می‌بینند که همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و به فجورش افتخار می‌کند، اهمیتی نمی‌دهند!

این هنرپیشه که به صراحت می‌گوید می‌خواهد فرزندان بیشتری داشته باشد، و این که یکی از آن‌ها فرزند اتفاقی نبوده است، در چشم این متجددان، مرد ایده‌آل است. او شوهری نیست که «قدرت پدری‌اش» را بر همسرش اعمال کند، و بر هیچ دین یا عرف یا سنتی در تصمیماتش پایبند نیست، بلکه تنها هوس کودکانی دیوانه‌وار خود را دنبال می‌کند و پشت به ویرانی‌ای می‌کند که خودش ایجاد می‌کند!

عجیب است که این سیالیت در جامعه به جایی رسیده که مرد ثروتمند زندگی و نقشی شبیه به نقش ارباب اشرافی در قصرهای قرون وسطی داشته باشد، که گمان می‌کنند از بسیاری از مردمان آن دوره بهترند. او هر شب را با زنی تنها می‌گذراند به صرف این که می‌تواند شام برایش بخرد، سپس او را با کودکی رها می‌کند که شرم ندارد از این که اقرار کند فرزند اوست و هیچ‌کس در این مورد او را بازخواست نمی‌کند. همه‌ی این‌ها در چارچوب این است که این معشوقه که او را با یک بچه و طلا ترک کرده، نمونه‌ی یک زن «قوی» است که عکس‌هایش را در اینستاگرام منتشر می‌کند و جهان را متقاعد می‌سازد که «مستقل» و «خوشبخت» است!

و در نتیجه، امروزه تعداد زیادی از کودکان بدون پدر زندگی می‌کنند (حتی اگر مردی که در به وجود آوردن آن‌ها نقش داشته است برایشان پول بفرستد!)، و زنان بسیاری که باید به تنهایی هم نقش مادر و هم نقش پدر را برای فرزندان‌شان ایفا کنند، زیرا اسلاف فمینیست‌شان ادعا کردند که به مردان نیازی ندارند، و این

چرخه همچنان با تولید پسرانی که به مردان بی‌مسئولیتی تبدیل می‌شوند و مانند پدرانشان زندگی می‌کنند، ادامه می‌یابد. زبان حال یکی از آن‌ها می‌گوید: «اگر مسئولیت من به معنای مردسالاری سمی است، پس اصلاً آن را به دوش نمی‌گیرم»، «به نظر شما خانواده‌ای که در برابر برآوردن نیازهایم به من تعهد تحمیل می‌کند، اگر نهادی شرور است، پس چرا آنچه می‌خواهم را رایگان به دست نیاورم».

و هرچند این سخنان طبیعتاً مسئولیت را از هیچ مردی که این‌گونه فکر می‌کند برمی‌دارد، اما دلیل اصلی این سقوط که امروزه جوامع ما به سوی آن سوق داده می‌شوند، همان است که ما نیاز به آگاهی از پیامدهای کوچک تدریجی آن در واقعیت داریم: تحریف نظام ازدواج و دشوار کردن و به تأخیر انداختن آن، بالا بردن ادعاهای برابری مرد و زن، تحریف معانی مردانگی و نقش مرد در خانواده و جامعه‌اش، و همچنین از بین بردن مفاهیم پدری و مادری، و راندن همه به سوی بازار کار بی‌رحم، و در نتیجه مصرف اندیشه و قلبشان در شبکه‌های اجتماعی که حتی تفکر درباره‌ی حال خود در اوقات فراغت را از آن‌ها می‌رباید تا تمام دغدغه‌شان جمع‌آوری لایک‌ها، بازدیوها و اشتراک‌گذاری‌ها شود.

تا ما را به همان جنونی برسانند تا زمانی که «کیوت» است مردم به آن اهمیتی نمی‌دهند، و لایک جمع می‌کند و جمعیت منتظر تصاویر کودک بامزه‌ی جدید را تحسین می‌کنند!

چگونه به جماعت «بدنم ملک من است» و امثال این جنون پاسخ دهیم؟!

از آن‌هایی که این شعار را سر می‌دهند تا بگویند حق دارند نسبت به بدن خود از پروردگارشان نافرمانی کنند یا آن را نابود و یا فاسد کنند هر طور که می‌خواهند،
پرسید:

آیا می‌توانید یک اسید هسته‌ای را در یکی از سی تریلیون سلول موجود در بدنتان تغییر دهید؟

آیا می‌توانید ناحیه‌ی کوچکی از مغزتان را انتخاب و رنگ آن را عوض کنید؟

آیا می‌توانید خون را در رگ‌هایتان برای لحظه‌ای منجمد کنید بدون آن‌که بمیرید؟

آیا هیچ یک از شما می‌تواند قلبش را از سینه‌اش بیرون آورد و سپس به زندگی ادامه دهد؟

آیا می‌توانید به یک تار موی بدنتان دستور دهید هنگام احساس سرما سیخ نشود؟

بگذارید در این پرسش‌ها و جزئیات این بدنی که ادعای مالکیتش را دارند و گمان می‌کنند حق انتخاب آنچه با آن می‌کنند یا پیروی از هوس‌هایشان یا انتخاب آنچه از آن پنهان یا آشکار می‌کنند را دارند، تأمل کنند، سپس به آن‌ها بگویید:

اگر پاسخ شما به همه‌ی موارد فوق «نه» است، بدانید که این به دلیل ضعف و ناتوانی شماست. بدانید که این به دلیل حقیقت شما و حقیقت ماست، ما اساساً

مخلوقاتی هستیم که خودمان را به وجود نیاورده‌ایم و قادر به حفظ حیات خود نیستیم و کسی نیستیم که این نظام شگفت‌انگیز و پیچیده را برای آن انتخاب کرده باشیم. این قلبی که در هر ثانیه می‌تپد، نه به خاطر انسانی که خدا به او روزی داده می‌تپد. این دو ریه بدون خستگی یا ملال کار می‌کنند بدون آن که کسی به آن‌ها دستور دهد که به این صورت کار کنند. تمام اندام‌ها، هورمون‌هایی که از طریق خون با دقت به هر ذره از ترکیبات بدن می‌رسند، هماهنگی هر بافت در داخل بدن با دیگر اندام‌ها و تطابق آن با وظیفه‌اش... همه‌ی این‌ها را ما انتخاب نکرده‌ایم و هیچ نقشی در آن‌ها نداشته‌ایم.

پس تسلیم شوید در برابر کسی که مالکیت همه چیز و خودتان به دست اوست، کسی که تنها خالق و آفریننده و صورتگر است. بدانید که شما بندگان او هستید، خوار و مقهور حکمت او، چه به آن اقرار کنید چه انکار کنید، چه به آن راضی شوید چه آن را رد کنید. و این بدن‌تان که گمان می‌کنید مالک آن هستید، تنها در دست اوست - سبحانه و تعالی. او می‌تواند اکنون آن را با سکت‌های قلبی یا غیر آن بمیراند، او به تنهایی می‌تواند این قلب را متوقف کند یا آن خون را منجمد سازد، او می‌تواند چیزی دقیق در آن مغز را با فرمان «کن فیکون» تغییر دهد تا حافظه‌تان تغییر کند یا هوش یا توانایی‌هایتان... و شما در برابر آن هیچ قدرتی ندارید!

به یاد آورید که شما رنگ، نژاد، سال تولد یا مکان آن را انتخاب نکرده‌اید. به یاد آورید که شما وجود خود، خانواده و بدن‌تان را انتخاب نکرده‌اید. به یاد آورید که چند دهه پیش هیچ نبودید، و پس از چند دهه دیگر خاک خواهید شد!

به یاد آورید که شما ناتوان و کوچک به این دنیا آمدید که جز گریه و فریاد چیزی نداشتید، تا این که خداوند کسانی را مسخر کرد که خوراک، آب و خدمت به

شما را برعهده بگیرند، تا بزرگ و قوی شوید.

نقص، نادانی و محدودیت‌های خود را به یاد آورید.

در کوچک‌ترین سلول بدن‌تان تأمل کنید، و بدانید که هرگز نتوانسته‌اید و نخواهید توانست چیزی شبیه آن بسازید، چه رسد به این‌که مالک خود آن باشید. پس شما نه مدیر امور خویش هستید و نه آگاه به محتویات این بدنی که ادعای مالکیتش را دارید. آیا وقت آن نرسیده که چشمانتان را باز کنید؟

لیکن خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ﴿٨﴾﴾ [علق: ۶-۸] «هرگز چنین نیست! همانا انسان طغیان می‌کند از این‌که خود را بی‌نیاز ببیند. بی‌تردید بازگشت به سوی پروردگار توست».

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾﴾ [یس: ۷۷] «آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم، پس بناگاه او دشمنی آشکار است»؟

بدانید پس از همه‌ی این‌ها که هنوز فرصت باقی است تا به سوی خدا از این افکار توبه کنید و به او بازگردید. می‌توانید از همین لحظه افکارتان را تغییر دهید و به بازنگری درونتان پردازید. از پروردگارتان آمرزش بخواهید و او را سپاس گوید که به شما مهلت داده تا به سوی توبه کنید و از تکبر نسبت به اطاعت و عبادتش دوری جوید، و به یاد آورید فرموده‌ی خداوند متعال را: ﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ «مگر کسی که بر خود ستم کرد، سپس بعد از بدی، نیکی را جایگزین ساخت، پس همانا من آمرزنده‌ی مهربانم.»، سبحانه، چه کریم و چه بردبار است.

درباره‌ی مفهوم (Bad Girl):

وقتی بد بودن زیبا جلوه داده می‌شود...

دیزنی در سال ۲۰۲۱، فیلم Cruella را اکران کرد که داستان شخصیت شرور فیلم قدیمی «۱۰۱ سگ خالدار» مربوط به دهه‌ی شصت میلادی را روایت می‌کند. فیلمی درباره‌ی زنی عجیب (با موهای نیمه سفید و نیمه سیاه، و رفتارهای تنفرآمیز مانند سخن گفتن تحقیرآمیز و تمسخر دیگران) که سگ‌ها را می‌دزدد تا پوستشان را به پالتوهای خز تبدیل کند و آن را بپوشد.

طبیعتاً چون جامعه‌ی آمریکایی به شکلی غیرعقلانی سگ‌ها را دوست دارد و احساسات مادری، پدری و دلسوزی را نثار آن‌ها می‌کند، داستان فیلم اصلی (که در دهه‌ی شصت منتشر شد) بسیار تأثیرگذار و محبوب بود، و شخصیت شرور آن - یعنی شخصیت Cruella - یکی از منفورترین شخصیت‌های خیالی در تولیدات دیزنی در طول چندین دهه بود.

اما فیلم جدیدی که در سال ۲۰۲۱ اکران شد، داستان را از زاویه‌ای کاملاً متفاوت ارائه کرد، به طوری که آن شخصیت شرور را به عنوان قهرمان داستان معرفی کرد و اعمالش را به گونه‌ای نشان داد که ما به عنوان بیننده بخواهیم او ادامه دهد و به اهداف شوم خود برسد!

قصه داشتم درباره‌ی فیلم Cruella هنگام اولین اکرانش بنویسم، اما از این کار خودداری کردم، زیرا فکر می‌کردم ایده‌های آن چنان آشکارا نامناسب است که امکان ندارد به جوامع ما برسد، تا این که «ترند» جدیدی را دیدم که در آن دختران غربی داستان‌های خود را از طریق کلیپ‌های کوتاه تیک‌تاک روایت می‌کنند؛

کلیپ‌هایی که تصاویری از زندگی قدیم‌شان، زمانی که دختران «خوبی» از نظر جامعه و متأهل یا نامزد بودند را نشان می‌دهند و در کنار آن تصاویری از زندگی فعلی‌شان که «آزاد» شده‌اند و حقیقت آن‌ها که همان «دختر بد» بودن است آشکار شده، قرار می‌دهند. اغلب آن‌ها خانواده و آداب و رسوم «محدودکننده‌ی» جامعه را ترک کرده‌اند، لباس‌های نامناسب می‌پوشند و به کسی اهمیت نمی‌دهند (چنان‌که ادعا می‌کنند)، همراه با آهنگی که می‌گوید: «در نوزده سالگی با لباس سفید، ساکت و بی‌اعتراض بودم، نقشم را در رؤیای تو بازی کردم که به من گفته بودی باید اطاعت کنم، اما فراموش کردم که من سیندرلا نیستم... سیندرلا الآن مرده است!» و همه این را به عنوان چیزی زیبا که باید تحسین، تشویق و برایش دست زد تلقی می‌کنند!

شگفت‌آور است که بسیاری از دختران مسلمان نیز وارد این ترند شده‌اند، با همان سبک تصاویر سریع و موسیقی شیطانی و کلماتش. آن‌ها به ترک گذشته و خانواده‌شان افتخار می‌کنند؛ قطع رابطه با والدین یا سفر به غرب به تنهایی، برداشتن حجاب یا ترک حیا، کوتاه کردن موهایشان به شیوه‌ی پسرانه، تبدیل شدن به افراد بی‌بندوبار، کفر به خدا، خالکوبی یا حلقه‌های بینی یا لب یا چیزهای دیگری که مفهوم «دختر بد» را تجسم می‌بخشد، مفهومی که ذهن‌ها در آن شستشو داده شده تا مورد تحسین قرار گیرد و مطلوب شود!

در میان این کلیپ‌های سریع متوالی، موسیقی تأثیرگذار، واکنش‌های مردم به آن‌ها و نشر آن‌ها توسط افراد مشهور، درک فطری واضح که اساساً آنچه «بد» نامیده می‌شود را رد می‌کند، به چیزی قدیمی، عقب‌مانده و بی‌نیاز تبدیل شده است!

و چه ارتباطی بین فیلم کروئلا که با آن شروع کردم و این ترند وجود دارد؟

فیلم کروئلا داستان یک شخصیت شرور را در یک فیلم کودکان قدیمی روایت می‌کند. این فیلم نمی‌گوید که فرد شرور بیچاره است، و از تو نمی‌خواهد با او همدردی کنی چون در گذشته مورد ظلم واقع شده یا مشکلات روانی دارد یا به دنبال راه‌حل است، بلکه می‌گوید او شرور است چون چنین است. در این چارچوب، او قوی و شجاع است، شخصیتش برجسته است، با بی‌اعتنایی می‌ایستد و با تکبر سخن می‌گوید، موهایش را سیاه و سفید رنگ می‌کند چون این چیزی است که می‌خواهد، صرف‌نظر از نظر دیگران. او چیزهای متفاوتی دوست دارد، و تو به عنوان بیننده باید مقابل او بایستی و احساس کنی که می‌خواهی بیشتر درباره‌ی او بدانی، به او نزدیک شوی و با شرارتش که نمی‌توانی آن را پیش‌بینی کنی، به عنوان چیزی هیجان‌انگیز و بدیع در محیطی که از «سنت‌گرایی» لطیف و مهربان پر شده، برخورد کنی.

این بخشی از جریان رسانه‌ای به سوی نسبی کردن همه چیز است، به ویژه در معیارهای خیر و شر که اکنون به دیدگاه تبدیل می‌شوند. این موضوع (هرچند با وضوح کمتر) در چندین فیلم برای کودکان و نوجوانان در دهه‌ی اخیر نمایان شده که آخرین آن‌ها انیمیشنی با عنوان (آدم‌های بد)

”the Bad Guys“ است!

آغاز این روند با فیلم Maleficent بود که درباره‌ی شخصیت شرور شاخ‌دار صحبت می‌کرد و جنبه‌های خوب شخصیتش را نشان می‌داد تا با او همدردی کنیم و دوستش داشته باشیم، اما آنچه اکنون اتفاق می‌افتد، انتقال به سطحی کاملاً متفاوت است، جایی که خود شر و بدی ذاتاً امری مثبت است، اما «جامعه‌ی بسته» آن را رد می‌کند و صاحبانش را درک نمی‌کند، تا مفاهیمی که مردم در طول تاریخ خود می‌شناختند واژگون شود. بازتاب این وضعیت همان چیزی است که

اکنون در این «مد» جدید و در دختران فریب‌خورده‌ای که اعتقاد دارند با خروج از عرف و کسب صدها هزار لایک، هویت خود را محقق می‌کنند، جریان دارد!

برای آن‌ها، آزادی به معنای تحقق دیوانه‌وارترین آرزوهایشان، انجام عجیب‌ترین، غیرسنتی‌ترین و از نظر اجتماعی نامقبول‌ترین کارهاست تا دیوانگان شبکه‌های اجتماعی که میلیون‌ها دنبال‌کننده دارند برایشان دست بزنند، و زندگی‌شان را با احمقانه‌ترین و متهورانه‌ترین تصمیمات تباه کنند (فرار از خانواده به کشوری غربی که در آن به عنوان خدمتکار کار کند و در اتاقی کوچک زندگی کند، طلاق بی‌دلیل، رنگ عجیب مو، خالکوبی روی تمام بدن...)، تا زمانی که شهرت دروغین خاموش شود و تشویق‌های کاذب پایان یابد و خود را در حالی ببینند که آرزوهای واقعی‌شان را ناپود کرده‌اند و آنچه را که طی سال‌های طولانی ساخته‌اند از دست داده‌اند، و شروع به طلب بازگشت از این «دختر بد بودن» می‌کنند که به آن‌ها توهم خواستن آن را می‌داد. آن‌ها واقعاً می‌توانند بازگردند، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، اما آنچه از دست رفته و گذشته و آنچه برای مردم آشکار شده و عکس‌العمل‌های آن‌ها، اغلب غیرقابل جبران است.

و آنچه در این جا برای ما مهم است، این نسبی‌گرایی و زیبا جلوه دادن «عجیب» و «بد» است. مفهوم «بد» دیگر چیزی منفی و ناپسند به شمار نمی‌رود و طبیعی نیست که از خارج شدن از معمول خودداری کنی، بلکه این خروج چیزی جذاب، هیجان‌انگیز است که در آن شکستن سنت و تفاوت و کشف خود وجود دارد. مشکل زمانی پیش می‌آید که درست و غلط، خیر و شر به دو دیدگاه یکسان تبدیل می‌شوند که نمی‌توان آن‌ها را شناخت و نیازی به انجام آن‌ها نیست. فرقی نمی‌کند زن با خانواده‌اش به عنوان دختری پاکدامن یا مادری دلسوز باشد یا این که در یکی

از خیابان‌ها گمراه باشد و به دنبال هویت خود بگردد. فرقی نمی‌کند مرد پدری مسئول یا برادری مهربان باشد یا مردی خودشیفته که لذت را با پول می‌خرد و عقل‌ها و قلب‌ها را ویران می‌کند. اگر خود «بد» زیبا شود، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟!

و این تفکر خطرناک همان است که در واقعیت در بسیاری از رفتارهای دختران و پسران جوانی که به دنبال تمایز هستند و آنچه دنیای امروز آن را بیان خود و این‌که «خودت باشی» می‌داند، انعکاس می‌یابد!

و پیام این‌جا برای هر مادر و پدر و مربی است...

تأثیر محتوای سطحی، شبکه‌های اجتماعی، فیلم‌ها و سریال‌ها را بر فرزندان دست کم نگیرید و تصور نکنید که محدود به زمانی است که در آن استراحت می‌کنند و سپس به طور معمولی از آن خارج می‌شوند. با فرزندان دربارهی آنچه می‌شنوند و می‌بینند صحبت کنید، ورودی‌های آن‌ها را کنترل کنید و تا حد امکان آن‌ها را از این پرتگاه‌های فکری و موارد مشابه آن دور نگه دارید. به آن‌ها فقه تفکر و اندیشیدن را بیاموزید و برنامه‌شان را با آنچه برایشان سودمند است پر کنید. انتظار نداشته باشید فرزندی که با روحش با آن دیوانگان زندگی می‌کند اما با جسمش در کنار شماست، تحت‌تأثیر قرار نگیرد و تغییر نکند، زیرا من واقعاً دختران محجبه‌ای را دیده‌ام که این‌که «دختر بد» هستند افتخار می‌کنند، درحالی‌که گمان می‌کنند این فقط مقداری شیطنت لطیف است!

و از خدا می‌خواهیم که فرزندان و دخترانمان را حفظ کند و ما و آن‌ها را در آنچه مبتلا شده‌ایم، یاری کند.

زنانگی تو ارزشمند است!

شانزده مقاله برای هر زن، درباره‌ی خودش، قلبش، اندیشه‌اش و بسیاری از آنچه به آن افتخار می‌کند، جلساتی خاص و آرامش‌بخش که تو را به آن‌ها دعوت می‌کنم...

چون تو زن هستی...

در لحظات روز عادی و روزمره‌ات تأمل کن، از آماده کردن وعده‌ی غذایی برای خانواده‌ات لذت ببر، احساس تأثیرگذاری بر فرزندان را درک کن وقتی لباس‌هایشان را مرتب می‌کنی و از وسایل، احوال، دوستان و نیازهایشان آگاه می‌شوی، قدرت خود را حس کن وقتی تو در خانه‌ات ساکن هستی و هنگامی که او به دیدارت می‌آید، با تو صحبت می‌کند و محبتت را می‌یابد، آرامش می‌یابد.

به ویژگی‌های منحصر به فرد خود افتخار کن وقتی صبحگاهان با لمس جادویات به اتاق طراوت می‌بخشی، حتی اگر فقط با پاشیدن عطر، مرتب کردن بالش‌ها و کتاب‌ها، آماده کردن قهوه یا ترتیب دادن گوشه‌های آن باشد.

ظرافت خود را حس کن هنگامی که لباسی نو می‌پوشی، به دیدار دوستی می‌روی یا پدر یا فرزندی را در آغوش می‌گیری.

برای هر مؤنث، از دختر و خواهر گرفته تا همسر، مادر یا مادر بزرگ... زنانگی تو گنجی است که در میان آشفتگی و تغییر تقریباً دارد گم می‌شود، پس آن را در کوچک‌ترین جزئیات احساس کن، در آن زن باش، آرامش‌بخش، گران‌بها، مهربان، ظریف، خردمند و آگاه. یک مادر نعمت‌های بزرگی را به صرف زنانگی‌اش و آنچه از ویژگی، تمایز، قدرت پنهان و نقش‌های اساسی به همراه می‌آورد می‌شناسد، نقش‌هایی که هیچ کس دیگری نمی‌تواند جایگزین آن‌ها شود، هر کاری هم که بکند.

زن بودن تو یعنی با مرد متفاوت هستی، این‌که چیزهایی داری که او ندارد و کارهایی را می‌توانی انجام دهی که او قادر به انجام آن نیست، پس از این تمایزی

که زندگی برای تعادل به آن نیاز دارد شادمان باش. به دنبال جنبه‌های زیبایی و شگفتی در آن باش، و از نعمت‌های الهی از طریق فطرت زنانه‌ی نهفته در وجودت لذت ببر و با آن قوی باش، چرا که در مهرورزی‌ات به عزیزانت قدرت است، در آراستگی‌ات برای همسرت قدرت است، و در راهنمایی پدرت و مراقبت از خودت و آراستگی خانه‌ات و لالایی خواندن برای کودکت و حتی در بیان احساسات و نیازهایت، همه‌ی این‌ها نشانه‌هایی از قدرت آن زنانگی است که با آن آراسته شده‌ای، زنانگی‌ای که به سبب طبیعت ارزشمندش، دل قاطع را می‌رباید و نیازمند حفاظت، نگهداری و استفاده از آن به شیوه‌ای است که خداوند راضی باشد و به فطرت خود بازگردد.

زنانگی در خودنمایی بر صفحه‌های نمایشگر نیست، در تغییر خلقت الهی نیست، در مصرف مقادیر زیاد لوازم آرایش نیست، در برهنگی نیست، در راضی کردن همه‌ی سلیقه‌ها نیست، در انفعال نیست، در نادانی نیست و در گذراندن ساعت‌های طولانی مقابل آینه و در بازار نیست.

بلکه در جزئیات کوچک و ساده‌ای است که از آن‌ها لذت می‌بری و در طول روز احساسشان می‌کنی و با آن‌ها خودت را بیان می‌کنی، با آن‌ها متمایز می‌شوی و از طریق آن‌ها فطرت پاک درونت را دنبال می‌کنی. پس در وجود خود و سیره‌ی الگوهایت از میان مادران مؤمنان، تابعین و زنان صالح آن را جستجو کن، و چه بسیار در همه‌ی آن‌ها تنوع، گستردگی و زیبایی است.

چگونه زنی قوی باشی؟

و قدرتی که زن مسلمان به آن نیاز دارد چیست؟

درحالی‌که هجوم ایدئولوژی فمینیستی همچنان ادامه دارد و تأثیر آن در جوامع ما آشکار است، امروزه برخلاف کسانی که فمینیسم را پذیرفته‌اند و سعی کرده‌اند زیر بال شوم آن قرار گیرند، گروه دیگری از دختران را می‌بینیم که فقط از ترس نزدیک شدن یا تقلید از آن، از شباهت به هر صفتی که ادعاهای فمینیستی در برگرفته هراس دارند. اشکال در این است که فمینیسم با شعارهای مبهم و کلی بسیاری فراخوان داده که لازم نیست ما به عنوان مسلمان همه‌ی آن‌ها را کنار بگذاریم و رد کنیم صرفاً به این دلیل که فمینیسم آن‌ها را مطرح کرده و زنان را با آن فریب داده و به صفوف خود کشانده است، درحالی‌که ما وقتی این صفات را برمی‌گزینیم، نه به این دلیل است که فمینیسم آن‌ها را مطرح کرده، بلکه چون بخشی از دین ما از ابتدا بوده‌اند.

در این مقاله درباره‌ی صفت قدرتی که شایسته است زن مسلمان از آن برخوردار باشد سخن می‌گوییم. علیرغم رد فمینیسم، برافراشتن پرچم قدرت و تصویر زن ایده‌آل به عنوان «زن مستقل و قدرتمند» باید ما را به عنوان مسلمان از مفهوم قدرت که زنان و مردان امت ما به آن نیاز دارند، دور کند، بلکه باید به داشتن قدرت منضبطی که خداوند سبحان آن را دوست دارد، فراخوان دهیم، چنان‌که «مؤمن قوی در نزد خداوند بهتر و محبوب‌تر از مؤمن ضعیف است، و در هر دو خیر است» (روایت مسلم). و قدرتی که از آن سخن می‌گوییم، باید قدرتی باشد که مورد رضایت خداست، پس باید مطابق خواست وی سبحانه منضبط باشد، و جز در پرتو رضایت او نپذیریم یا رد نکنیم، و جز برای تقرب به او و کسب محبتش، به دنبال آراسته شدن به آن نباشیم.

در ترازوی وحی تو کیستی؟

پیش از پرداختن به قدرت مطلوب در زنان و راه‌های دستیابی به آن، بیایید گامی به عقب برداریم تا به هویت دختر مسلمان در پرتو وحی منزّه و شریف بپردازیم. ما در ابتدا کنیزان خداییم.

خداوند تبارک و تعالی ما را از یک نفس واحد آفرید، مرد و زن، تا خلیفه‌ی وی در زمین باشیم، و این همان نفسی است که از گل چسبیده خلق شده، و روح بی آن که خود انتخاب کند در آن دمیده شد. سپس خداوند او را در هستی به چرا واداشت و مکلف ساخت و پس از همه‌ی این‌ها وعده‌ی بازگشت به سوی خود و حسابرسی بر آنچه بود و پاداش بر اساس آنچه در این مدت معین بر روی زمین انجام داده است، به او داد.

خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ [نساء: ۱] «ای مردم! از پروردگارتان که شما را از یک تن آفرید و همسرش را از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت، پروا کنید».

و آن نفس بشری دارای صفات عمومی است که مردان و زنان در آن مشترکند، همان‌طور که در کتاب خدا و بر زبان پیامبرش آمده است، و همان‌طور که لازمه‌ی مخلوق بودن و تعلق داشتن به مولای خویش است، مالک ذات، پیدایش و سرانجام خود نیست. از این صفات، نقص، نیاز، ضعف و فقر است، و همچنین فراموشی، شتابزدگی، طمع، دوست داشتن شهوات و زیاده‌روی در جدل. با وجود این صفات اصیل در نفس، تزکیه‌ی آن با پاک‌سازی‌اش از کفر و گناهان و اصلاح آن به آنچه خشنودی خدا در آن است، و تهذیب آن از گناهان و ارتقای آن با علم سودمند و

عمل صالح، راه‌های نجات و کلیدهای آن هستند^(۱)، چنان‌که خداوند سبحان بیان کرده و فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا﴾ [شمس: ۹] «به راستی که هر کس نفس خود را تزکیه کرد، رستگار شد».

اما در آنچه زن مسلمان نسبت به مرد از آن متمایز است، پس از آن‌که همتای اوست^(۲) و همچون مرد مکلف و مسئول است، شامل برخی صفات مربوط به زنانگی و تفاوت‌های روانی و فیزیولوژیکی است که نسبت به مرد دارد تا کامل‌کننده و متمم او باشد، نه مقابل یا متضاد با مرد، و تا نیاز فطری طبیعی ممکن میان آن دو باشد، همان‌طور که خداوند همه‌ی مخلوقات را بر اساس این قاعده آفریده است: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [ذاریات: ۴۹] «و از هر چیزی جفت آفریدیم، باشد که پند گیرید».^(۳) و خداوند در این حکمت‌های بسیاری قرار داده است که برخی از آن‌ها در ایجاد آرامش، دوستی و رحمت میان همسران و همچنین تمایل به تداوم دیدار و تضمین استمرار زندگی ظاهر می‌شود.

شیخ فرید انصاری رحمه‌الله در کتاب خود «سیمای زن در اسلام» این موضوع را به تفصیل بیان می‌کند، و می‌گوید: با وجود تفاوت‌های میان دو جنس، خطاب قرآنی به زن از اصل خطاب کلی به انسان از آغاز آفرینش او توسط خداوند و تکلیف و تحمیل امانت به او پس از آن‌که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن ترسیدند، نشأت گرفته است. و انسان در صدر قرار گرفت و به عنوان صاحب عمل مورد خطاب قرار گرفت، خواه مرد باشد یا زن، بدون تفاوت در مسئولیت وجودی

(۱) مفهوم تزکیه از تفسیر سعدی و تفسیر طبری برگرفته شده است.

(۲) به دلیل این فرموده‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «زنان همتایان مردان هستند».

(۳) آنچه زن را از مرد متمایز می‌کند برگرفته از: دکتر محمود بن احمد بن صالح الدوسری، تمایز عادلانه بین مرد و زن در اسلام، دار ابن الجوزی، ص ۲۹، و مراجعه به کتاب برای جزئیات بیشتر در این موضوع توصیه می‌شود.

برای حمل امانت بزرگ: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵] «پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، خواه مرد باشد یا زن، تباہ نمی‌کنم، شما همه از یکدیگرید».^(۱)

و از این‌جا این همان قدرتی بود که خداوند مؤمن متصف به آن را دوست دارد که هم در مرد و هم در زن مطلوب است، تا زمانی که با میزان شریعت منضبط باشد و فقط در پی رضایت مولای یگانه باشد.

شکست برانده‌ی زن مسلمان نیست!

سخن از قدرت روانی زن از این واقعیت برمی‌خیزد که او فردی در جامعه‌ی مسلمان است که جدا و منفک از آن نیست، بلکه در ذات خود صفات مؤمن استوار را حمل می‌کند، نه نسیم بادی او را تکان می‌دهد و نه کلمه یا شبهه‌ای گذرا در او تأثیر می‌گذارد. پس شایسته‌ی زن مؤمن نیست که مثلاً احکام مربوط به زنان و آنچه در زندگی روزمره به آن نیاز دارد را نداند، و برایش مناسب نیست که شبهاتی را حمل کند که پاسخ آن‌ها و خطراتشان را نمی‌داند، همان‌طور که شایسته نیست اخبار مد و فنون آشپزی و دکوراسیون خانه و مراقبت از بدن و آراستن آن را بداند، اما از پاسخ به سؤالاتی که همیشه در ذهن او درباره‌ی جایگاهش در شریعت الهی و خطاب خداوند سبحان به او و معنای آیات و احادیث کلیدی در این زمینه مطرح می‌شود، بی‌خبر باشد.

و امروزه با گشوده شدن منابع بسیار شک و شبهات بر نفوس، نیاز به آن قدرت بزرگ‌تر و ضروری‌تر شده است، به ویژه زنان که اغلب در معرض بسیاری

(۱) د. فرید انصاری، سیمای زن در اسلام، ص ۳۵-۳۶ (به اختصار).

از جریان‌های فکری و شبهات عقیدتی قرار دارند که از روان و عواطف آنها سوءاستفاده می‌کنند. این امر باعث می‌شود احساس شکست کنند زیرا انتخاب کرده‌اند خارج از خانه کار نکنند، و دیگری او را با استفاده از اصطلاحی که نمی‌فهمد، تحقیر می‌کند، و آن یکی او را به فمینیست بودن متهم می‌کند چون بنا به فطرت طبیعی‌اش دوست ندارد همسرش همسر دیگری داشته باشد، و آن دیگری می‌خواهد او را قانع کند که دین خواسته‌های او را در زندگی دنیا محقق می‌سازد، و این فهرست طولانی از مواردی است که ممکن است طی چند دقیقه فقط با نگاه کردن به تلفن همراهش به زن برسد.

و از آن‌جا که جهل ترس می‌آفریند، و ترس به نوبه‌ی خود شخصیتی ضعیف، متزلزل و شکست خورده ایجاد می‌کند^(۱)، کسب دانش اولین و مهم‌ترین راه رسیدن به قدرت مطلوب است. زن مسلمانی که خداوند او را گرامی داشته و با ایمان بر او منت نهاده، شایسته است خداوند را با علم و فهم و ثبات عبادت کند، همچون درختی با ریشه‌های عمیق در خاک ایمان، میوه‌اش در هر کلمه و هر عملی پاکیزه است، جایگاه خود را در دین خدا می‌شناسد و دگرگونی‌های زمان و تغییرات شرایط او را از هدفش و راهی که می‌پیماید منحرف نمی‌کند. پس نقش قربانی را در برابر امواج خروشان شبهات به عهده نمی‌گیرد و منتظر نظر دیگران و ارزیابی آنها درباره‌ی او نیست؛ هدفش مشخص و چشمش همواره بر آن است، همان‌طور که دکتر فرید انصاری او را توصیف کرده است: «دختر مؤمن کسی است که پرچم اسلام را با لباس شرعی و اخلاق اجتماعی‌اش برمی‌افرازد، نه نورهای فریبنده و نه تبلیغات آشکارکننده او را نمی‌فریبد، بلکه در راه خدا برای ساختن ارزش‌های اسلام در جامعه از نو تلاش می‌کند و به دنبال دانش دینی و آموختن شریعت پروردگارش می‌رود، تا ابتدا خود به آن عمل کند و سپس به دیگران آموزش دهد، و این‌گونه

(۱) دکتر عبدالرحمن ذاکر الهاشمی، دورة فقه النفس، اقرأ

الگو و نمونه‌ی صلاح و تقوا و پاکدامنی و چراغ هدایت برای نسل خود و نسلی که به دست او تربیت می‌شود، می‌گردد».^(۱)

توجه به دانش و نشر آن در سیره‌ی امهات المؤمنین و زنان صحابی رضوان‌الله‌علیهم و کسانی که با نیکوکاری از آن‌ها پیروی کردند، کاملاً آشکار است. ام سلمه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «شنیدم که مردم از حوض سخن می‌گویند، اما من این را از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نشنیده بودم. پس روزی درحالی‌که کنیزم موهایم را شانه می‌کرد، شنیدم که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌فرمود: ای مردم! پس به کنیزم گفتم: از من دور شو. کنیز گفت: او فقط مردان را صدا زده و زنان را فراخوانده است. گفتم: من نیز از مردم هستم» (روایت مسلم)

چگونه به قدرت مطلوب برسیم؟

علاوه بر جستجوی علم، شناخت نفس و دادن حق آن، و درک جایگاه‌های قوت و ضعف در آن، با شروع از وحی، و سپس با بصیرت در آن و مراقبت و بررسی احوال و دگرگونی‌هایش، از اهمیت بسیاری برخوردار است. صحابه رضوان‌الله‌علیهم نیز چنین نفس خود را محاسبه می‌کردند و اعمال خود را وزن می‌نمودند، تا جایی که اگر یکی از آن‌ها کم‌ترین دوری یا تغییر یا نیاز به تزکیه را در خود می‌دید به آن توجه می‌کرد، و چه زیباست کاری که امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه انجام داد هنگامی که چیزی در درون خود احساس که وی را نگران کرد، پس مردم را به نماز جماعت فراخواند، و پس از حمد خدا و درود بر پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم گفت: ای مردم، من قبلاً برای دایی‌هایم از قبیله‌ی بنی مخزوم چوپانی می‌کردم، و آن‌ها نیز در قبال آن به من مشتی خرما

(۱) دکتر فرید انصاری، سیمای زن در اسلام، ص ۱۵.

یا کشمش می‌دادند که روز خود را با آن سپری می‌کردم، چه روزهایی بود؟ سپس از منبر پایین آمد. عبدالرحمن بن عوف گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا نفس خود را خوار نکردی، آیا این برای شما مایه‌ی عیب و شرمساری نیست؟. عمر گفت: وای بر تو ای پسر عوف! من در نفس خود چیزی یافتم که خواستم آن را سرکوب کنم. عبدالرحمن گفت: تو امیرالمؤمنین هستی، چه کسی از تو برتر است؟ من فقط خواستم آن را به شما یادآوری کنم.^(۱)

و از نتایج شناخت نفس، پرهیز از مقایسه‌ی آن با دیگران و ارزیابی آن بر اساس جایگاه است، به ویژه اگر مقایسه دنیوی باشد یا در اموری که جز خدا از باطن آن‌ها آگاه نیست. و امروزه با اشتراک گذاری بسیاری از مردم از خصوصیات خود در شبکه‌های اجتماعی، و توانایی هر یک از ما برای مشاهده‌ی اخبار و داستان‌های میلیون‌ها نفر با چند کلیک، این مسئله باعث خستگی بیشتر نفس و آسیب به آن شده است، زیرا این روایت‌ها بیشتر منجر به خستگی نفس و درون انسان می‌شود، اگرچه فرد ممکن است با مشاهده‌ی تلاش همسالان خود فعال شود، اما احساس ناتوانی در رسیدن به آنچه دیگران انجام می‌دهند به دلیل کوتاهی خود، راه درستی نیست، زیرا رهروان به سوی خدا در آنچه انجام می‌دهند متفاوتند، و توانایی‌های هر یک و مسافتی که در راه خود طی کرده‌اند نیز متفاوت است. پس باید نگاه به سوی افزایش اعمال از آنچه خدا دوست دارد، با در نظر گرفتن محدودیت نفس و ویژگی‌های آن هدایت شود تا سرزنش به تزکیه‌ی درون تبدیل شود.

و اگر این از مواردی است که مقایسه‌ی عبادات میان مردم را کنترل می‌کند، پس چه می‌توان گفت درباره‌ی کسی که خود را با نگاه به آنچه دیگران از لذت‌های

(۱) المتقی الهندی، کنز العمال، ۶۵۵/۱۲.

دنیا برخوردارند خسته می‌کند، درحالی‌که خداوند صراحتاً از نگاه حسرت‌آمیز به آنچه دیگران در این دنیای فانی از آن بهره‌مند هستند، نهی کرده است؟

و با بصیرت و خودداری از مقایسه، نفس کم‌کم تمرین می‌کند که بر رضایت خدا و عدم دلبستگی یا اشتغال به خلق تمرکز کند، تا جهت‌گیری او کاملاً برای خدا باشد، و رقابتش در ابتدا با خودش می‌باشد تا از عیب‌ها، شهوات و هوس‌های خود فراتر رود، و معیارهایش را با آنچه خدا می‌پسندد تنظیم کند، و پس از آن تحت تأثیر سخن مردم درباره‌ی او یا نظر آنان قرار نگیرد، زیرا از ابتدا در پی کسب رضایت آن‌ها نبوده است. بنابراین می‌تواند پرسش، بیان و پاسخ به نیازهایش و نیز انجام امر مولایش را بدون توجه به محیط اطراف، محقق سازد.

و در پایان، به هر دختری که این سخنان را می‌خواند می‌گوییم: ما نمی‌خواهیم از تو فمینیستی بسازیم که از خود و فطرتش متنفر است، و نه کسی که بر آفریننده‌اش طغیان کرده و در دنیا احساس بدبختی کند و به آخرتش اهمیت نمی‌دهد، و نه کسی که صرف‌نظر از ماهیت و سازنده‌ی آن به دنبال شکستن هر چیز سنتی است، بلکه می‌خواهیم از تو یک زن مؤمن قوی، محکم، استوار، قاطع، ثابت بسازیم، نه نادان و متزلزل، که می‌دانی حق و وظایف‌ات چیست، و با شریعت استوار الهی خود را منضبط می‌کنی و از نادانی‌های قدیم و جدید در راه تقرب به خدا و کسب محبت و رضایت او، دوری می‌جویی.^(۱)

(۱) در برخی از معانی کلی مقاله از مجموعه سخنانی‌های شیخ احمد السید با عنوان «سویة المؤمن»، و از سخنانی دکتر عبدالرحمن ذاکر هاشمی با عنوان «القوة النفسية: ما هی؟ وكيف أصل إليها؟» بهره گرفته‌ام.

بین اتهام فمینیسم و نگرانی‌های التزام...

دختر مسلمان به کجا می‌رود؟

پس از شبهات فراوانی که با آن مواجه شده‌ام، و داستان‌هایی که از دوستان و اطرافیانم شنیده‌ام، یک مشکل تکراری در میان دختران امروز یافته‌ام. بخش بزرگی از آنان میان تصویری نادرست از پایبندی دینی که از نزدیک شدن به آن می‌ترسند و اتهام فمینیستی که از توصیف شدن به آن اجتناب می‌کنند، گرفتارند. دختر در جایی قرار می‌گیرد که زنان متدین را افرادی می‌بیند که در دنیایی دیگر زندگی می‌کنند، و فمینیست‌ها را پیروان هوسی که در دین خدا به دنبال آن می‌گردند، درحالی‌که خود او سؤالات و شبهاتی دارد که می‌ترسد آن‌ها را در برابر کسی مطرح کند، مبدا گروه اول او را به سمت خود بکشد یا گروه دیگر به محض طرح این سؤالات، تصویر بدی از او بگیرد و طردش کند.

از این‌رو، تصمیم گرفتم که به این دختران که فکر فمینیستی را رد می‌کنند و خدا و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهند، اما نمی‌دانند چگونه به مقصدشان برسند، روی آورم و این مقاله را به آن‌ها تقدیم کنم، و امید است خداوند راه همه‌ی ما را روشن گرداند و از ما بپذیرد.

بدان ای عزیز من، که خواسته‌ی تو امری ساده و کم‌اهمیت نیست. تو خشنودی و رضایتمندی مولای خود، یعنی خدای دانا و توانا را می‌خواهی، و بهشت او را که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است و در آن چیزهایی است که «نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است». تو در این دنیا زندگی

آرامش‌بخش، و در مرگ، آسانی، و در برانگیختن، امنیت، و در پایان جرعه‌ای از حوض مصطفی و همجواری با پروردگار صاحب عزت در سرای نعمت‌ها را می‌خواهی، جایی که برای اهل آن هر آنچه بخواهند و بیشتر فراهم است. پس خواسته‌ی تو شایسته‌ی تلاش و عمل است، و سختی و درد در راه آن نیز ناچیز و آسان به نظر می‌رسد. این را هدف خود قرار ده، سپس حرکت کن و در پناه خداوند باشی، و تا درباره‌ی دو مسیری که از افتادن در آن‌ها پرهیز داری، سخن بگویم.

تصورات نادرست درباره‌ی التزام...

هنگامی که بسیاری از مردم تصویر جوان متدین را در ذهن مجسم می‌کنند، آن‌ها فقط مردی عبوس با لباسی به سبک خاص و پوششی بر سر می‌بینند، که سخنش را جز با «برادر من» یا «خواهر من» آغاز نمی‌کند، و جز با عربی فصیح مقعر سخن نمی‌گوید، و روزش را جز در مساجد و حلقه‌های علمی نمی‌گذراند. در برقراری روابط اجتماعی موفق نیست، خوش‌معاشرت نیست و به دیگران لبخند نمی‌زند و نمی‌داند چگونه به عنوان انسانی متعادل و سالم در زندگی واقعی زندگی کند. بسیاری از همین تصورات به طور خودکار بر تصویر رایج در اذهان از دختر متدینی منطبق می‌شود که برخی گمان می‌کنند از مردم کناره‌گیری کرده و در همه چیز با آن‌ها متفاوت شده و دیگر قادر به تعامل با آن‌ها نیست!

و اگرچه دینداری و التزام ما را به کنار گذاشتن عادات و سنت‌های جاهلی و بازاندیشی در بسیاری از میراث‌های اجتماعی فرا می‌خواند، اما شناخت منابع تصوراتی که از انسان متدین داریم، مهم است. طی دهه‌ها مواجهه با محصولات رسانه‌ای عربی علمانی و جهت‌دار، دینداری و التزام با تصاویر کلیشه‌ای منفی بسیاری پیوند خورده که در اذهان مردم ریشه دوانده و جدا شدن از آن‌ها یا تصور

واقعیت به گونه‌ای دیگر برایشان دشوار شده است، هرچند این تصاویر با واقعیت حقیقی که می‌بینیم و در آن زندگی می‌کنیم، فاصله دارد. چه بسیار طلاب علم خوش‌برخوردی که هر بار به کودکان محله‌ی خود شیرینی توزیع می‌کنند، و چه بسیار دخترانی که با حجاب شرعی خود و شرکت در حلقه‌های علمی توانسته‌اند بر خانواده، محیط و اطرافیان خود با کتاب خدا و سنت رسولش تأثیر بگذارند، و چه بسیار افراد «متدین» باهوش و برجسته در زمینه‌ی علمی خود، و چه بسیار طلاب علمی که تلاش می‌کنند میان اهداف خود و ارتباط با واقعیت و رحمت به دیگران و اقتدا به اخلاق پیامبری که فرمود: «مؤمن کسی است که الفت می‌گیرد و با او الفت می‌گیرند، و خیری در کسی نیست که نه الفت می‌گیرد و نه با او الفت می‌گیرند» (روایت احمد و صحیح آل‌بانی)، و فرمود: «مؤمنی که با مردم آمیزش می‌کند و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر است از مؤمنی که با مردم نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند» (روایت ترمذی و احمد و ابن ماجه)، تعادل برقرار کنند.

و اگر در جامعه عده‌ی کمی هستند که برخی جنبه‌های کلیشه‌ای التزام را نشان می‌دهند، این تنها به دلیل نقص در آنهاست و ضعفی که برای غلبه بر آن و جبران‌ش به تلاش نیاز دارند، و نیز به دلیل عوامل جهل نظام‌مند و شرایط دشواری است که از آن رنج می‌برند، چرا که آنها نیز همچون همه‌ی مردم، انسان‌هایی هستند که خطا می‌کنند و صواب. آنها با وصف التزام به مرتبه‌ی انبیاء نرسیده‌اند و به نمایندگان دین حنیف در همه‌ی حرکات و سکناتشان تبدیل نشده‌اند، اما تلاش آنها همچنان ستوده است زیرا در راه خدا و برای تقرب به اوست، و راه اصلاح نفس و جامعه، خواه آن را التزام بنامیم یا طلب علم یا جستجوی سنت یا اقتدا به صالحان، همان است که همه‌ی ما برای این‌که با آگاهی به خدا ایمان آوریم و در تمام جنبه‌های زندگی‌مان دعوتگران به دین او باشیم، آن‌گونه که او دوست دارد و می‌پسندد، به آن نیاز داریم.

اجتناب مبالغه‌آمیز از اتهام فمینیستی:

علیرغم وجود مشکلات بزرگی که فکر فمینیستی ایجاد کرده، و نفوذ تأثیرات این جنبش‌ها به ذهن و احساسات دختران ما، بسیاری از آنان از این فکر تنها ترس از اتهام در هر عمل یا اندیشه‌ای که آن را در خود دارند، نصیبشان شده است، به طوری که از بیان سؤالی که دارند یا بیان تناقضی که در درونشان است، می‌ترسند، مبادا به فمینیست بودن توصیف شوند یا در گروهی که دوست ندارند و نمی‌پسندند، قرار گیرند.

و اگرچه در چندین مقاله‌ی گذشته، فمینیسم و اندیشه‌ی آن را به اختصار معرفی کرده‌ام^(۱)، اما این‌جا می‌خواهم برخی مبانی و تحرکات آن با جوامع را یادآوری کنم و با جزئیات شرح دهم تا برای هر دختری که سؤالاتی دارد و نیاز به بیان و پاسخ به آن‌ها دارد، روشن شود که این امر ضروری و لازم است و هیچ ارتباطی با فمینیسم، نه از نزدیک و نه از دور، ندارد.

اما فمینیسم در اواخر قرن نوزدهم با خواسته‌های محدودی برای زنان در جامعه‌ی غربی آغاز شد، سپس با مخالفت‌هایی که با آن شد و بهره‌برداری‌هایی که از آن صورت گرفت، به جریانی متعصب علیه مرد به دلیل جنسیتش تبدیل شد، و به درخواست برابری و فراخوان به طغیان علیه طبیعت مردانه و ویژگی‌ها و نقش‌های آن تغییر یافت.^(۱)

و تعصب فمینیستی در مورد مردان متوقف نشد، بلکه به خود زنان نیز گسترش یافت، و به فراخوان آزادسازی طبیعت زنانه و وظایفی که با آن همراه است تبدیل شد تا زنان به مردان شبیه شوند که از نظر فمینیست‌ها الگویی برتر و نمونه هستند. پس خود مردانگی معیار قدرت و شایستگی شد، و هرچه زن به آن

(۱) دکتر هدی النمر، مسأله‌ی زن بین شریعت اسلامی و جریان‌های فمینیستی، ص ۴۳

شباهت پیدا می‌کرد و با آن توصیف می‌شد، به راستی فمینیست بود! و پدیده‌های مردانه‌سازی زنان برای تأکید بر برابری جنسی و اثبات کفایت گسترش یافت! و خواسته‌های برابری چنان شدت گرفت که تلاش فمینیسم برای برابری با جنس مردان به رغم خواست زنان و ایستادن در برابر آن‌ها به هر قیمتی شد.^(۱)

اما امروزه عصبیت فمینیستی چنان فزونی یافته که در غرب و نزد پیروانش در شرق، خواستار تقدیس آزادی مطلق زن شده و ازدواج، مادری و تربیت فرزندانش را قیودی می‌بیند که باید از طریق اباحه‌ی زناي آزاد بدون هیچ تعهدی از آن عبور کرد، و عملاً به وضع قوانینی می‌رسد که سقط جنین را مجاز می‌داند و حتی آن را با بیمه‌های بهداشتی پوشش می‌دهد، و استفاده از قرص‌های ضد بارداری را برای دختران از ۱۲ سالگی، بدون توجه به تأثیرات ویرانگر آن بر کل جامعه، مجاز می‌شمارد.^(۲)

و از آن مسیر و همزمان با آن، ادبیات فمینیستی پدید آمد و آن حرکت خبیث با تأثیرات ویرانگرش تا به امروز ادامه دارد. بنابراین، پس از این توضیح درباره‌ی فمینیسم، باید برای هر دختر مسلمانی که در پی رضایت پروردگارش است، روشن باشد که داشتن برخی شبهات و طرح برخی سؤالات یا وجود برخی کج‌فهمی‌ها نزد او... همه‌ی این‌ها ارتباطی با فمینیسم ندارد، زیرا دین خدا او را به پایبندی به معیارهای فرهنگی ظالمانه‌ای که او را به سکوت و خودداری از طلب علم امر می‌کند، امر نمی‌کند، و او را از نقشش به عنوان مربی و معلم و دعوتگر به سوی خدا بر حسب جایگاه، توانایی و استعدادش منع نمی‌کند. مردان و زنان صحابی رضوان‌الله‌علیهم سؤالات بسیاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌پرسیدند و

(۱) همان منبع پیشین.

(۲) همان منبع پیشین، و برای آشنایی با داستان فمینیسم به شیوه‌ای ساده و آسان، برنامه‌ی فمینیسم دکتر بشیر عصام المراکشی در یوتیوب را توصیه می‌کنم.

درباره‌ی آنچه فهمش برایشان مشکل بود سوال می‌کردند تا بر ایمان و دانش خود بیفزایند. گاهی ممکن است سؤالاتی از ذهن و قلب هر یک از ما بگذرد، مهم این است که سؤال را برای یک شخص مورد اعتماد و صاحب دانش مطرح کنیم، و به هر کس که بدون دانش سخن می‌گوید، گوش ندهیم.

این اعمال تو را فمینیست نمی‌کند:

و از این‌رو، این مقاله را با پیامی به هر دختر مسلمانی که می‌کوشد خدا را با قلبی سالم ملاقات کند، به پایان می‌برم.

پرسیدن، بیان، توضیح، جستجو و مشورت درباره‌ی آنچه برای تو و بر تو واجب است، و آنچه که ندانستن آن برایت جایز نیست... همه‌ی این‌ها وظیفه‌ی توست و نه حیا و نه التزام تو مانع آن نیست. مؤمن و پاک بودن تو به این معنا نیست که شبهاتی را که در ذهنت می‌چرخد انکار کنی؛ زیرا می‌خواهی با توصیف مشهور زن مسلمانی که با دین حق آرام گرفته و هیچ شبهه‌ای بر او وارد نشده و هیچ شکی هرگز به سراغش نیامده، مطابقت داشته باشی.

مادرمان عایشه رضی‌الله‌عنها فرمود: «چه نیکو زنانی هستند زنان انصار که حیا مانع آنان از تفقه در دین نمی‌شد» (روایت مسلم)، و زنی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم پرسید: «ای رسول‌خدا! خداوند از حق شرم نمی‌کند. آیا زن هنگامی که احتلام شود، باید غسل کند؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: آری، اگر آب منی ببیند. ام سلمه خندید و گفت: آیا زن احتلام می‌شود؟ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: پس فرزند چگونه به او شباهت می‌یابد؟» (صحیح نسائی)، و در مسند امام احمد از یزید بن بانبوس روایت شده که گفت: من و دوستم به نزد عایشه رضی‌الله‌عنها رفتیم، از او اجازه گرفتیم، برای ما بالشی انداخت، و پرده‌ایی بین ما و خود کشید.

دوستم گفت: ای مادر مومنان، نظر شما درباره‌ی عراق چیست؟ عایشه رضی‌الله‌عنها نیز گفت: عراق چیست؟ من نیز بر شانه‌ی دوستم زدم، أم‌المومنین عایشه گفت: ادب را رعایت کن، برادرت را اذیت نکن! سپس گفت: عراق چیست؟! منظور شما حیض است، درباره‌ی حیض آنچه را بگویید که خداوند فرموده است. سپس گفت: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در یک بستر با من می‌خوابید و سرم را نیز می‌بوسید، درحالی‌که هر دو لباس بر تن داشتیم، و من نیز در حالت حیض بودم.

و بدین‌گونه زنان بهترین قرون، علم را می‌طلبیدند و آن را می‌آموختند در چارچوب تقوای الهی و با وجود ضوابط شرعی (مانند حجابی که ام‌المؤمنین عایشه در برابر سائلان کشید، و ادب کلام و غیره). اما مجموعه‌ای از اتهاماتی که امروزه مردم از آن سخن می‌گویند، چیزی از این را تغییر نمی‌دهد، به ویژه که دختران امروزی نیاز بزرگی به طلب علم و پژوهش در احکام شرعی‌ای دارند که به آن‌ها مربوط می‌شود و عدم علم و آگاهی از آن برایشان شایسته نیست، و همچنین نیاز بزرگی به پرسیدن از اهل علم برای رسیدن به حق و رضایت خداوند متعال، و نیز زنان با تحصیلات بالاتر نیاز بیشتری به نشر آنچه از علم روزی‌شان شده و دعوت به آن دارند.

دوستی که گوشه‌اش را در دست می‌گیرد و با انگشتش در اینستاگرام می‌چرخد... بیا چند دقیقه‌ای با هم صحبت کنیم...

می‌دانم که فتنه‌ها تو را احاطه کرده‌اند، می‌بینم که قلبت به این سو و آن سو می‌نگرد، تو به خودت نگاه می‌کنی درحالی‌که در خانه‌ی آرامت هستی، چقدر خسته‌کننده به نظر می‌رسد و اکنون کسی قدر زیباییات را نمی‌داند و کسی از شکوه لبخندت سخن نمی‌گوید!

تو این‌جا هستی... و آن دوستت تنها با حضور در محفلی دیگر با دختران و انتشار تصاویرش درحالی‌که لباس‌های این و آن مارک را به نمایش می‌گذارد، احساس رضایت می‌کند!

تو این‌جا تنها با لباس خانه، احاطه شده توسط کودکانی که دست از درخواست‌هایشان برمی‌دارند یا در خانه‌ی پدر و مادرت که وظایف بزرگ و درخواست‌های زیادی بر عهده داری... و چشمانت آن‌جاست بر هر آنچه میل به نمایش زیباییات را در تو برمی‌انگیزد، با رقابت در تعداد دنبال‌کنندگان، با اثبات این‌که تو کمتر از آن‌ها نیستی، با نشان دادن خودت میان آن‌ها، با نمایش لباس بر تنت، با خبر دادن به آن‌ها که تو نیز در آرایش چشمانت با سرمه به کمال مهارت دست یافته‌ای، و تنها با تأمل در تحسین همگان از تو و شادیات و آنچه داری و آنچه کرده‌ای و کجا رفته‌ای و چه خورده‌ای و درباره‌ی چه سخن گفته‌ای...

تو این‌جا هستی... در اتاق «معمولات» احساس می‌کنی که زندگی گذشته و

از تو عبور کرده است، آن دختر را با تمام آرایش صورتش می‌بینی و چیزی از بقایای حجابش، و آن دیگری که حجابش را کاملاً کنار گذاشته، و آن یکی که با لباس براق تصویرش را همراه با سخنان حکیمانه منتشر می‌کند، و دیگری که با همسرش عاشقانه رفتار می‌کند و آن دیگری که دوربین را به چشم سایه‌دارش نزدیک می‌کند و آن دوستت که با تو در مدرسه‌ی راهنمایی بود و اکنون به نظر می‌رسد در زیباترین نقطه‌ی کوه‌ی زمین همراه با دوستانش زندگی می‌کند و آن‌ها بزرگ‌ترین لبخند را بر چهره‌هایشان می‌زنند.

تو این‌جا هستی...

و این واقعاً فتنه‌ای دشوار است که قلب را می‌لرزاند... اما...

این فقط دنیا است...

این آزمونی است که نمی‌توانیم بخواهیم پایان یابد، نمی‌توانیم از آن به مرحله‌ی بعد بپریم، نمی‌توانیم بخواهیم آسان باشد، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که آزمون نباشد...

طبیعی است که هر یک از ما در جایی از دنیا باشد و طبیعی است که روزی‌هایمان و آنچه انجام می‌دهیم و آنچه خوب انجام می‌دهیم، متفاوت باشد...

اما صبر کن...

چه کسی گفته که تو باید آزمون خود را دشوار کنی؟ چرا به آنچه ده‌ها (یا صدها) نفر از مردم زمین انجام داده‌اند، نگاه می‌کنی؟ چرا بارهایت را مضاعف می‌کنی درحالی‌که به این و آن می‌نگری؟ چرا از سراسر جهان، دوستان ناشناخته‌ای را گرد خود جمع می‌کنی و با آن‌ها می‌نشینی و به آن‌ها گوش می‌دهی و قلبت را

به آنها می‌سپاری؟ و چگونه پس از همه‌ی این‌ها می‌توانی آسیب نبینی و خود را آزرده‌نسازی و آرامشت را از دست ندهی؟

دوست من...

رها کن آنها را... رها کن تصویری را که ساعت‌ها آماده کردنش طول می‌کشد تا در یک ثانیه به تو برسد، رها کن توهمی را که تو را وادار می‌کند از خود و واقعیت متنفر باشی، رها کن خیالی را که اهلش در میان خود بر سر آن رقابت می‌کنند... رها کن آنها را...

و با من برگرد به خانه‌ی ساده و معمولی‌ات که از آن خسته شده‌ای، به سلامتی معمولی‌ات، به خانواده‌ات یا همسر یا فرزندان. بیا به آنچه می‌توانیم این‌جا بیاموزیم، به آنچه می‌توانیم تولید کنیم و از این نقطه، دنیا را تغییر دهیم، نگاه کنیم...

آیا آن دنیای بزرگ، فریبنده و خیره‌کننده را دیده‌ای که به نظر می‌رسد تو را به خود فرا می‌خواند؟ یا الله... چقدر به کسی نیاز دارد که آن را نجات دهد، و چقدر اهل و افرادش به چیزی کوچک و واقعی نیاز دارند تا نجاتشان دهد...

آیا آن خنده‌ها و نورها و هماهنگی رنگ‌ها و زیبایی آنها را دیده‌ای؟ یا الله... چقدر اهلش به کسی نیاز دارند که دستشان را بگیرد و چیزی واقعی به آنها بدهد تا با آن زندگی کنند و حقیقت خود را بفهمند و آنها را از آن دروغی که غرقشان کرده، نجات دهد...

و تو قادری چیزی از این را بسازی... تو که گمان می‌کردی هیچ ارزشی نداری چون دنبال‌کنندگان به تعداد انگشتان دست هستند... تو... با تزکیه‌ی خودت و تربیت فرزندان، با بودن به عنوان همسری صالح، با یاری همسرت، با بودن

خانواده‌ات به عنوان بذری که تغییری واقعی را در جامعه‌ات آغاز می‌کند، با علم و عملت، با درک مقصود وجودت، با دیدن دنیا بر حقیقتش قادر به چنین کاری هستی.

تو به آن دنیای بیچاره نیاز نداری... بلکه اوست که به تو نیاز دارد و به بسیاری مانند تو... و مهم نیست که او نمی‌داند...

اما از جانب خودت، تو این را می‌دانی، به این تصاویر با چشم کسی بنگر که از حالشان متأسف است و خدا را به خاطر تفاوتش با آنها شکر می‌کند... خود را از آنها به خاطر درس یا جلسه‌ی آموزشی که برگزار می‌کنی یا بوسه‌ای که بر پیشانی فرزندت می‌زنی، به دنیای واقعی‌ات که سرشار از خیر و خلاقیت و زیبایی است و لبریز از نعمت‌های شگفت‌انگیز (هر چند ساده باشند) که زیبایی‌شان پایان نمی‌پذیرد، بی‌نیاز بدان.

و از خدا می‌خواهم قلب تو را بر دینش ثابت بدارد و تو را یاری دهد تا تأثیرگذار و الهام‌بخش باشی، آن‌گونه که خداوند دوست دارد...

بدبختی زنانگی تحریف‌شده در نگاه‌های سریع...

گذری سریع در فروشگاه لباس‌های زنانه، برای نشان دادن انحطاط عجیب فطرت که امروز بشریت از آن رنج می‌برد، کافی است.

چگونه نام این پارچه‌ی کوچک، لباس نامیده شده است؟ چه کسی تعیین کرده که این زیبایی است؟ چه کسی زنان و جوامع را قانع کرده که پارچه‌ای نازک که جز اندکی از بدن زن را نمی‌پوشاند، برای ظاهر شدن میان مردم، و حتی میان زنان، کافی است؟ و چگونه رد این منظره، بخشی از زندگی متمدن شده و رد آن، عقب‌ماندگی و ارتجاع تلقی می‌شود؟!

در این‌باره تأمل می‌کنم و به یاد می‌آورم منت خداوند بر بنی آدم در کتابش با یکی از بزرگ‌ترین و ساده‌ترین نعمت‌هایی که به آن‌ها بخشیده است: ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا﴾ [اعراف: ۲۶] «ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرستادیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند و نیز زینتی برای شماست». آن نعمت، لباس پوشاننده‌ای است که خداوند سبحان با آن انسان را گرمی داشت و با استفاده از آن برای پنهان کردن عورت‌هایشان و حفظ حیا و عفتشان، بر آن‌ها منت نهاد، تا با یکدیگر به عنوان موجوداتی خردمند و برتر از غرایز و شهوات عریان خود، تعامل کنند.

در این‌باره تأمل می‌کنم و سخن پروردگاران تبارک و تعالی در کتابش را به یاد می‌آورم: ﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا﴾ «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریید چنان‌که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، به این صورت که لباسشان را از ایشان

برگند تا عورت‌هایشان را به آن‌ها نشان دهد». از اهداف شیطانی که پروردگار سبحان به ما خبر داده، کندن لباسی است که خداوند با آن انسان را گرمی داشته است. هدفش این است که فرزندان آدم را به آن مرتبه‌ی حیوانی تنزل دهد که در آن دیگر توجهی به خودشان ندارند و اهمیتی نمی‌دهند اگر لباس‌هایشان کم شود و عورت‌هایشان آشکار گردد!

پس چگونه شیطان موفق شده انسان‌ها را قانع کند که داوطلبانه از آن نعمت دست بردارند و به برهنگی و بی‌توجهی به آن افتخار کنند و به جدا شدن از آن ببالند و به زندگی‌ای کاملاً بی‌ارزش و بی‌فضیلت که نه فطرت در آن حاکم است، نه اصول، و جز به پیروی از هوس‌ها و پر کردن جیب‌ها و حرکت اقتصاد بازارها اهمیتی نمی‌دهد، سقوط کنند؟ چگونه به طور خاص دختران را با پیوند دادن این ذلت و انحطاط به آزادی و قدرت و توانمندی فریب داده است؟ تا جایی که زنان غربی انتظار ظلم و ستم در کشورهای با حجاب را دارند و به برهنگی خود و در معرض دید همه مردم قرار دادن بدن‌هایشان افتخار می‌کنند!

و این تنها یک تصویر از فلاکتی است که زنانگی و کل زندگی به آن می‌رسد هنگامی که گمراهی آن را تحریف می‌کند و از نور وحی دور می‌شود و به سرآغازهای آن چنگ نمی‌زند. و در این‌جا فطرت پاکی را به یاد می‌آورم که قرآن در داستان پیامبر خدا آدم علیه‌السلام و همسرش برای ما به تصویر کشیده است؛ چنان‌که به محض این‌که عورت‌هایشان در پی نافرمانی‌شان آشکار شد، فوراً با حیایی عظیم کوشیدند خود را با اولین چیزی که آن‌جا یافتند، بپوشانند که همان برگ‌های درختان بهشت بود تا آنچه از بدنشان آشکار شده بود، پنهان کنند.

و سبحان‌الله که فرزندان و دختران آدم که امروز از شیاطین پیروی کرده‌اند، به کجا رسیده‌اند!

پایین انداختن نگاه و یادآوری به خودمان ...

به یاد داشته باش خواهرم که پایین انداختن نگاه که به آن امر شده‌ایم، شامل مرد پیر و استاد و پسرخاله و پسرعمو و همکلاسی در دانشگاه و فروشنده در مغازه می‌شود... و به طریق اولی نیز شامل گوینده‌ی خبر و بازیگر و خواننده و روزنامه‌نگار و دیگران می‌شود.

اختلافی میان علما نیست که نگاه کردن به مرد بیگانه (حتی اگر به عورت نباشد) اگر از روی شهوت باشد، جایز نیست. اختلاف آن‌ها فقط در نگاه بدون شهوت است که آیا جایز است یا نه...

یعنی نگاه مستمر تو به چهره‌ی مرد بیگانه (هرکس که باشد) پس از آن‌که دیدی خوش‌چهره است، جایز نیست. نگاه دوم تو به هر آنچه از مرد بیگانه زیبا می‌بینی، جایز نیست. صحبت کردن تو با او به خاطر پسندیدن ظاهرش، جایز نیست. توقف نگاه چند لحظه‌ای به یک عکس مرد اجنبی در سوشیال مدیا، جایز نیست. دقت به چهره‌ی او در ویدیو نیز همچنین جایز نیست. و طبیعتاً انتشار این تصاویر، اظهارنظر درباره‌ی آن‌ها و تعامل با آن‌ها، همین حکم را دارد.

بسیاری از این‌ها نیازمند نظارت خودت بر خودت است، فقط خودت، مراقبت خودت از رفتارها و نیت‌های روزانه‌ات، و تصمیم شخصی تو برای لغو پیگیری این صفحه یا خروج از آن گروه یا حذف آن تبلیغ یا لغو پیگیری آن شخص یا حتی آن دوست...

و این اقدامات با همه‌ی سادگی‌شان، جهاد با نفس هستند که خداوند آن را می‌بیند و به خاطر آن به تو پاداش می‌دهد، پس پاداش مجاهدت با نفست و

حفظ قلبت را به یاد داشته باش.

و به یاد داشته باش خدایی که به مردان امر کرده نگاه را پایین اندازند، به ما زنان نیز همین را امر کرده است. پس وی تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ﴾ «و به زنان مؤمن بگو دیدگان خود را فرو نهند».

سبحان الله و ستایش مخصوص اوست برای قوانین حکیمانه و رحیمانه‌اش، منزّه است پروردگار ما که آگاه به حال ماست. پایین انداختن نگاه که به آن امر شده‌ایم، یکی از احکام بزرگی است که قلب‌های ما را حفظ می‌کند و خداوند با آن به ضعف ما رحم می‌کند، پس ما را از دل‌بستگی زیان‌آور به کسی که توان و احساساتمان را بر باد می‌دهد و در امور بی‌فایده هدر می‌دهد، باز می‌دارد. ستایش از آن اوست سبحانه و تعالی، زیرا ما را به عنوان دختران مسلمان از هواهای نفسانی مان حفاظت می‌کند و ما را هدایت می‌نماید و به ما توجه می‌کند و ما را به سوی خیر دنیا و آخرت و آرامش نفس‌هایمان رهنمون می‌شود. نظام اسلامی که به پایین انداختن نگاه فرمان می‌دهد، همان است که ارضای عاطفی را برای دختر به شکلی فطری و پاک و سالم متناسب با نیاز او فراهم می‌کند، با آسانگیری ازدواج پاک و تأکید بر اهمیت و تشویق به آن به عنوان اولین چیزی که دختر برای آن آماده می‌شود.

و اگر آنچه امروز می‌بینیم از رنج بسیاری از دختران که از بار عاطفی ارضا نشده است، علت اصلی آن فرهنگ اجتماعی فاسد و فقر نظام‌مند است که ازدواج را به تأخیر می‌اندازد و دشوار می‌سازد، به همراه انتشار تصاویر بد و صحنه‌های فسادانگیز در فیلم‌ها و سریال‌ها و غیره... پس ما امروز در برابر حکم پروردگارمان صبر می‌کنیم و از آن پیروی می‌نماییم، و با واقعیت به عنوان آزمایشی برخورد می‌کنیم و فرمان پروردگارمان را اجرا می‌کنیم درحالی‌که معتقدیم دلایل دور و

انباشته‌شده‌ی آن، دوری از منهج اوست که برای تمام جامعه‌مان نجات را در بازگشت به آن می‌خواهیم.

خداوند همه‌ی ما را بر اطاعتش یاری فرماید.^(۱)

(۱) سخن در این مقاله به طور گسترده‌تر بر مردان نیز صدق می‌کند، اما من این نکته را برای زنان کمتر ذکر شده می‌بینم.

سخنی برای خواهران طلاب علوم دینی...

از فسادکننده‌های قلبت از جایی که گمان نمی‌کنی، برحذر باش.
این‌ها کلماتی مهم هستند که پس از تعدادی پیام و سؤالاتی که در این موضوع
به من رسیده، می‌نویسم...

ای خواهری که طلبه‌ی علوم دینی یا دانشجوی برنامه‌های علمی یا آن‌که علما
و شیوخ و استادان برجسته را دنبال می‌کنی، مراقب فتنه‌ی نفست باش که از باب
«چقدر آرزو می‌کنم همسرم مثل این شیخ بود!» وارد می‌شود.

مراقب فتنه باش: «بله من پدرم را دوست دارم، اما ای کاش مثل استاد رفتار
می‌کرد که می‌گوید با فرزندانش این‌گونه رفتار می‌کند!»

اگر این افکار را در وجود خود یافتی، توقف کن و بازنگری کن و تأمل نما...

این‌ها دروازه‌های فتنه هستند و به دقت و آگاهی و فهم نیاز دارند تا فریب
شیطان بر خود را متوقف کنیم...

راه‌هایی که شیطان از آن‌ها به قلب متدینان وارد می‌شود، همان‌هایی نیست
که از آن‌ها به قلب دیگران وارد می‌شود، و چقدر آن ملعون خوشحال می‌شود
وقتی برخی اطلاعات را حفظ کرده‌ای اما به معلم دلبسته شده‌ای به جای پروردگار
متعالی!

چقدر خوشحال می‌شود وقتی چندین متن را با نیت خشنود کردن معلم و
کسب تحسین او به پایان رسانده‌ای، بدون کسب رضایت خدای جل‌وعلا!

چقدر خوشحال می‌شود وقتی در طلب علم پیشرفت کرده‌ای اما بین تو و

نزدیک‌ترین افرادت شکاف ایجاد شده زیرا او شیخ یا دانشجوی علم نیست یا آنچه را که تو تازه آموخته‌ای، نمی‌داند!

برحذر باش، سپس برحذر باش، سپس برحذر باش...

آری، تو از مرحله‌ای که به معنی و مثال فریفته شوی، گذشته‌ای، تو دخترانی را که تصاویر خوانندگان را در اتاق‌هایشان آویزان می‌کنند، حقیر می‌شماری، اما تو هنوز زن هستی، هنوز در تو غرایز و شهوات هست، و هنوز مأمور به پایین انداختن نگاه و مراقبت نفس و بازداشتن آن از آنچه به آن آسیب می‌زند، هستی.

از مقایسه برحذر باش، از تحقیر نعمتی که خدا به تو روزی داده برحذر باش، از خشم بر آزمایش‌های او برحذر باش، و از نگاه به آنچه در دست مردم است برحذر باش، و از توهم کمالی که برای شیخ تصور می‌کنی برحذر باش. شیخ با تمام فضل و برتری‌اش، مرد کاملی نیست که خطا نکند و حتماً در خانه و میان خانواده و فرزندان همواره با همان شخصیتی که در کلاس درس از او دیده‌ای، رفتار نمی‌کند.

او بشری است مانند همه‌ی بشر، تلاش می‌کند و می‌کوشد، و قطعاً در او نقاط ضعف و عیب‌هایی هست که تو نمی‌دانی و آن‌ها را آشکار نمی‌کند (و نباید بکند). بله، تو مجذوب دانش و توانایی‌های او و مثال‌های عملی‌اش و صداقتش و سبک و فصاحتش و وقارش و هوشش و تعادلش میان علم و عمل و زندگی خانوادگی شده‌ای...

اما آرام باش، به واقعیت برگرد، به بهره‌گیری خودت از آنچه می‌آموزی و می‌شنوی بیندیش، و به این‌که چگونه می‌توانی به علم عمل کنی و با خلق او تعامل داشته باشی. به یاد داشته باش که این شیفتگی، بسیاری از مبالغه‌ها و

تعمیم‌هایی است که نمی‌تواند درست باشد، و به یاد داشته باش که تو کیستی و او کیست و چرا از او می‌شنوی. از خدا برای خودت ثبات بخواه و از فتنه‌ها دوری کن، و سپس بنگر و صادق باش.

آیا حرف‌شنوی مدام از این معلم، قلب تو را فاسد می‌کند؟ (تو خود در این مورد داوری)

آیا آمادگی داری اگر همان علم را فرد دیگری ارائه کند، به او گوش دهی؟

آیا قلبت را مشغول به شخص او می‌یابی، و نه علمش؟

آیا در خودت دلبستگی به این معلم را می‌یابی؟

اگر پاسخ بله است، پس اشکالی ندارد، به خود رحم کن، به یاد داشته باش که تو نیز بشر هستی و اگرچه طالب علم هستی، و این آزمونی از جانب خداست برای تو و کارهای بسیاری هست که می‌توانی انجام دهی تا در آن موفق شوی.

با شنیدن سخنانی‌های صوتی شروع کن، فقط صوتی، و به حال قلب و فکرت بنگر. (اصل، پایین انداختن نگاه حتی از تصاویر علماست، اما سخنانی‌های صوتی در این زمینه کمک‌کننده و شکست‌دهنده‌ی شیطان در این مورد است).

اگر همچنان مشکل را یافتی، به دنبال معلم دیگری باش که همان علم را ارائه می‌دهد و از او بشنو، و به مجاهدت با نفست ادامه بده، و بر صبر و دعا و جلوگیری از هرگونه غرق شدن فکر و قلب در خیالات و اوهام، استوار باش. و هرگاه امر بر تو دشوار شد، پاداش صبر عظیم را به یاد آور، و یادآور شو که این آزمایشی است که پروردگار بزرگت تو را برای آن برگزیده، و او به فضل خویش تو را هرگاه بخواهد از آن رهایی خواهد بخشید.

اگر مجرد هستی، از خدا همسر صالح را درخواست کن، و اگر متأهل هستی، بکوش که همسر صالحی برای شوهرت باشی، و علمی را بجوی که این نقش را در تو بزرگ می‌دارد و تو را بر آن یاری می‌کند، و از خدا بخواه که همسرت را برای تو اصلاح کند.

و در پایان بدان که وظیفه‌ی همسر و پدرت نیست که از طلاب علم باشند، آن‌ها موظف نیستند شاگردان شیخی باشند که تو از او می‌شنوی، آن‌ها موظف نیستند به اخلاق یا طبیعت شیخ شبیه کنند تا زمانی که به وظایف خود عمل می‌کنند و حق خدا را ادا می‌کنند و جهل به آنچه که برایشان جایز نیست را می‌دانند. پس به خیر و خوبی که در آن‌هاست نگاه کن، به نعمت خدا بر خودت، به آنچه در شرایط و جامعه و شخصیت و توانایی‌هایت به تو روزی داده، بنگر، و بدان که درس‌های علمی و مجالس آن ممکن است خود حاوی فتنه باشند و به آن بینجامند.

و شیطان از تو ناامید نشده است...

درک ضعف زنانه (به عنوان مثال افطار در رمضان)

برای بسیاری از دختران گذر از دوره‌ی عذر شرعی و حکم خودداری از نماز و روزه در ماه رمضان دشوار است. آنان همچون هر مسلمانی مایل‌اند از این فرصت مبارک بهره ببرند و روزه بگیرند و عبادت کنند. گاه یکی از آنها به داروهایی که عوارض جانبی دارد و دوره‌ی حیض را به تأخیر می‌اندازد، پناه می‌برد و اگر این کار را نکنند، در آن زمان غمگین می‌شود و از افطار و عادت ماهانه‌اش خجالت می‌کشد.

علاوه بر این، بسیاری از مادران باردار یا شیرده که برای خود یا فرزندانشان نگرانند، در رمضان دوره‌های دشوار تناقض فکری را تجربه می‌کنند؛ زیرا ایده‌ی افطار در این ماه را نمی‌پذیرند، اما بدن‌های ضعیف‌شان نیز توانایی روزه‌داری را در همان زمان ندارند.

درحالی‌که دلایل آنچه گفته شد اغلب به درک نادرستی از دین خدا یا عادات اجتماعی باز می‌گردد که آنچه را خدا به آن امر نکرده بر دختر تحمیل می‌کند، و او را به نفرت از خود یا تظاهر به آنچه نیست فرا می‌خواند، نتایج این الگوها شامل بسیاری از زنان می‌شود و آنها را به احساسات دشوار و مشکلاتی که از آن سخن نمی‌گویند، می‌کشاند و صفای روزهای مبارک را بر آنها تیره می‌کند و آنان را از عبادات فراوان در دسترس، منع می‌کند. از این‌رو خواستم این مقاله را برای بررسی این مشکلات و ارائه‌ی برخی توصیه‌های مرتبط با آنها اختصاص دهم.

ضعف خود را دوست بدار!

مهم است بحث درباره‌ی این افکار را با پذیرش نفسی که خداوند سبحان در وجود ما قرار داده است، و سپاس او برای نعمت‌هایش بر ما در آن، آغاز کنیم. ما در این‌جا از نعمت‌هایی بی‌شمار در نفس خود بهره‌مندیم. این نفس تنها چیزی است که درباره‌ی عمل و نجات آن پرسیده خواهیم شد و اگر آن را تزکیه کنیم، رستگار خواهیم شد، و تنها با آن است که خداوند ما را ملاقات خواهد کرد، درحالی‌که از دوستان و خویشاوندان جدا شده‌ایم.

از این‌رو روی سخنم در این‌جا به دختران است و به هر دختری می‌گوییم: زنانگی خود را دوست بدار و خدا را برای نعمت این‌که آن را به تو بخشیده، سپاس بگزار، او را برای این نفس که در زمان‌های خستگی ماهانه‌ی طبیعی و فیزیولوژیک به مراقبت ویژه نیاز دارد، شکر کن. خود را سرزنش نکن؛ زیرا تو آن زن خیالی و خارق‌العاده‌ای نیستی که همیشه می‌تواند همه کار انجام دهد. انسان ضعیف آفریده شده و این شامل مردان و زنان می‌شود. و اگر ضعف تو بیشتر و آشکارتر است، بدان که این آزمایش خاص توست، و پروردگار را سپاس بگو برای شریعتی که این را در نظر می‌گیرد و به مراعات آن امر می‌کند، سپس تو را برای تسلیم و صبر و رضایت پاداش می‌دهد.

بیایید به حال عایشه رضی‌الله‌عنها نگاه کنیم هنگامی که همان غمی را تجربه کرد که یک دختر وقتی مجبور به ترک عبادت محبوب قلبش می‌شود، احساس می‌کند. او برای حج با محبوبش صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیرون رفته بود، سختی سفر را تحمل کرده و مشتاق انجام مناسک و همراهی با مسلمانان بود، اما حیض او را از همه‌ی این‌ها منع کرد، و عایشه رضی‌الله‌عنها نیز به خاطر آن گریست.

در آن‌جا رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم نزد وی آمد و با این سخنش اندوه را از

او برطرف کرد: «نگران نباش، تو زنی از دختران آدم هستی، خداوند برای تو همان را مقرر کرده که برای آنان نوشته است. پس به حج خود بیندیش، امید است خداوند آن را نصیبت کند» [بخاری]. با این سادگی و تسلیم به امر خدا، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم با تمام مسئله برخورد کرد، غم همسرش را کاهش داد و به او آموخت چگونه با این حالت طبیعی که اختیاری در آن ندارد، برخورد کند و نباید خود را به خاطر آن سرزنش کند.

و این شبیه حال کسی است که باردار یا شیرده است و نمی‌تواند در رمضان به دلیل نگرانی برای خود یا فرزندش روزه بگیرد. پس به یاد آوریم سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را: «دین آسان است، و هیچ کس با دین مقابله نمی‌کند مگر آن که شکست می‌خورد، پس میانه‌روی کنید و به هم نزدیک شوید و بشارت دهید، و کارهای خود را در صبحگاهان و شامگاهان انجام دهید و برای اندکی از آن هم از شب کمک بگیرید» [بخاری]. دکتر مصطفی البغا در شرح این حدیث نوشته است: هیچ کس خود را به عبادتی در دین بیش از توانش مکلف نمی‌کند مگر آن که دین وی را به آسانی و اعتدال بازمی‌گرداند، پس میانه‌روی را در اعمال رعایت کنید و به کمال نزدیک شوید اگر نمی‌توانید به طور کامل انجام دهید.^(۱)

پس منزّه است خدای رحیم به بندگانش که با ضعف، فقر و کمی آنچه در دسترس داریم عبادت و تقرب به خود را برای ما آسان می‌کند، و ستایش از آن اوست زیرا دانایانتر به نفس‌های ماست، پس ما را جز به اندازه‌ی توانمان مکلف نمی‌کند و در دین بر ما سختی قرار نداده است. پس خواهرم، نفست را آرام بخش و بدان که تو اُمّت پروردگاری کریم هستی که کم‌ترین عمل خالصانه را از تو می‌پذیرد، و بر تو آسان می‌گیرد هنگامی که نمی‌توانی روزه بگیری و مجبور به افطار و مخالفت با

(۱) دکتر مصطفی دیب البغا، مختصر صحیح البخاری المسمى التجريد الصريح، مركز اليمامة للنشر والتوزيع، ص ۱۸.

آنچه از عمل محبوب خودت که بدان عادت کرده‌ای، می‌شوی، بلکه از نعمت خدا بر خود در مادر بودن و صبر بر سختی‌های آن لذت ببر، و رضایت و اطاعتت را در روزه یا افطار برای رضای پروردگارت جل‌وعلا ارزشمند بدان، و با اهل علم در فقه و پزشکی مشورت کن، و به وضعیت بدن و توانایی‌هایت نگاه کن، سپس به حکم خدا بر خود و آزمایش او بر تو، راضی باش، صرف‌نظر از آنچه اطرافیان می‌گویند یا تو را به آن دعوت می‌کنند.

و به یاد آور که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «وقتی بنده بیمار شود یا سفر کند، برایش همان اجری نوشته می‌شود که در حال سلامتی و اقامت انجام می‌داد» [بخاری]، یعنی تو با نیت می‌توانی به پاداش روزه‌دار برسی درحالی‌که افطار کرده‌ای! سبحان الله الکریم!

راضی شدی و تسلیم گشتی، سپس چه؟

و سؤالی که پیش می‌آید این است: پس چگونه از این روزهای محدود بهره برم؟ و آیا راهی هست که مرا توانا سازد تا آن را در پیروی از نفس اماره به سوء یا مجالس بیهوده که وقت و عمر را هدر می‌دهند، تلف نکنم؟

آنچه گفته شد دعوت به راحت‌طلبی یا آسان‌گیری در تلف کردن اوقات یا تنبلی در تلاش کردن در ماه فضیلت (یا دیگر ماه‌های پرفضیلت که ممکن است عذر ماهانه در آنها پیش آید) نیست، زیرا درهای خیر و راه‌های به سوی خدا بسیار و گسترده‌اند، و فقط به روزه‌داری و نماز شب و تراویح محدود نمی‌شود.

بلکه نخست به اعمال قلب از اخلاص، توکل، تفکر، خوف، رجا، شکر، تقوا و انابه و غیر این‌ها که نیازی به شرط حال یا مکان ندارند، می‌رسند. توجه سلف به این‌ها بسیار بود که در کثرت تألیفات آن‌ها این موضوعات و توجه‌شان به آن‌ها

آشکار است، زیرا صلاح آنها به صلاح ظاهر مرتبط نیست، بلکه مربوط به آنچه میان بنده و پروردگارش است که هیچ کس از خلق آن را نمی‌داند و از آن آگاه نیست، و آن چیزی است که حال اعمال اعضا و مرتبه‌ی آنها نزد خداوند جل‌وعلا به آن بستگی دارد. ابن‌قیم رحمه‌الله گفته است: «اعمال قلب‌ها اصل هستند و اعمال اعضا پیرو و تکمیل‌کننده، و نیت به منزله‌ی روح است و عمل به منزله‌ی جسد برای اعضا، که اگر روح از آن جدا شود، می‌میرد. پس شناخت احکام قلب مهم‌تر از شناخت احکام اعضاست».^(۱)

همچنین از درهای خیر گشوده، خواندن تفسیر قرآن و علوم آن، و نیز تلاوت آن بدون لمس مصحف - اگر دختر به جواز تلاوت معتقد است - می‌باشد، به اضافی حضور در درس‌های تفسیر و تدبر به پیروی از توجه رسول‌خدا و سلف صالح به قرآن در رمضان و اشتغال به آن، تا جایی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم در رمضان قرآن را با جبرئیل علیه‌السلام دو بار مدارس می‌کرد.

علاوه بر این، لازم است مفهوم عبادت را فراتر از مناسک و ایستادن بر سجاده‌ی نماز گسترش دهیم. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما آموخت که لبخند زدن به روی برادر مسلمان صدقه است، و اعمال به نیت بستگی دارد که کار عادی را به عبادت تبدیل می‌کند، و خداوند تبارک‌وتعالی در کتاب کریمش بارها به فضیلت احسان به خلق و پاداش نیکوکاران در کارشان با خدا و با مردم اشاره کرده است. از جمله‌ی آن، مشارکت در افطار دادن به روزه‌دار، کمک به درمانده، نصیحت به مسلمان، نشر علم سودمند و کمک به دیگران برای کسب آن، به اضافی مهربانی با کودکان و بازی با آنها، و کمک به بزرگسالان و همدمی با آنها، و عیادت بیمار و صله‌ی رحم و احسان به همسایه و حتی پاشیدن دانه یا نان خشک برای پرندگان

(۱) ابن‌قیم الجوزیه رحمه‌الله، بدائع الفوائد؛ ۳/۲۲۴

که در آن پاداش بزرگی برای مسلمان به اذن خداوند متعال وجود دارد.

و بدین‌گونه آشکار می‌شود که دوره‌ی عذر شرعی در رمضان یا دیگر ماه‌های پرفضیلت نباید مانعی میان او و تلاش در عبادات و تزکیه‌ی نفس و افزایش خیرات در طول روزهای مبارکی باشد که اگر امسال به آن‌ها برسی، شاید در سال‌های دیگر به آن‌ها نرسی، و برخورد ما با این بخش از زندگی‌مان هرگز نباید با دوری از اعمال صالح و تباه کردن عمر باشد، بلکه باید همراه با رضایت از پروردگاران و انتخاب او برای ما، و سپس تلاش برای تقرب به او تا حد توان و ظرفیت‌مان باشد. و منزه است خداوند کریم رحیم که در ما ضعفی آفرید تا به او پناه ببریم و نیازمان به او را به یاد آوریم، سپس شریعتی به ما روزی داد که این ضعف را می‌سنجد و با آن سازگار است، و ستایش از آن اوست که درهای خیر را در رمضان و دهه‌ی ذی‌الحجه و تمام ماه‌ها برای ما گشوده است.^(۱)

(۱) در برخی معانی مقاله از سخنرانی با عنوان «از رمضان تا رمضان» از نوره سویره و اسماء الجغبیر، و از دو سخنرانی دکتر محمد حسونه با عنوان «رمضان ۱۴۴۲» استفاده کرده‌ام.

تأخیر در ازدواج و چند توصیه و نجوا...

خواه‌ری که رزق ازدواج برای تو به تأخیر افتاده و انتظارش را می‌کشی... می‌دانم که این امر شخصی است، اما به من اجازه بده با کلماتی همراهی‌ات کنم...

عزیزم، تناقض‌هایی را که احساس می‌کنی کاملاً درک می‌کنم، کاملاً می‌فهمم چگونه جهات مختلفی تو را به خود می‌کشند، میان کسی که به تو می‌گوید به ازدواج نیاز نداری و زندگی‌ات این‌گونه بهتر است و این‌که ازدواج غم و اندوه و مشقت است، و میان کسی که با ترحم به تو می‌نگرد چون هنوز ازدواج نکرده‌ای! و از این‌رو به تو می‌گویم...

میل به ازدواج طبیعتی فطری، روانی و جسمی است. خدایی که ما را از یک نفس آفرید و همسرش را از او قرار داد، ما را بیهوده این‌گونه نیافرید. خدایی که ما را از زوج‌هایی آفرید که با دقت و کمال با یکدیگر تکمیل می‌شوند، ما را آرامش‌بخش یکدیگر قرار داد و مشتاق همراهی یکدیگر و در ما نیازهایی به یکدیگر نهاد. و ازدواج آرامش‌بخش از نعمت‌های بزرگ خداوند بر ماست که عجیب نیست آن را بخواهی و انتظارش را بکشی.

طبیعی است که نفست مشتاق ازدواج باشد، طبیعی است که این موضوع تو را آزار دهد و نیازت به آن را احساس کنی، طبیعی است که دچار احساسات مکرری شوی از آنچه تو را به یاد آن می‌اندازد یا به آن نزدیک می‌کند...

و وی سبحانه ما را نیز آزمایش می‌کند و می‌آزماید تا بندگی ما برای وی را محک بزند و ببیند چگونه عمل می‌کنیم، و با بزرگی آزمایش فرصت بیشتری برای نیکوتر

شدن و بالاتر رفتن درجه‌مان نزد پروردگاران فراهم می‌شود... و بهترین خلق - که پیامبران هستند - سخت‌ترین آزمایش‌ها را داشتند، و پس از آن‌ها کسانی که به ایشان نزدیک‌ترند، و سپس کسانی که به ایشان نزدیک‌ترند.

ای خواهرم که با آزمایشی پنهان روبرو هستی که کسی جز خودت از آن آگاه نیست... از زمانی که احساس کردی تنها هستی، و غربت و سختی‌ات تو را آزرده کرده و وسوسه‌های شیطان یا نفس اماره به سوء تو را در تنگنا قرار داده است... بدان که خدا تو را می‌بیند و آنچه در قلب توست را می‌داند، بدان که هیچ لحظه‌ی دردناکی بر تو نمی‌گذرد درحالی‌که تو راضی و صابر هستی، مگر این‌که خداوند به خاطر آن به تو پاداش می‌دهد یا گناهانت را با آن می‌آمرزد. هیچ بار سنگینی نیست که سینه‌ات را به تنگ آورده باشد و سپس خدا را یاد کنی، مگر این‌که برای تو پاداش‌هایی است که خداوند به اذن خود آن‌ها را برای تو مضاعف می‌کند...

درد تو بیهوده نیست و ثبات تو کم‌اهمیت نیست...

پایداری تو در خودداری از آنچه نفست به سوی آن مشتاق است، از نگاهی که خدا را خشنود نمی‌کند، یا گوش دادن به موسیقی، یا دنبال کردن سریال، یا نشان دادن زینت در برابر مردان، یا سخن نامناسب با آن‌ها، یا هر حرکتی برای جلب توجه‌شان، نفسی که می‌خواهد این جنبه را ارضا کند به دنبال آن خواهد رفت و بیشتر خواهد خواست، و آنچه تو انجام می‌دهی در بازداشتن آن و تزکیه و صبور کردنش و وادار کردنش به تقوای الهی، خیری عظیم و یک جهاد نفسی بزرگ است به اذن خدا...

می‌دانم که آزمایش‌ها با آسانی حرام و گسترش اختلاط و فراخوان‌های شیطانی

فراوان در اطراف، بسیار است. می‌دانم که نفس دوست دارد نیاز خود را برآورده کند، حتی بدون آگاهی، اما باور کن انس با خدا و لذت نزدیکی به او همه‌ی این‌ها را جبران می‌کند.

هرگاه چشمانت نزدیک است با مشاهده‌ی تصویر بازیگری خیره بماند یا نزدیک است در چهره‌ی مردی با تحسین دقیق شوی یا خواستی اندکی از لباس شرعی بکاهی... حدیث رسول‌خدا را به یاد آور: هر کس چیزی را برای خدا ترک کند، خداوند بهتر از آن را برای او جایگزین می‌کند.

آنچه نفست تو را به آن فرا می‌خواند، رها کن و سخن خدای نزدیک سبحانه، رحیم، شنوای دانا را در حدیث قدسی به یاد آور: «هر کس به اندازه‌ی یک وجب به من نزدیک شود، به اندازه‌ی یک ذراع به او نزدیک می‌شوم، و هر کس به اندازه‌ی یک ذراع به من نزدیک شود، به اندازه‌ی یک باع به او نزدیک می‌شوم، و هرگاه آرام به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او می‌آیم».

خداوند سبحان وعده می‌دهد که با این تقرب عظیم به او پاسخ خواهد داد اگر واقعاً آنچه را نفست، تو را به سوی آن می‌خواند، به خاطر وی سبحانه و در راه او و در انتظار آنچه نزد اوست، ترک کنی. خدا با توست، و وعده‌ی او را با ادامه‌ی ثبات و راستگویی‌ات و ترک هوای نفس بدون بازگشت، خواهی یافت، و در دنیایت پیش از آخرت به تو پاداش خواهد داد ولو پس از مدتی هم باشد، جایگزین را در قلبت، آرامش و راحتی‌ات، و آسانی در زندگی‌ات را خواهی یافت: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند در کارش آسانی قرار می‌دهد»، زیرا تو با خدای سپاس‌پذیرنده معامله می‌کنی.

آری... آنچه از آن رنج می‌بری، گناه تو نیست، گناه تو نیست که جامعه‌ی ما حلال را محدود و ازدواج را به تأخیر انداخته و تعدد زوجات را منع کرده و

تحصیلات و حرفه را تقدیس نموده و ازدواج را دشوار ساخته و بسیاری از تجملات را در حد ضروریات بالا برده تا جایی که ازدواج انحصاراً برای بخشی از جامعه ممکن شده است نه همه. گناه تو نیست که بسیاری از مردم از دینشان دور شده‌اند و تعداد مردانی که از آن‌ها راضی هستی و اهل دین و دارای اخلاق نیکو هستند، کمتر شده است. این گناه تو نیست و هدف شریعت الهی در زمین وی نیست...

اما آزمایشی است که باید آن را بفهمیم و به حکمت پروردگاران در آن رضایت دهیم و با آن تعامل کنیم، و باید آن را انگیزه‌ای برای خود قرار دهیم تا با دوری از شریعت خدا مبارزه کنیم و در کشف این بلا و جلوگیری از ادامه‌ی آن، حتی پس از نسل‌ها، سهمیم باشیم.^(۱) و مردم را به سوی کتاب پروردگارشان و راه او بازگردانیم.

از همراهی صالحان کمک بگیر، هر از گاهی با زنان باتقوا و پرهیزگار در فعالیت‌های سرگرم‌کننده گرد هم آید. با مراقبت از کودکان به برادران و خانواده‌ات کمک کن، به حفظ قرآن یا آموزش کودکان در زمینه‌ای که در آن مهارت داری، روی آور. هدر دادن عمر در شبکه‌های اجتماعی و غیره را رها کن، از آنچه احساسات تو را جریحه‌دار می‌کند و درهای ورود شیطان را از طریق تصاویر و فیلم‌ها و سریال‌ها به روی تو می‌گشاید، دوری کن. از هجوم فکر غربی که به تو القا می‌کند تأخیر در ازدواجت به معنای آن است که هیچ مسئولیتی نداری، دوری کن...

بدان که تخلیه‌ی عاطفی و ارضای بخش بزرگی از احساسات مادرانه‌ات، حتی اگر ازدواج نکنی، ممکن است. جلسه‌ی منظمی برای کودکان درباره‌ی سیره یا

(۱) بسیاری از دختران قبل و بعد از ازدواجشان در پدیده تأخیر ازدواج یا «تجرد» سهم هستند، چه با تشویق به تعدد زوجات یا مشارکت در مهریه‌های گزاف یا انتشار ایده‌های فمینیستی یا مصرف‌گرایی مادی، و بدین ترتیب بخشی از نظامی می‌شوند که مسبب رنج خود یا دیگرانی است که (اگر در نهایت ازدواج کنند) از آن رنج می‌برند.

داستان‌های پیامبران تشکیل بده، محبت و عاطفه را به والدین و برادرانت ببخش، و غم این امت را بر دوش بگیر و بین الان کجا می‌توانی به آن خدمت کنی تا زمانی که ازدواج می‌کنی و شرایطت تغییر می‌کند.^(۱)

به ساختن خود و وقت و انرژی‌ات در جهت تبدیل شدن به مادر و همسری که خدا در آینده از او راضی شود، ادامه بده، و بدان که این علم و این مهارت‌ها حتی اگر ازدواج نکنی، تو را توانا می‌سازد تا از آن‌ها برای خود و محیطت در آینده استفاده کنی و نقش‌های تربیتی که امت و فرزندان‌ش به تو نیاز دارند را انجام دهی، و در کنار این، از اسباب ممکن برای کمک به ازدواج بهره بگیر.^(۲)

و یقین داشته باش که خداوند با ثبات و اخلاص و صبرت به تو پاداش خواهد داد، کاملاً یقین داشته باش که خدا اجر تو را ضایع نخواهد کرد. به یاد داشته باش که این دنیایی است که خدا آن را به هر که دوست دارد و هر که دوست ندارد، می‌دهد. به یاد داشته باش که همه‌ی این‌ها آزمایش‌هایی هستند، چه با عطا باشند چه با منع، ما نمی‌توانیم انتخابشان کنیم، اما می‌توانیم به نیکوترین شکل با آن‌ها برخورد کنیم به گونه‌ای که به برطرف کردن آن‌ها کمک کند یا - اگر باقی بمانند - سببی برای ورود ما به بهشتی باشند که اهلش به سبب لذت‌های آن، شدیدترین دردها و سختی‌ها را در آن فراموش می‌کنند. و همان‌طور که تو اکنون به تأخیر ازدواج مبتلا هستی، دیگری به خود ازدواج مبتلاست، و چه کسی می‌داند کدام یک از شما موفق خواهد شد و کدام یک ناکام...

(۱) برای یک دختر مهم است که تعادل را حفظ کند، حتی اگر قبل از ازدواج در عرصه‌هایی خود را مشغول می‌سازد که به او سود می‌رساند، باید طوری نباشد که مانع وی شود که به سختی بتواند برای همسر و فرزندان‌ش وقت بگذارد، بلکه باید خود را به چیزی مشغول سازد که به او سود برساند، و همراه با آن آماده‌سازی برای بعد از ازدواج نیز وجود داشته باشد، از آنجا که موضوع می‌تواند بعد از ازدواج تغییر کند و با تغییر اولویات تغییر کند.

(۲) جزئیات آن در مقاله‌ی بعدی خواهد آمد.

آیا اقداماتی هست که دختر مجرد بتواند انجام دهد تا اسباب ازدواج را در دنیای امروز فراهم کند؟

به این نکته در مقاله‌ی قبلی به اختصار اشاره کردم، و این‌جا به برخی از جزئیات آن می‌پردازم...

اصل این است که این وظیفه‌ی مستقیم دختر نیست. اصل این است که جوامع مسلمان بسیار به هم پیوسته هستند و به یکدیگر توجه دارند و خانواده‌های مسلمان یکدیگر را می‌شناسند، به گونه‌ای که وجود دختر ازدواج نکرده در خانه‌ی فلانی ناشناخته نیست...

اصل همچنین این است که ازدواج تا پس از «فرض» موهومی که جامعه آن را بر همه‌ی دختران الزامی کرده - یعنی گذراندن دوران دانشگاه و سپس شروع حرفه - به تأخیر نیفتد، به گونه‌ای که رغبت دختر به ازدواج یا فرصتش در آن کاهش یابد. و اصل بر این است که ازدواج مرد به یک زن محدود نشود و جامعه طلاق و تعدد زوجات را نکوهش نکند، به طوری که مرد توانمندی که می‌تواند بیش از یک همسر اختیار کند به دنبال ازدواج با زنی «کامل» با تمام ویژگی‌ها می‌باشد که مورد پسند او باشد؛ زیرا می‌داند ممکن است هرگز نتواند بعد از او با زن دیگری ازدواج کند، بلکه باید عادی باشد مردی که توانایی دارد بتواند با چند زن ازدواج کند، و همچنین باید عادی باشد که زن مطلقه و بیوه و دختری که ازدواجش به تأخیر افتاده، مورد استقبال و پذیرش مردان قرار گیرند، چه به عنوان همسر اول یا دوم یا سوم...

پس از ذکر همه‌ی این‌ها، چه صحبتی می‌توان با دختری داشت که امروز

ازدواجش به تأخیر افتاده صحبت کرد؟ او چه کاری می‌تواند انجام دهد تا از این وضعیت که هر چقدر هم آن را نادیده بگیریم، نمی‌توان آن را جز بلایی که بر ده‌ها هزار، میلیون‌ها و شاید ده‌ها میلیون زن در کشورهای مسلمان تأثیر می‌گذارد، توصیف کرد خارج شود؟

- در حالتی که محتمل است جامعه‌ی اطراف از این دختر یا مجرد بودنش آگاهی ندارد، باید تلاش کرد تا زن (یا چند زن) خردمند، با تقوا و متدین را در جریان قرار داد (مادر، خواهر، خاله، معلم...) که او می‌خواهد ازدواج کند و نیاز به کمک در یافتن همسر صالح دارد. در این‌جا باید بر انتخاب درست فردی که به او خبر می‌دهیم تأکید کرد، به گونه‌ای که زنی بزرگ‌تر، با آشنایان فراوان و شخصیت اجتماعی قوی و باهوش و زیرکی باشد، سپس او را مستقیماً یا از طریق شخص دیگری (ترجیحاً) از موضوع مطلع کند، تا آن زن به کسانی که مردان جویای همسر را می‌شناسند، خبر دهد که دختر مجردی از خانواده‌ی فلانی وجود دارد با سن و مشخصات معین.

- همچنین دختر تلاش کند تا در مجالس زنانه‌ای که مفاسد غیرقابل اجتنابی در آن انجام نمی‌گیرد، حضور یابد و خود را به عنوان فردی مجرد معرفی کند، و برای مناسبت‌های زنانه با رعایت حدود شرعی آراسته شود و زیبایی خود را نشان دهد، با پایبندی به حدود عورت و بدون خروج با زینت در برابر مردان و بدون صرف ساعت‌ها در آرایش (و با تأسف، تأخیر ازدواج بسیاری از دختران متدین به نظرم با کوتاهی در این نکته مرتبط است).

- بسیاری از دختران ناخودآگاه پیامی به اطرافیان خود می‌فرستند: “من مجرد هستم و به ازدواج اهمیت نمی‌دهم و آن را نمی‌خواهم، و هر مردی هم که بیاید فقط اگر با ویژگی‌های خیالی در ذهنم مطابقت داشته باشد، می‌پذیرم”، و بیشتر

خواستگاران از رد شدن می‌ترسند و از این پیام فرار می‌کنند. این پیام ممکن است از طریق صحبت دختر درباره‌ی ساعات کار طولانی یا رد خواستگار قبلی (که اصلاً نباید درباره‌اش صحبت کند) یا کم‌تحملی با کودکان و غیره منتقل شود.

بنابراین به دختر توصیه می‌کنم به گفتار خود درباره‌ی خودش توجه کند. مثلاً اگر می‌دانی پزشک با کار تمام وقت هستی، یادآوری کن که اگر ازدواج کنی، کار تمام وقت مناسب نخواهد بود و اشکالی ندارد زیرا زندگی فقط شغل نیست. می‌توان از عشق به کودکان و اشتیاق برای در آغوش گرفتن فرزندان سخن گفت. می‌توان ذکر کرد که اگر هنوز ازدواج نکرده‌ای، کتاب‌هایی درباره‌ی ازدواج می‌خوانی یا در کلاس‌هایی شرکت می‌کنی و به آرامش ازدواج می‌اندیشی. می‌توان از تحسین رابطه‌ی پدربزرگ و مادر بزرگت سخن گفت و این‌که آن را موفقیتی در زندگی‌ات می‌دانی. محتوای این گفتگوها بر اساس زمینه، شنوندگان و بینش تو درباره‌ی آن‌ها و کسانی که می‌توانند به تو کمک کنند و خواستگاران را به تو معرفی کنند، متفاوت است.

- دختر می‌تواند با مادرش صحبت کند و از او بخواهد پدرش را آگاه کند که ازدواج دخترش به تأخیر افتاده و او می‌تواند تلاش کند تا همسر صالحی برای او بیابد. داستان ازدواج عمر رضی‌الله‌عنه دخترش ام‌المؤمنین حفصه با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از بهترین نمونه‌هایی است که می‌توان این‌جا به عنوان مثالی از تلاش پدری - که از بهترین مردان جهان است - برای ازدواج دخترش با کسانی که به آن‌ها خوش‌بین است بیان کرد، بدون این‌که این کار هرگز از سوی بهترین جوامع بشری عیب شمرده شود.

- همچنین برای دختر (در این مورد و موارد دیگر) مفید است که بر احاطه‌ی خود با دوستان صالح و حضور در محیط‌های متعهد و پیوسته حرص ورزد، زیرا

اهل خیر به یکدیگر توجه می‌کنند و دوستان صالح بر حسب محیط و امکانات موجود به او کمک خواهند کرد.

و قبل و بعد و در حین این‌ها، باید بر دعا و استعانت از خداوند و توکل بر وی و تسلیم امر به او و شناخت این‌که وی سبحانه و تعالی دانا و لطیف و آگاه است که چه زیباست آنچه به تأخیر می‌اندازد و آنچه از ما منع می‌کند فقط برای خیر است، حرص ورزید. پس کار مؤمن همه‌اش خیر است، اگر بر بلا صابر باشد و بر نعمت شکرگزار، در هر حال به دنبال آنچه می‌باشد که رضای پروردگارش در آن است. و ما آنچه را می‌توانیم انجام می‌دهیم و در دایره‌ی توانایی‌مان تلاش می‌کنیم در حالی‌که تسلیم امر پروردگاران هستیم و در اطاعتش و انجام آنچه در امتحانات و مسئولیت‌های فعلی‌مان بر ماست، پایدار هستیم.

و می‌دانیم که خدا با ماست و ما را می‌بیند و دعای ما را می‌شنود، وی سبحانه و سبحانه انیس ماست در آنچه ما را شادمان یا غمگین می‌کند و ستایش از آن اوست در هر حال.

یک نکته‌ی تعادل مهم هنگام صحبت از تأخیر ازدواج...

بسیار مهم است که موضوع ازدواج یا رابطه‌ی زناشویی یا یافتن همسر شایسته را بزرگ نکنیم، این مسأله را مرکز زندگی یا دغدغه‌ی ذهن یا مشغله‌ی فکری که تا وقتی محقق نشود آرامش نداریم، قرار ندهیم. اگرچه این به عنوان تمایل فطری و طبیعت بشری در ما وجود دارد، و اگرچه دشواری وجود تعداد زیادی از زنان غیرمتأهل را انکار نمی‌کنیم...

اما در نهایت ما آگاه هستیم و به خواهران و دخترانمان که این شرایط را تجربه می‌کنند، می‌گوییم که این یکی از آزمایش‌های الهی است. خداوند هر که را بخواهد به ازدواج مبتلا می‌کند و هر که را بخواهد به عدم آن، و انسان می‌تواند با آرامش و انس به خدا و رضایت به آن زندگی کند.

و همان‌طور که همسر، مرکز زندگی زن متأهل نیست (از این جهت که به او به شکل مرضی وابسته نباشد و در عبادت‌هایی که به خاطر او انجام نمی‌دهد کوتاهی نکند و نباید در تکلیف خود بیش از توانش برای راضی کردن او در آنچه شرعاً بر او واجب نیست، مبالغه کند)، همین‌طور همسری که هنوز نیامده نیز مرکز زندگی زن غیرمتأهل نیست، و جستجو برای او نیز چنین نیست.

پس درست نیست که مشغله‌ی اصلی دختر فکر کردن به این موضوع باشد یا تمام روزهایش را به آراستن خود برای مجالس زنانه و حضور در آن‌ها سپری کند، و در سخن گفتن درباره‌ی این موضوع یا برنامه‌ریزی برای مراسم عروسی یا خانه‌ی آینده‌اش مبالغه کند.

بلکه باید بداند که اسبابی وجود دارد که باید آن‌ها را به کار گیرد، سپس به

مسئولیت‌هایش و پاسخ به پرسش‌های دیگر آزمایش‌هایش مشغول شود.

من این را می‌گویم تا پس از ارائه‌ی دو مقاله‌ی قبل روشن شود که نباید گمان کرد دختر یا زن غیرمتأهل طبیعتاً با غم دائمی مشخص می‌شود یا آرامش نمی‌یابد یا احساس کمبود مستمر می‌کند، و نه این‌که ازدواج تنها منبع آرامش و انس در زندگی است، و نباید دختر این موضوع را مشغله‌ی خود قرار دهد و او را از حوزه‌های وظایف و خدماتش برای دین و امت باز دارد. بلکه زن غیرمتأهل ممکن است از آرام‌ترین مردم و از والاترین منزلت نزد خدا و از تأثیرگذارترین افراد به عنوان مربی، دوست، خواهر و دختر باشد (و نمونه‌های بسیاری از این موارد را می‌شناسم).

و به یاد داشته باشد که این دنیا است، هیچ کس نیامده تا فقط از آن لذت ببرد و به آنچه می‌خواهد دست یابد، و هدف از آن هرگز خود او نیست، بلکه همه‌ی این‌ها میدان‌های آزمایش گوناگون است که خداوند دانای‌تر است به آنچه برای ما انتخاب می‌کند.

پس مراقب باش که بر تقدیرات الهی خشمگین نشوی، و مراقب حيله‌ی شیطان باش که می‌خواهد به تو بگوید آنچه تجربه می‌کنی «ظلم سرنوشت» یا «دردی که نمی‌توان با آن زندگی کرد» یا «مصیبتی که قابل تحمل نیست» است. مراقب باش که تو را به یأس یا «فرار از واقعیت» به سوی رمان‌ها یا فیلم‌ها یا سریال‌ها یا دوستان بد نکشاند.

از خدا کمک بخواه و به نعمت‌های بی‌شمارش بنگر، با او انس بگیر و با دوستان صالح، طلب علم، عمل به آن و نشر آن خود را مانوس کن.

و ستایش از آن خداست و از او یاری می‌جوییم.

سخنانی به خواهرانم که تازه نامزد یا ازدواج کرده‌اند...

بله... احساسات تو به این مرد جدید در زندگی‌ات شیرین، عمیق و زیباست.
 بله... تو در محبت، کلمات و نگاه‌های او بسیاری از نیازهایت و قدردانی از زنانگی‌ات را می‌یابی.

و بله... همه‌ی این‌ها ترکیبی شگفت‌انگیز است که امروز آن را برای اولین بار کشف می‌کنی، و - سبحان‌الله - آن را می‌یابی که اولویت‌هایت را تغییر می‌دهد و با آنچه خداوند در آن برای تشکیل خانواده‌ای جدید با این مرد غریبه‌ای که دیگر غریبه نیست، قرار داده، تو را شیفته می‌کند.

اما پیش از آن که وارد عمق احساساتی شوی که ممکن است عقل را برباید، و شادی‌ای که ممکن است شیطان از میان آن وارد شود، توقف کن.

مراقب خودت، کلماتت، قلبت و روزت باش...

تو این مرد را دوست داری، اما او تمام زندگی نیست.

او «عمرم، با نور صبح تو آغاز می‌شود» نیست (یا دیگر عبارات ترانه‌های مبتذلی که بازارها و رستوران‌ها را پر کرده و برخی از مردم را به بندگی یکدیگر می‌کشاند).

رابطه‌ی تو با او تملک هر یک از دیگری نیست...

عشقی نیست که قلب شما را پر کند و مانع انجام هر کار دیگری شود.

هیچ یک از شما آمادگی فداکردن آخرت یا حقوق دیگری که بر عهده دارد به

خاطر دیگری را ندارد...

او به سادگی همسر و محبوب توست، کسی که خداوند با او بر تو منت نهاده و با او بر تو منت گذاشته تا برای یکدیگر مایه‌ی آرامش باشید و به شیوه‌ای معجزه‌آسا از جانب پروردگارتان یکدیگر را تکمیل کنید. او سرپرست خانه‌ات و صاحب بزرگ‌ترین حقوق بشری بر توست و امید داری که در این دنیا همسر و همراه راه و یآوری بر رضای خدا باشد، و در آخرت همسری که خداوند در سایه‌ی خود شما را گرد هم آورد، سپس وارد قصرتان در بهشت شوید که محبت و انس به او ابتدا قلب‌هایتان را پر کرده است.

زیرا هر دوی شما رضایت خدا را به عنوان اولین اولویت و پیروی از سنت پیامبرش را روش زندگی‌تان قرار داده‌اید، پس دنیای یکی از شما بر دیگری متوقف نمی‌شود و روز را در چرخیدن در مدار یکدیگر به شکلی معیوب و غرق در احساسات برای هر دوی خود سپری نمی‌کنید. به شکل بیمارگونه به او حسادت نمی‌ورزی و فکر تعدد همسر تو را نگران نمی‌کند، او را از پر کردن شکاف‌ها در امتش باز نمی‌داری، و ازدواج با او تو را از عبادات غیرمرتبط با او، درس‌های علمی که نیاز داری، حفظ کتاب پروردگارت و ادای حق خودت باز نمی‌دارد.^(۱)

تو فقط در ادای حق او و احسان به او در راه کسب رضایت خداوندی که عملت را تنظیم می‌کند تلاش می‌کنی، و او نیز همین‌گونه است.

این مرد بنده‌ای از آن خداست... نه از آن تو، او بر قلب تو حاکم نیست، کلید

(۱) شکی نیست که اولویت‌ها و برنامه‌ی روزانه‌ات پس از ازدواج تغییر می‌کند، اما زن متأهل وظایف و اموری غیرمرتبط با همسرش دارد که باید انجام دهد مانند کسب علم، ورزش، خواندن قرآن، نیکی به والدین، صله‌ی رحم و سرگرمی، و همه‌ی این‌ها در حد توان و وسع او و با رعایت اطاعت از همسر و اجازه گرفتن او برای خروج طبق توافقشان است.

خوشبختی یا بدبختی تو را در دست ندارد و زندگی تو را بر اساس هوس‌هایش ترسیم نمی‌کند. او از آن خداست و تو نیز از آن خدا، شما حتی کوچک‌ترین ذره‌ای از خود یا یکدیگر را مالک نیستید. اگر خداوند شما را با فرمان خود ننگه دارد، زنده هستید و اگر آنچه در قلب یکی از شما هست تغییر کند، حقی که خداوند به آن امر کرده باقی می‌ماند و محبت و رحمت که اساس خانه‌ی مسلمان است، همچنان برقرار است. و اگر یکی از شما دیگری را به نافرمانی خدا دعوت کند، واضح است که هرگز نباید از او پیروی کند^(۱)، و حتی اگر خداوند یکی از شما را با از دست دادن دیگری - خداوند شما را حفظ کند - آزمایش کند، آن که بر راه او باقی می‌ماند، بنده‌ی یگانه زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد.

ممکن است این سخنان سنگین به نظر برسند... اما ضروری‌اند تا به بنده دل‌نبندی و خود و هدف را فراموش نکنی، و تا به یاد آوری که عشق تو به او و حضورش در زندگی‌ات، مانند هر آنچه در این دنیا و هر آنچه در آن است برای تو پیش می‌آید، دگرگون می‌شود و آزمایش و امتحان است. آیا هدف و مقصد را فراموش می‌کنی؟، یا همدم و یاورت می‌شود و تو را ثبات می‌بخشد؟

مراقب قلبت باش... تو و این مرد، همگی بندگان خدا هستید... همه‌ی شما از آنِ خدايید.

(۱) و این نکته‌ی محوری در تنظیم رابطه‌ی زوجین است، و آن این‌که هیچ یک از آن‌ها اطاعت دیگری را در آنچه خدا را ناخشنود می‌کند نپذیرد. برخی از همسران امروزه زنانشان را به کنار گذاشتن حجاب شرعی یا برخی ضوابط اختلاط یا تماشای فیلم‌ها یا گوش دادن به موسیقی یا چیزهای دیگری که خدا را ناخشنود می‌کند، تشویق می‌کنند، و همسر برای خشنود کردن شوهری که دوستش دارد به این کار تن می‌دهد، و این جایز نیست و باید از آن پرهیز کرد.

وقت تو گنج توست!

زمان و عمر تو سرمایه‌ی توست... همه‌ی هر آنچه داری است، ارزشمندترین چیزی است که اگر از دست بروی شایسته‌ی پشیمانی است، و نیز ارزشمندترین چیزی است که باید برای آن تلاش کنی تا حفظ شود.

ارزشمندتر از آن است که آرامش، سکون و نیازهایت را برای سال‌های طولانی به تأخیر بیندازی به خاطر این‌که فهرستی از وظایف (از مدرک تحصیلی و مدرک بالاتر و حقوق) که دنیای جدید برای تو ساخته است را تهیه کنی، پیش از آن‌که به تو اجازه دهد به شروع زندگی‌ات فکر کنی.

ارزشمندتر از آن است که ساعات مداوم هر روز را در شغلی بگذرانی که به آن نیاز نداری و نه به دیگران خدمت می‌کنی و نه از آن بهره می‌بری، زیرا کسانی هستند که تو را قانع کرده‌اند که این «قدرت» توست و با این کار تو را از حق طبیعی‌ات در پرداختن به آنچه اولویت بیشتری دارد و دریافت نفقه‌ی کامل از سرپرست محروم کرده‌اند.

ارزشمندتر از آن است که ده‌ها ساعت در شبکه‌های اجتماعی که انرژی، تمرکز، توانایی‌هایت را می‌دزدند و تو را با شبهات، شهوات، مقایسه‌ها، ناامیدی و نفرت از خود پر می‌کنند، هدر دهی.

ارزشمندتر از آن است که سال‌ها را در مسیر نوشتن سطور تجربه در رزومه‌ای بگذرانی که آن را به کسانی می‌دهی که از خدا نمی‌ترسند و از تو چیزی جز تصویر یا ابزاری مولد برای خود نمی‌خواهند.

ارزشمندتر از آن است که بیهوده پشت سریال‌های فیلم‌ها، سریال‌ها، آهنگ‌ها

یا رمان‌ها یا توهمات هدر رود.

این عمر توست که می‌گذرد... این تویی... این کتاب توست که مالک آن هستی... این همه‌ی چیزی است که داری.

آن می‌گذرد چه بخواهی چه نخواهی... و در هر ثانیه به پایانش که بسیار آسان است آن را نادیده بگیری و فراموش کنی، نزدیک‌تر می‌شوی.

پس پیش از آن که از دست برود بیندیش، توقف کن و در آنچه انجام می‌دهی، و چرا، و برای چه کسی و به کجا می‌روی تأمل کن.

و از آن پس انتخاب کن...

ما گویی: من کیستم که دیگران را نصیحت کنم!

می‌گویی: تو گناهان مرا نمی‌دانی، به حجابم نگاه کن که هنوز با لباس زنان صحابی فاصله دارد، به سنت‌هایم نگاه کن که هرگز به آن‌ها پایبند نبوده‌ام... من واقعاً شرم دارم که نصیحت کنم یا با کسی درباره‌ی دین صحبت کنم!

و می‌گویی: عزیز من... همه‌ی ما خطا کاریم، و همه‌ی ما همین‌طور خواهیم ماند، در مسیر تزکیه‌ی نفس‌هایمان حرکت می‌کنیم، تلاش می‌کنیم و پیشرفت می‌کنیم، گاهی عقب می‌رویم و از خداوند آمرزش می‌طلبیم و به سوی توبه می‌شتابیم، اما هرگز در میان بشر فرشته نخواهیم بود، و عیوب بسیاری همیشه برای ما آشکار خواهد شد.

اما اگر همه‌ی ما امر به معروف و نهی از منکر را رها کنیم، اگر نصیحت را ترک کنیم چون از نفس خود شرم داریم، اگر رهایش کنیم چون هر بار که نصیحت می‌کنیم به ما می‌گویند «به خودت پرداز!» و «خودت را اصلاح کن!»، پس چه کسی باقی می‌ماند که امر و نهی کند؟ چه کسی صدایش در میدان بلند خواهد شد؟ چه کسی سخن خواهد گفت؟ و اگر به خیر دعوت نکنیم، به چه دعوت می‌کنیم؟ و فرزندان، دختران، برادران و خواهرانمان را به چه کسی می‌سپاریم؟

بله، تلاش می‌کنیم جز با علم سخن نگوییم، تلاش می‌کنیم شیوه‌مان نیکو، حکیمانه و مناسب موقعیت، مخاطب و مقام باشد.

اما همچنین تلاش می‌کنیم هرگز دعوت به سوی پروردگاران خداوند را ترک نکنیم، فرمان خدا را رها نکنیم حتی اگر ضعیف‌تر از آن باشیم که به آنچه امر می‌کنیم یا دیگران را به آن فرا می‌خوانیم، عمل کنیم، و اگر همچنان برای پایبندی

به آن تلاش می‌کنیم، و اگر برای خودمان دشوار است، حداقل می‌گوییم این فرمان خداست، و ما خطاکارانی هستیم که با ترک آن یا ترک چیزهای دیگر خطا می‌کنیم، و همچنان هر روز تلاش می‌کنیم و کوشش می‌کنیم، ما می‌گوییم که می‌خواهیم شریعت خدا را کامل ببینیم و فرمان خدا همیشه محبوب‌ترین چیز برای ما خواهد بود.

حداقل حق را آشکار می‌کنیم، نمی‌گذاریم کلمه‌ی عدالت منقرض شود چون از خود شرم داریم، و به اهل باطل بنگر، چقدر دعوتشان به سکولاریسم و فمینیسم پرسروصداست، چگونه به شهوات، لذت و عیاشی دعوت می‌کنند، چگونه سکولاریسم و پرستش علم تجربی و سرگرمی و جشنواره‌های آواز و تولیدات «هنرمندان» و اندیشه‌ی منحرفان را با تمام توان و قدرتشان و بر هر منبر و در هر مکانی زینت می‌دهند.

آیا سزاوارتر نیست که ما شرم نکنیم از این که در برابر آن‌ها به حق فریاد بزنیم؟
 آیا سزاوارتر نیست که ما کلمه‌ی حق را با تمام توان خود در مقابل آن‌ها برافرازیم؟
 آن‌ها پنهان و آشکار مکر می‌کنند، با تمام توان تلاش می‌کنند تا کفر و انحراف مشهورترین، آشکارترین و عمومی‌ترین ویژگی جوامع ما و کلمه‌ی برتر باشد... آیا ما حق را حداقل آشکار می‌کنیم؟

از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: اگر فرد امر به معروف و نهی از منکر نکند تا هیچ عیبی در او نباشد، هیچ کس امر به معروف و نهی از منکر نخواهد کرد.
 و مالک گفت: راست گفت، چه کسی است که هیچ عیبی در او نباشد؟

درباره‌ی کانال‌ها و محتوای «عمومی» اختصاص یافته به امور خصوصی زنان ...

از پدیده‌هایی که امروزه گسترش یافته و اغلب رنگ و بوی دینی به خود می‌گیرد، اقدام دخترانی است که به تهیه و ارائه‌ی محتوای عمومی نوشتاری یا تصویری برای آموزش به زنان می‌پردازند؛ مطالبی درباره‌ی چگونگی مراقبت از بدن، پوست و مو، یا نحوه‌ی آرایش، آراستن خود برای همسر، آمادگی برای رابطه‌ی زناشویی یا آماده‌سازی امور مرتبط با زندگی مشترک یا بحث درباره‌ی جزئیات آن، و سپس انتشار آن در شبکه‌های اجتماعی تا به مخاطبان هدف یعنی زنان متأهل یا دختران در آستانه‌ی ازدواج برسد.

اگرچه درک می‌کنم که این اقدامات ممکن است از سوی برخی با نیت خیر انجام شود، و همچنین نیاز به آن و فایده‌ای که ممکن است برای برخی زنان متأهل داشته باشد را درک می‌کنم، و اساساً می‌دانم که ما در جامعه‌ای هستیم که پرسش و گفتگو درباره‌ی این امور حتی در مجالس خصوصی یا محدود را منع می‌کند و آن را عیب می‌شمارد، هرچند با هدف کسب رضایت خداوند سبحان و خوشرفتاری باشد.

با این حال، همه‌ی این‌ها گرایش به سوی دیگر افراط را توجیه نمی‌کند؛ یعنی این‌که زن خود در شبکه‌های اجتماعی حاضر شود تا سخنان آزاد و عمومی با تمام جزئیات و خصوصیات آن را درباره‌ی این موضوعات دریافت کند، موضوعاتی که معمولاً دختران از اذعان به وجود آن شرم دارند. بنابراین می‌بینیم زنی که اصل در آموزش حیا و پوشش است، در یوتیوب یا اینستاگرام صحبت می‌کند یا در فیسبوک درباره‌ی مسائل خصوصی و رفتارها و عادات مربوط به خود و همسرش می‌نویسد

و به دختران آموزش می‌دهد، و حتی آن را با تصاویر و توضیحات همراه می‌کند، در محتوایی که هر کسی روی زمین می‌تواند آن را دنبال کند.

این محتوا حتی اگر سازنده‌ی آن در ابتدا بگوید که برای زنان است و نمی‌خواهد مردان از آن مطلع شوند، در عمل همگی مردان، چه بزرگ و چه کوچک به آن دسترسی دارند.

پس عنوانی که می‌گوید «فقط برای زنان» یا «فقط برای بزرگسالان» دروازه‌ای برای وسوسه‌های شیطان است تا شخص را به کلیک روی آن لینک ترغیب کند تا ببیند چه چیزی پشت آن است زیرا شیطان هرگز از انسان ناامید نمی‌شود، و ضعف بشر (حتی در میان «متدینین») اصل است، و نفس اماره به بدی حاضر است، و این محتوای عمومی شباهتی جز به مجالس عمومی با درهای باز ندارد که هر کسی می‌تواند در آن حضور یابد و بشنود. و دقیقاً همان‌طور که یک دختر نمی‌تواند بگوید که محتوایی را فقط برای زنان آماده کرده است و در نتیجه حجابش را بردارد، همچنین نمی‌تواند ادعا کند که محتوایی را برای زنان تهیه کرده است و درباره‌ی خصوصیات خود سخن بگوید، بنابراین صحیح نیست که زنان درباره‌ی این مسائل به این شیوه‌ی کاملاً باز صحبت کنند.

با این حال، و با توجه به اهمیت صحبت درباره‌ی این موضوعات، یادگیری از آن‌ها و آگاهی‌بخشی به زنان تازه ازدواج کرده، پیشنهاد می‌کنم این کار به شکل منضبطی انجام شود که هم ارائه‌دهنده و هم گیرنده را حفظ کند، مانند برگزاری دوره‌ها یا جلسات خصوصی برای زنان در دنیای واقعی، تا آن بانو تجربه‌ی خود را همراه با توضیح و شرحی که برای مخاطبان خاصی که از قبل به شکل منظم ثبت‌نام کرده‌اند مفید است، به اشتراک بگذارد.

یا برگزاری مجالس خاص آنلاین که برای ورود به آن‌ها اجازه لازم است و دختر

در آن‌ها (به صورت صوتی) درباره‌ی برخی از موارد مرتبط با این مسائل صحبت می‌کند بدون ورود به خصوصیات و بدون صحبت از آنچه مختص خود و همسرش است. می‌توان این جلسات را به طور عمومی اعلام کرد و ثبت‌نام در آن‌ها و تأیید هویت زن را قبل از ارائه‌ی لینک حضور شرط کرد، با حفظ منع حضور برای غیر از زنان متأهل.

همچنین گروه‌های واتساپ یا کانال‌های خصوصی تلگرام وجود دارند که امکان انتشار مقالات نوشتاری را فراهم می‌کنند که دختر در آن‌ها به شکل منضبط اطلاعاتی را به اشتراک می‌گذارد که معتقد است زنان متأهل به آن نیاز دارند یا از آن بهره‌مند خواهند شد. همچنین ایده‌ی مشاوره‌های خصوصی که در آن دختر از فردی که به تجربه‌ی او اعتماد دارد درباره‌ی مسائل خاصی که نیاز به کمک دارد، می‌پرسد، به گونه‌ای که دختری که دارای دانش در مورد برخی از این پاسخ‌هاست می‌تواند بگوید که آماده‌ی ارائه‌ی مشاوره‌های خصوصی برای زنان با تعیین وقت قبلی است.

و ایده‌های دیگری که نیاز به برنامه‌ریزی و پژوهش برای شروع دارند و می‌توانند موجب خیر، تبادل تجربیات و دستیابی به هدف مورد نظر شوند، حتی در سطحی کوچک‌تر و بدون بسیاری از خطرات، به یاری خداوند.

با تأکید بر این‌که این روش‌های جایگزین نیز نیاز به احتیاط دارند که در آن‌ها تصاویر ضبط شده‌ای که دختر خود را در حال صحبت درباره‌ی این امور نشان می‌دهد، وجود نداشته باشد، و نباید حاوی کلامی باشد که جزئیات خاصی از زندگی دختر یا توصیفی از آنچه بین او و همسرش است، داشته باشد زیرا در همه‌ی این‌ها، حتی در بین دختران، نماندن حیا و تأثیری بر قلب است که می‌تواند به فساد انتظارات شنوندگان از ازدواج و ناراضی‌تی آن‌ها از همسرانشان منجر شود.

همچنین ضرورت دارد توجه شود که حضور در این مجالس یا مشارکت در این گروه‌ها فقط برای زنان متأهل مجاز باشد زیرا باز کردن این درها برای غیرمتأهلان ممکن است احساسات و غرایزی را تحریک کند که شاید در آینده‌ی نزدیک در چارچوب حلال ارضا نشوند.

از خداوند متعال توفیق و هدایت می‌خواهیم.

درباره‌ی آشپزخانه و زیبایی وقت آن...

زیبایی خاصی در زمانی که در آشپزخانه می‌گذرانم وجود دارد...

در تهیه‌ی غذا برای خانواده‌ام، با احساس نعمت آشنایی‌ام با آن‌ها، با پختن غذایی متمایز از چیزهای عادی، و با احساس این‌که در این مکان چیزی دارم که فقط من می‌دانم و واقعاً عزیزانم به آن نیاز دارند.

منی‌دانم چگونه محصولات ادبیات غربی و فیلم‌ها و سریال‌ها، حضور در آشپزخانه‌ی خانه را در ذهن بسیاری از زنان (و مردان) به توهین یا نقص مرتبط با ساعاتی از روتین روزانه‌ی خشک یا خستگی و فرسودگی، یا تمایل به کسب رضایت دیگران، یا تلاش بیش‌ازحد برای دستیابی به کمالی که در غذا می‌خواهند، تبدیل کرده‌اند! درحالی‌که واقعیت ورود به این مکان و توانایی خلاقیت ممکن در آن و تأثیرش بر زندگی روزمره‌ی اهل خانه چیزی است که نمی‌توان انکار کرد یا از آن چشم‌پوشی کرد یا به هیچ وجه آن را جایگزین کرد.

جایی برای مقایسه بین خانه‌ای که اهل آن همیشه با غذاهای سریع و آماده زندگی می‌کنند، و خانه‌ای دیگر که بوی قهوه در صبح و عطر غذا در شب و شیرینی‌ها در عید و موارد دیگری که بسته به هر خانواده متفاوت است و بخش اساسی از هویت و فرهنگ آن و خاطرات کودکش و احساسات و سلیقه‌هایشان و احساس آرامش و گرما و اطمینان و اشتیاقشان برای بازگشت به آغوش مادرشان و ورود به خانه‌ی گرم و متمایزشان پس از مدتی غیبت، در آن می‌پیچد، وجود ندارد.

مفهوم غذایی که به روح آرامش می‌دهد امری شگفت‌انگیز است، برایم جالب

بود که حتی در میان غربی‌ها هم وجود دارد که آن را “comfort food” می‌نامند، که نشان‌دهنده‌ی قدرت و تأثیر روانی آن پیش از جسمی است، و امروزه در عیدها و برخی آخر هفته‌ها آن را جشن می‌گیرند، به دلیل غیبت مادر و پدر در تمام روزهای دیگر و اکتفا به وعده‌های سریع یا از پیش آماده شده!

وعده‌ی غذایی که از آشپزخانه‌ی خانه بیرون می‌آید فقط برای پر کردن شکم‌ها یا رفع گرسنگی نیست، بلکه آغوشی گرم در هر لقمه است، احساس امنیت و عشق و محبت با تمام جزئیات که تنها کسی که از آن محروم بوده و مشتاق بخش کوچکی از تأثیر شگفت‌انگیز آن است، می‌تواند آن را درک کند.

وعده‌ی غذا با بوی خود و هویتش، خاطراتی را در ذهن کودکان می‌سازد که با امنیت خانه و آرامش آن از همان روزهای اول مرتبط است، و صرف گرم غذا که با ذکر خدا آغاز می‌شود و عشق و محبت و ایثار در آن موج می‌زند، صحنه‌ای روزانه است که به کودکان اخلاق اسلام و معانی کرم و ایثار و تواضع و صبر و قدردانی از نعمت‌ها و درک فضل خدا و کرم و رحمت وی را می‌آموزد.

این درس و درس‌های بسیار دیگری را بدون موعظه یا فلسفه‌بافی به آن‌ها می‌آموزد.

نمی‌گوییم که هر دختری باید آشپزی را دوست داشته باشد یا از آن لذت ببرد، و نمی‌گوییم که حضور در آشپزخانه امری زنانه است که مردان نمی‌توانند در آن مشارکت کنند و در آن مهارت یابند، اما ابتدا به کسانی که آن را توهین‌آمیز می‌دانند پاسخ می‌دهم، و سپس عظمت نقش و تأثیر آن را به عنوان زنان و در افراد اطرافمان توضیح می‌دهم.

زن دوست دارد مراقب خانه و خانواده‌اش باشد، دوست دارد نقش فطری خود

را در خود و در روح آن‌ها احساس کند، دوست دارد زیبایی بیافریند و محبت و آرامش را به کسانی که دوستشان دارد، تقدیم کند.

پس چرا برخی تمام این معانی را مخدوش می‌کنند و دختران و خانواده‌های ما را از آن محروم می‌سازند، با هدف گسترش دشمنی و نفرت میان اعضای یک خانه، تا اعتقاد پیدا کنند که یکی از نقش‌های اساسی آن‌ها حقیر است درحالی‌که دیگری با ارزش و مهم است؟!!

و چه کسی از تأثیر این ویرانی بر خانه‌ها، افراد و جوامع سود می‌برد؟

مادری و مادران

هجده مقاله از یک مادر به یک مادر دیگر، درباره‌ی مادری و شیفتگی آن، درباره‌ی حقیقت این نعمت بزرگ و لذت آن، درباره‌ی سفر شیرین و طولانی‌اش بین درد و لذت‌هایش، درباره‌ی معنای این‌که ما مادر هستیم، درباره‌ی شکوه و ضعف و قدرت ما، و درباره‌ی یافتن پاسخ‌های خود...

یعنی تو فقط یک مادر هستی و نه بیشتر؟

• آیا واقعاً می‌گویی که در زندگی چیزی انجام نمی‌دهی جز این که محقق دانشگاه هاروارد باشی؟

• چطور می‌توانی از زندگی‌ات لذت ببری درحالی‌که فقط یک پروفیسور در کمبریج هستی؟

• خوب، جدا از این که یکی از بهترین فیزیكدانان جهان هستی، قصد داری با زندگی‌ات چکار کنی؟

آیا از این عبارات متعجب شدی؟ آیا احساس می‌کنی گوینده از سیاره‌ای دیگر آمده است؟

همه‌ی مشاغل «با ارزش» در این عبارات را با کلمه‌ی «مادر» جایگزین کن و سپس تأمل کن... و به یاد بیاور چند بار آن را در زندگی روزمره شنیده‌ای؟!

مادر در اسلام کسی است که بهشت زیر پای اوست، و اولی‌ترین کسی است که بیشترین حق را در خوشرفتاری با وی دارد، و کسی است که فرزند نمی‌تواند حقش را ادا کند هر چقدر هم تلاش کند، و کسی است که نیکی به او بر جهاد در راه خدا برتری دارد... و همه‌ی این فضایل برای پیشگامان فضا، مخترعان، دانشمندان یا برندگان نوبل یا دیگران نیست...

مادر تنها کسی است که هیچ کس دیگری نمی‌تواند نقش عظیم او را پر کند. تنها اوست که خداوند به او شایستگی جسمی، روانی و فطری را داده تا فرزندانش را تربیت کند و از آن‌ها مراقبت نماید و محیطی امن و پایدار برای آن‌ها فراهم

کند تا افرادی سالم در جامعه باشند و در امت خود تأثیرگذار و تغییرساز باشند...
 ما تا چه حد از دین خود دور شده و مفاهیم آن را با چیز دیگری جایگزین کرده‌ایم که حقوق مادری و تربیت فرزندان و مراقبت از آن‌ها را کم‌ارزش کرده‌ایم تا جایی که به آن‌ها گفته می‌شود «فقط یک مادر است و نه بیشتر»، و کسی هم به آن اعتراض نمی‌کند؟!

تا چه حد نظام مادی‌گرایی بر زندگی ما مسلط شده تا جایی که مادری که انتخاب کرده در خانه‌اش با فرزندانش بماند، احساس شرمندگی می‌کند اگر از او پرسیده شود «در زندگی چکار می‌کنی؟»!

تا چه حد نگاه ما به زندگی تغییر کرده تا جایی که بسیاری از دختران و پسران را از کودکی قانع کرده‌ایم که خودشکوفایی بدون شک به کار بیرون از خانه و رضایت جامعه از آن‌ها وابسته است؟!

تا چه حد دنیا در چشمان ما بزرگ شده و وجود آخرت را پشت گوش انداخته‌ایم تا جایی که معیار ما برای آنچه «ارزشمند» یا «پرستیژی» است، بر اساس حقوقی است که در آخر ماه دریافت می‌کند، صرف نظر از آنچه وحی دربارهی فضیلت و اولویت آخرت می‌گوید؟!

خودت را دست کم نگیر...

خواهر مسلمانم، خواهرم که همسر، مادر و مربی هستی...

آن‌ها سعی خواهند کرد تو را قانع کنند که «بیکار»، «غیرمولد» و «سربار» هستی، و کلمه‌ی «فقط» را پس از هر توصیفی که از تو می‌کنند خواهند گذاشت، تنها به این دلیل که کسب درآمد نمی‌کنی، به چرخه‌ی اقتصاد کمک نمی‌کنی، یا به ارقامی که زندگی‌شان را با آن می‌سنجند و می‌خواهند زندگی تو را هم با آن بسنجند، اضافه نمی‌کنی.

اما این پیامی برای توست... کوچک‌ترین کاری را که انجام می‌دهی کم‌ارزش نشمار. این‌که تو محل سکنا و آرامش برای مردی هستی که از سختی زندگی با دیدار تو آسوده می‌شود، کاری عظیم است که فقط عده‌ی کمی قادر به انجام آن هستند. قیام تو به نقشت به عنوان همسری که به خودت و شوهرت اهمیت می‌دهی، این دنیای امن را درون دیوارهای خانه‌ات می‌سازی، به همسرت عشق می‌ورزی و او را یاری می‌کنی، او را می‌فهمی و ضعفش را می‌پوشانی... همه‌ی این‌ها اموری هستند که تاثیری بی‌همتا داشته و دارند.

عشق تو به فرزندان و استقبال از آن‌ها با آغوش گرم و گوش شنوا و دست مهربان...

احساس تو به اهل خانه‌ات و آگاهی‌ات از نیازها، دوستان و نقاط قوت و ضعف آن‌ها و توانایی‌ات در ارائه‌ی نصیحت و کمک به آن‌ها...

بازی کردن تو با کودکان، ابراز عشق به آن‌ها، پیگیری‌شان، شناخت نیازهای تربیتی‌شان و آنچه برایشان مناسب است، دانش تو در مورد توانایی‌ات به عنوان

یک مادر و مربی، رضایت تو از نقشی که خدا به تو داده و خلاقیت تو در مادری و مدیریت روزت و سرمایه‌گذاری وقت...

همه‌ی این‌ها کارهایی دقیق و پیچیده با تاثیرات عظیمی هستند که نمی‌توان آن‌ها را کم‌ارزش جلوه داد، هیچ کس نمی‌تواند جایگاه تو را در آن‌ها بگیرد...

احساسات غنی‌ام را هنگام دیدار مادرم به یاد می‌آورم، در کودکی هر بار که از مدرسه به خانه برمی‌گشتم، حضور او در آن‌جا، لبخندش با دیدن من، سوال‌هایش درباره‌ی من، آشنایی‌اش با نام دوستان و معلمانم و برنامه‌ی روزانه‌ام، و آرامش و اطمینان من با دیدار و در آغوش گرفتن او و گفتن آنچه که برای من اتفاق افتاده بود... این‌ها چیزهایی بودند که کلمات برای توصیف زیبایی و تاثیرشان در روح من کافی نیستند.

پس آنچه را هر روز در روح خانواده‌ات می‌کاری کم‌ارزش نشمار... تاثیر عظیم خود را بر آن‌ها کم ندان، تنها به این دلیل که تو استوار در جای خود، آرام، مطمئن، و به آنچه بر تو واجب است پایبندی...

از تو خواسته نشده که زنی خارق‌العاده باشی، و نباید خود را مجبور کنی برای دستیابی به معیارهای اجتماعی غیرممکن یا تصاویر هالیوودی یا توهّمات اینستاگرام در ظاهر، شغل، نظم، تربیت، آشپزی و غیره.

کافی است که خودت باشی، با تمام زنانگی‌ات و رضایت و سادگی‌ات... دختر، خواهر، همسر و مادری که از خدا می‌ترسی و تلاش می‌کنی او را در خودت و همسر و فرزندان خشنود سازی...

کافی است که محل سکنا و آرامش برای خانواده‌ات باشی... و به خدا سوگند که این کاری عظیم است که واقعیت امت با آن تغییر می‌یابد...

آیا نمانی خواهی شمعی باشی که می‌سوزد تا به دیگران روشنایی بخشد!

اغلب واکنش‌های سردی هنگام صحبت از ارزش مادری و ستایش مادر و اختصاص وقت برای تربیت فرزندان دریافت می‌کنیم. برخی این را رد می‌کنند تا شخصیتشان در خانه ذوب نشود، و برخی دیگر می‌گویند نمی‌خواهند دانش خود را به تربیت کودکان محدود کنند، و دیگر واکنش‌هایی که در مجموع نشان می‌دهد نقص آشکاری در تصور بسیاری از مردم درباره‌ی مادری و نقش مادر در تربیت فرزندانش، ادای حق همسر و مدیریت خانه‌اش به طور کلی وجود دارد.

آیا منظور از ستایش مادری، دعوت به این است که زن باید شمعی باشد که می‌سوزد تا به دیگران روشنایی بخشد؟

تصورات اشتباه...

متأسفانه، بسیاری از خوانندگان وقتی سخنی درباره‌ی مادری می‌بینند، بلافاصله انبوهی از تصاویر رسانه‌ای مادر «سنتی» به ذهنشان می‌آید که معمولاً در لباسی کهنه با موهای ژولیده است، پشت سر یک کودک می‌دود و بر سر دیگری فریاد می‌زند، تمام روز خسته است، فقط چند ساعت می‌خوابد، و بیشترین دغدغه‌اش لباس‌های فرزندانش و آنچه شکم‌شان را سیر می‌کند است!

این تصویر کلیشه‌ای از خانم خانه‌داری است که از تربیت فقط تأمین نیازهای اولیه‌ی زندگی فرزندانش از غذا، دارو، خواب و نظافت را می‌شناسد و از زندگی فقط وظیفه‌اش در قبال خانواده‌اش را می‌داند، و این وظیفه را نیز تنها به صورت فهرستی طولانی از کارهای خسته‌کننده‌ی مادی می‌بیند. وقت اضافی خود را نیز

فقط با تزئین خانه، گشت و گذار در فروشگاه‌ها و صحبت با همسایگان و دوستان می‌گذرانند که معمولاً غیبت از همسر یا سخن‌چینی میان دیگر زنان می‌باشد!

علاوه بر این، فرهنگ عامیانه در میان زنان ایده‌ی تجلیل از «فداکاری قهرمانانه» را پرورش داده که با نقش مادر «فداکار» گره خورده است. مادری که بیشتر به مرتب کردن خانه اهمیت می‌دهد تا خشوع در نماز، آن که تمام هنرهای آشپزی و تهیه‌ی غذاها را می‌داند اما به کسب علم واجب اهمیت نمی‌دهد، و به پاسخگویی به شبهات و سؤالات درونی‌اش درباره‌ی وجود و هویتش توجهی ندارد. جامعه او را «مادر نمونه» می‌داند زیرا فرزندانی تربیت شده و مؤدب دارد، درحالی‌که خود او بی‌خبر از دلیلی است که سبب می‌شود خودش را در راه رسیدن به آن تصویر نمونه‌ای که در ذهن دارد نابود کند ...

ابتدا باید توقف کنیم و بگوییم که این تصاویر کاملاً به دور از آنچه است که آفریدگارمان تبارک و تعالی می‌خواهد، و باید آن را با تمام فریب و آمیختگی حق و باطلی که در آن‌هاست، کنار بگذاریم و فکر و تصورمان را از آن‌ها در مورد مادری پاک کنیم. سپس فهمی از وظایف تربیتی و نقش مادر که خداوند او را شایسته‌ترین مردم برای معاشرت نیکو قرار داده، آن‌گونه که در کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده، بنا کنیم زیرا اگر ما جهان را با اراده‌ی خود نیافریده‌ایم و خودمان را خلق نکرده‌ایم و زمان و مکان تولدمان را انتخاب نکرده‌ایم، عقل حکم می‌کند که وظایف وجودی خود را از آفریدگار هستی تبارک و تعالی دریافت کنیم تا هنگام بازگشت به سوی او و پرسش از عمر و جسمی که در آن صرف کرده‌ایم، پاسخ‌های درست داشته باشیم.

دو گام به عقب...

باید در سخن از نقش مادر به یاد آوریم که او پیش از آن‌که مادر یا همسر باشد، بنده‌ی خداست. او نفسی انسانی است که خداوند در این هستی برای آزمایش قرار داده، همان‌طور که فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملک: ۲] «آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است».

او با همه‌ی بشر در این مشترک است که باید به خدا ایمان آورد، به سوی او روی کند و تا زنده است نیکی‌ها را بیفزاید. همچنین در اصول این آزمایش با آن‌ها مشترک است، در این‌که تزکیه‌ی نفس به او مرتبط است تا بتواند آنچه را خالقش به او دستور داده انجام دهد، از خشم او بترسد و امیدوار به رضایت و محبت او باشد. فرزندان و همسر در این میان از فرعیات هستند، آن‌ها راهی برای اطاعت خدا و نزدیکی به او با هر کلمه، نگاه و لحظه‌ای هستند که از خود به آن‌ها تقدیم می‌کند، مانند مردی که به مادر بیمارش خدمت می‌کند به عنوان بخشی از عبادت و برای تقرب به پروردگار سبحان.

مشکل در موضوع مادری - همان‌طور که من می‌بینم - زمانی آغاز شد که ما از حضور غیب در کارهای روزمره غافل شدیم و یاد مرگ و آخرت از زندگی روزمره مان محو شد. توجه مردم به منافع مادی و فوری از هر رفتاری محدود شد، درحالی‌که تربیت فرزندان و خود مادری شامل بسیاری از اموری است که با ثمرات معنوی و روانی و پاداش الهی همراه است، و با وجود ثمرات دنیوی، این ثمرات ممکن است به تأخیر بیفتند یا آن‌گونه که مادر انتظار دارد برای او محقق نشوند.^(۱)

(۱) تربیت صالح معمولاً حتی وقتی فرزندان راه شر را انتخاب می‌کنند (حتی با بهترین تربیت ممکن) ثمره می‌دهد

این وضعیت بسیاری از کارهایی است که مسلمان در راه خدا انجام می‌دهد، ابتدا با نیت خالص و با در نظر داشتن پاداش الهی، سپس نفس را به انجام آن عادت می‌دهد. به همین دلیل حضور غیب در زندگی روزمره‌ی مسلمان برای استقامت و تداوم او بر رضایت پروردگارش اساسی است. سبحان‌الله که صفات رستگاران هدایت‌یافته را در سوره‌ی بقره با ایمان به غیب آغاز کرد و با یقین به آخرت پایان داد که بر اساس آن‌ها اولویت‌های فرد و سپس فعالیت‌های روزانه‌اش تعیین می‌شوند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾﴾ [البقرة: ۲-۵]

«این است کتابی که هیچ تردیدی در آن نیست و مایه‌ی هدایت تقوایندگان است (۲) همان کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند (۳) و آنان که به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند (۴) آنان بر طریق هدایتی از پروردگارش هستند و آنان همان رستگارانند (۵)».

علاوه بر این، گسترش تفکر خلط بین عدالت و برابری و تلقی آن‌ها به عنوان یک چیز، باعث شده برخی مادری را که در خانه با کودکانش می‌ماند و از آن‌ها مراقبت می‌کند و تربیتشان می‌کند، درحالی‌که شوهرش برای تأمین نیازهای مادی زندگی‌شان کار می‌کند، مظلوم و تحت ستم ببینند. این تفکر باعث شده برخی چنین مادری را در این وضعیت مظلوم و مقهور ببینند که خود را محقق نمی‌کند و مالک آزادی خود نیست، درحالی‌که مرد در این معادله «قوی» و «توانمند»

است زیرا به منابع مالی مستقیم دسترسی دارد و کاری انجام می‌دهد که به دلیل بزرگنمایی دنیا و عدم یادآوری آخرت، «پرستیژتر» شده است!

و حقیقت این است که مادر بیشتر از هر کس دیگری مسئول تربیت و مراقبت از کودکان است، اما این به معنای ظلم به او یا کاستن از جایگاه‌اش یا رها کردن او برای انجام یک کار کم‌ارزش‌تر نیست، بلکه توزیع نقش‌ها بر اساس آفرینش الهی و تفاوت‌های ما در فطرت، جسم، روان و احساسات است.

اگر دنیا آن‌طور که طرفداران برابری می‌خواهند پیش می‌رفت و زن و مرد به طور کامل نقش‌های یکسانی را انجام می‌دادند، خانواده‌ها از هم می‌پاشیدند، تربیت فرزندان ضایع می‌شد و کودکان هیچ آغوشی برای پذیرفتنشان هنگام خستگی و کسی برای پاسخگویی به سؤالاتشان نمی‌یافتند. مادران هم مانند زنان غربی که مشاغل مختلف بر آن‌ها تحمیل می‌شود - صرف‌نظر از بارداری، شیردهی و دیگر تغییرات - گریه می‌کردند! سبحان‌الله که از نتیجه‌ی توزیع نقش‌ها بین والدین، سهم مادر از نیکی را سه برابر پدر قرار داد، و این به دلیل عظمت آنچه مادر مؤمن به فرزندانش تقدیم می‌کند و تلاشش برای کسب رضایت خدا در مورد آن‌هاست.

همچنین باید شفاف‌سازی کنیم که مادری به وظایف ساده‌ی مادی محدود نمی‌شود و هرگز نمی‌توان آن را کم‌اهمیت یا کم‌تأثیر توصیف کرد، بلکه وظیفه‌ای پیچیده است که به تعادل، دقت و نظم نیاز دارد. این شامل ادای حق نفس در تزکیه، آموزش و درک هویت و هدف آن و تفریح برای آن است تا بتواند از پروردگارش اطاعت کند و الگویی شاد و آرام برای فرزندانش باشد و از احساسات و فیض خود به آن‌ها بدهد، نه این‌که به شکلی بیمارگونه به آن‌ها وابسته شود

و خسته گردد. دکتر ایاد قنیبی در ویدئوی معروف «تربیت چیست؟»^(۱) سی رکن تربیتی را ذکر کرده که بیش از بیست هزار دنبال‌کننده در نظرسنجی منتشر شده برای آن‌ها، اهمیت آن را تأیید کرده‌اند. او توضیح داده که تربیت به معنای پرورش انسانی است که برای تحقق بندگی به مفهوم جامع آن برای صلاح دنیا و آخرت تلاش می‌کند.

نقش مادر همچنين شامل ادای حق همسر است که خداوند آرامش، محبت و رحمت را در پیوند با او قرار داده که از نشانه‌های وی تبارک و تعالی در دنیاست. این‌ها سه جنبه‌ای هستند که باید مادری را از طریق آن‌ها ببینیم، و هر سه در مفهوم عبادت خداوند تعالی و موفقیت در آزمونی که در آن قرار داده شده‌ایم خلاصه می‌شوند. این تطبیق سخن سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آن را تأیید کرد: «همانا پروردگارت بر تو حقی دارد، و نفست بر تو حقی دارد، و خانواده‌ات بر تو حقی دارد، پس به هر صاحب حقی حقش را بده». (روایت بخاری)

پس چه باید کرد؟

پس از آن‌که تأیید کردیم نگاه اجتماعی اشتباهی نسبت به مادری و تعامل با الزامات و مفهومش وجود دارد، و این‌که رسوبات و موانع زیادی در ذهن درباره‌ی این موضوع هست، ما - مادران - خودمان را در برابر دو انتخاب می‌بینیم: اول این‌که نقش قربانی را بازی کنیم، بهانه بتراشیم و عمر را در نکوهش زمان بدی که در آن متولد شده‌ایم بگذرانیم، و سپس روز قیامت بیایم درحالی‌که فرصت منحصر به فرد خود برای نجات ابدی را از دست داده‌ایم - پناه بر خدا! - یا این‌که

(۱) دکتر ایاد قنیبی: تربیت چیست؟ <https://youtu.be/bxrHXsPw۹O۴> si=AcdRboIQKw۶gz۳hA?

به انتخاب دوم روی آوریم، جایی که می‌توانیم توقف کنیم و فکر کنیم که مرگ هر لحظه ممکن است فرا رسد، و این که ما روز قیامت به تنهایی خواهیم آمد و هیچ کس نمی‌تواند ما را به خاطر اعمالمان سرزنش کند و نمی‌توانیم اشتباهاتمان را به گردن دیگران بیندازیم. پس درک می‌کنیم که ما افرادی از این جامعه هستیم که توانایی تزکیه‌ی خود و تربیت نسلی آزاد از جاهلیت جامعه و رسانه‌هایی که در معرض آن بوده‌ایم، داریم.

و نباید فراموش کنیم که نقش مادری بخشی از مسئولیت مراقبت از خانه و اجرای برنامه‌ی حرکت آن است که مادر و پدر بدون شک در آن مشترک هستند. پس لازم است مرد عظمت مسئولیتی را که خداوند به او سپرده بداند و علمی را که برای جهل به آن عذری نیست، در ارتباط با تربیت فرزندان در واقعیت، فرا گیرد. او باید نیاز همسرش به حمایت و قدردانی در برابر جریان‌های مادی‌گرایی، فمینیستی و شبهات که آرامش او را تهدید می‌کند، درک کند. مرد پیش از زن نگهبان خانه است، و این‌جاست که نیاز زن به سرپرستی و حمایت و ولایت او آشکار می‌شود تا بتواند بر هدف ثابت خود که کسب رضایت خدا و بهشت است، تمرکز کند.

یک روز عادی بود...

آن را کمی قبل از سپیده‌دم آغاز کردم و تا پایانش، انرژی‌ام تمام شده بود و آماده‌ی خواب به تختم رفتم.

دنیای علمی و سکولار فریب‌خورده‌ی امروز و هر روز دیگر من خواهد گفت که من غیرمولد، بیکار، محقق‌نشده و بیچاره هستم زیرا با مدارکم کار نمی‌کنم و رزومه‌ی کاری خود را با دستاوردها پر نمی‌کنم و کاری که به نظر آن‌ها ارزشمند باشد یا سود شرکت‌ها یا مؤسساتشان را افزایش دهد، انجام نمی‌دهم.

سازمان ملل متحد آمار بیکاران را خواهد گرفت و من یکی از آن‌ها خواهم بود، آن‌ها از حقوق زنان صحبت خواهند کرد و من در میان کسانی خواهم بود که خواستار «استقلال» یا «توانمندسازی» آن‌ها هستند. آن‌ها نقش‌های جنسیتی کلیشه‌ای را ذکر خواهند کرد و من نمونه‌ی عالی «قربانیان» خواهم بود. در هر محفل و مقامی تأکید خواهند کرد که من و امثال من از زنان منتظر آزادی آن‌ها و رسیدن به جایی هستیم که زنانشان رسیده‌اند. در تصویر ما به عنوان «ستم‌دیدگان»، چیزی برای پر کردن روزمان نمی‌یابیم جز آنچه آن‌ها «حسرت» بر خود و سفر در توهمات که همچنان برای ما ترسیم می‌کنند، می‌نامند!

اما اگر می‌دانستند چقدر این‌جا احساس می‌کنم به لطف روزی خداوندم توانمند، واقعاً قوی و بسیار مولد هستم، و در حقیقت امروز به تنهایی موفقیت‌های زیادی کسب کرده‌ام...

امروز فرزندانم را که از خواب بیدار شدند با لبخند و ذکر خدا از آن‌ها پیشوازی کردم...

امروز دخترم را که دو ساله است متقاعد کردم برای اولین بار تخم مرغ بخورد...^(۱)
 امروز توانستم به خودم کمی استراحت بدهم، اگرچه فقط کمی خودم تنهایی
 نشستم...

امروز خودم را کنترل کردم و چندین بار از خشم جلوگیری کردم...
 امروز به سخنرانی‌ای درباره‌ی علمی که به من و دیگران فایده می‌رساند گوش
 دادم...

امروز برای همسرم یک فنجان چای آماده کردم، همان‌طور که طبق معمول
 هنگام انجام برخی از وظایف کاری‌اش دوست دارد...

امروز با فرزندان کوچکم بازی کردم تا صدای خنده‌هایشان بلند شد...
 امروز نمازهای ظهر و عصر را سر وقت خواندم...

امروز غذای سالمی برای خودم و خانواده‌ام تهیه کردم...
 امروز بر ورد روزانه‌ی حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم مداومت داشتم...
 امروز تلاش کردم ذهن فرزندانم را از ورودی‌های مضر صفحه‌های نمایش که
 بسیاری از کودکان را احاطه کرده، محافظت کنم.

و امروز اتفاقات بسیاری برایم افتاد که فقط می‌توانم خدا را برای فضل و
 کرمش بر من در آسان کردن آن برایم و عطای توانایی انجام آن به من، سپاس
 گویم، حتی اگر کسی آن را نشنیده باشد و مخلوقی خارج از خانه‌ام به آن اهمیت
 ندهد.

(۱) و به این موضوع اهمیت می‌دهم چون یک متخصص تغذیه هستم، برایم مهم نیست که حقوقی برای متقاعد کردن دیگران به غذای سالم دریافت کنم، درحالی‌که از سلامت دخترم و غذای او غفلت ورزم.

به همین دلیل به هر مادر و هر مربی، به هر مجاهدی که استوار بر مرزهای خود در میان فتنه‌های اطرافش ایستاده می‌گوییم:

اگر امروز گذشت و به آنچه بر تو واجب بود عمل کردی، خدا را سپاس بگو و عظمت نعمت‌هایش را بر خود و در وجودت احساس کن. اهمیت نده به آنچه دوست دانشگاهی‌ات درباره‌ی تو خواهد گفت، اهمیت نده به این‌که فلانی «فاشیست» به کجا رسیده یا دیگری که همان مدرک را گرفته یا در آن سمت استخدام شده یا عکس‌هایش در آن محفل منتشر شده است.

از احساس خجالت که ممکن است هنگام پرسش درباره‌ی کارت به تو راه یابد، بپرهیز. بی‌درنگ پاسخ بده که تو به لقب یا شغل یا حقوق آخر ماه یا لباس رسمی یا وظایفی که مدیر بر تو تحمیل می‌کند تا مولد، موفق و خودشکوفای باشی، نیاز نداری. پاسخش را بده که تو انسان‌ساز هستی، فرزندان را آماده می‌کنی تا مؤمنانی شاد در میان طوفان مادی‌گرایی و فساد جاری باشند، پاسخش را مستقیماً بده که جایگاه تو همان‌جایی است که پروردگارت که تو را برای نقشت برگزیده، قرار داده است.

تو مادر، همسر، دختر و خواهری، و پیش از همه‌ی این‌ها بنده‌ی خدایی. هر آنچه با آن خدا را عبادت می‌کنی دستاورد است، هر آنچه با آن بر مرزهایت می‌ایستی دستاورد است، و هر نهالی که در روح این فرزندان می‌کاری نیز دستاوردی بزرگ است.

می‌دانم که کار همیشه آسان نیست، می‌دانم روزهایی هست که به کسی نیاز داری که ارزش کارت را به تو یادآوری کند، به این‌که تو کم نیستی حتی اگر کسی تو را نبیند و حتی اگر نتوانی به هیچ یک از موفقیت‌هایت در برابر آن‌ها افتخار کنی، اما تو این‌جا لحظه به لحظه، دقیقه به دقیقه، و کلمه به کلمه و تماس

به تماس، جهان را تغییر می‌دهی. پس استوار باش، از خدا یاری بجوی، خودت و توانایی‌هایت را کم نشمار و با تفرقه‌های راه خود را مشغول نکن.

میان دو کالسکه ...

کالسکه‌ی کودک شیرخواره‌ام را به جلو می‌رانم، از مقابلم زنی می‌گذرد که
صندلی چرخدار مادر سالخورده‌اش را هل می‌دهد.

چرخ‌ها با هم برخورد می‌کنند...

میان ناتوانی کودکی در این جا و ناتوانی کهنسالی در آن جا... کودکی که مادرش
از او مراقبت می‌کند و مادری که دخترش از او مراقبت می‌کند...

این است زندگی دنیا... این عمر ماست هر چقدر هم که زندگی کنیم و هر که
هم باشیم و هر چقدر هم آرزوها و رؤیاهایمان طولانی و بزرگ باشد...

ایستگاهی کوتاه که بیشتر مردم آن را در سرگرمی، بازی و بیهودگی می‌گذرانند،
گویی در آن جاودانه‌اند. مسافتی کوتاه که هر روز به پایان آن نزدیک‌تر می‌شوند
درحالی‌که خیر را در بهره‌مند نشدن از آن و توشه نگرفتن برای زندگی ابدی آینده
می‌پندارند.

پس از این لحظات بهره‌مند شو و برای آینده توشه بگیر، و به حجم این دنیا
در برابر آخرت بنگر... تو بنده‌ی خدایی و بیهوده آفریده نشده‌ای...

مادری و بحران احساس دستاورد

مادران اغلب از مشکل احساس عدم رضایت از خود رنج می‌برند؛ به دلیل آنچه «کمبود دستاورد» در زندگی روزمره می‌نامند. علی‌رغم این که یکی از آن‌ها عشقی سرشار به فرزندانش می‌بخشد و خدا را شکر می‌کند که می‌تواند به آن‌ها اهمیت دهد و از مراقبت از آن‌ها لذت ببرد، اما در پایان روز به این سؤال می‌رسد: من چه کردم؟ احساس می‌کند که کاملاً وقف خانه، فرزندان و همسرش شده، در محور آن‌ها می‌گردد، برای آن‌ها کار می‌کند و هیچ چیزی برای خودش محقق نمی‌کند. نه از خود راضی است و نه در میان بار سنگین مسئولیت‌های روزانه‌ای که بر دوش می‌کشد، آسوده است.

می‌گوید: «من بعد از دو سال مادر بودن، نه مدرکی کسب کرده‌ام، نه شغلی دارم و نه چیزی در دنیای خود تغییر داده‌ام. گویی همه‌ی دنیا به پیش می‌رود و پیشرفت می‌کند، و من این‌جا در جای خود متوقف شده‌ام، چاره چیست؟»

به دلیل اهمیت این سؤال و تکرار آن، تصمیم گرفتم این مقاله را برای پاسخ به آن از تجربه‌ی شخصی، بررسی تجارب دیگران و مطالعاتی در واقعیت عملی مادران اختصاص دهم.

اما ابتدا می‌خواهم خود و دیگر مادران را یادآوری کنم به ضرورت شکرگزاری از خداوند برای این که این فرزندان را به ما بخشیده و محبت و دلسوزی به آن‌ها و اهتمام به مصلحتشان را در قلب‌های ما نهاده است. این نعمت بزرگی است که بسیاری از آن محروم شده‌اند و بسیاری نیز قدر آن را ندانسته‌اند، به ویژه که ما در دنیایی مادی زندگی می‌کنیم که ارزش چیزها را تنها با پول، منفعت آنی

و دستاوردهای دنیوی پی‌درپی می‌سنجد، و در آن معانی بخشش مخلصانه برای خدا، لذت بردن از آن و سازگاری آن با لطافت درون ما و نیازهایمان را تقریباً گم کرده‌ایم. در این‌جا سخن همسر فرعون را به یاد می‌آورم هنگامی که کودک (موسی) را دید و فطرت سالمش برای او رقت یافت: ﴿قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾ [القصص: ۹] «روشنی چشم من و توست، او را نکشید، شاید به ما سود رساند یا او را به فرزندی بگیریم».

و سخن رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را هنگامی که فیض احساسش را به نوه‌اش توصیف می‌کرد: «همانا حسن و حسین دو ریحان من از دنیا هستند».
(روایت بخاری)

و تنها خداست که شایسته‌ی سپاس، منت و فضل است.

دستاورد چیست؟

در ابتدای بحث باید مفهوم دستاوردی را که هر مسلمان به دنبال آن است، صرف‌نظر از نقش و جایگاه خلافتش در دنیا، روشن کنیم. مؤمن به دنبال دستاورد به معنای مجرد آن نیست، بلکه به دنبال دستاوردی است که هر روز او را به پروردگارش نزدیک‌تر کند، ایمانش را افزون سازد و منزلتش را نزد او بالا ببرد. پس خدا را بر موفقیت شکر می‌گوید اگر در این راه گامی برداشته، و در صورت کوتاهی به جبران نقص خود می‌شتابد، و همواره خود را مراقبت می‌کند. ابودرداء رضی‌الله‌عنه گفت: «از فهم بنده است که بداند آیا بر ایمان خود می‌افزاید یا می‌کاهد».^(۱) و این در پرتو آگاهی از توانایی‌ها و مسئولیت‌های فردی و اولویت‌ها و وظایف متناسب با آنهاست. از بندگی و تسلیم و فرمانبرداری خدا تا حرکت

(۱) ابن تیمیة رحمه‌الله. کتاب الإیمان. ص ۲۱۱.

به سوی رضا و بهشت او به عنوان بزرگ‌ترین هدفی که باید تمام اهداف کوچک دیگر به او نزدیک شود.

پس مؤمنی که موفقیت‌ها و دستاوردهایش را با معیارهای روشن وحی می‌سنجد، نیاز به دستاورد را برآورده خواهد یافت اگر حداقل واجبات را از انجام فرایض و اجتناب از محرّمات و غنیمت شمردن وقت در روز و شبش به جا آورد. پدر خود را موفق خواهد دید اگر قصه‌ای آرام‌بخش برای فرزندش بگوید، و کارمند احساس موفقیت خواهد کرد اگر در طول روز با وسوسه‌ی رشوه مبارزه کند، و زن آگاه خود را شایسته‌ی قدردانی خواهد دانست اگر بتواند در یک جلسه با دوستان، زبان خود را از غیبت نگه دارد. و این‌ها هیچ ارتباطی با عنوان شغلی، نظر انسانی، یا وجود یا عدم پاداش مالی برای کار ندارد.

این موضوع به طور طبیعی بر زنی که نقش مادری را ایفا می‌کند نیز صدق می‌کند، زیرا هر کار نیکی که با قلب یا اعضایش انجام می‌دهد، نسبت به خالق، خود، همسر و فرزندانش، ابتدا برای خودش انجام می‌دهد و در باب افزایش خیر و پر کردن میزان حسناتش قرار می‌گیرد، اگر نیتش را برای خدا خالص کند و به شیوه‌ای که خدای سبحان راضی است عمل نماید. بدین ترتیب، کار او با فرزندانش بخشی از دستاورد روزانه‌اش و راهی به سوی اجر و رفعت او به اذن خداست، و از هر لحظه با آن‌ها لذت می‌برد درحالی‌که می‌داند این موفقیتی است که برای آخرتش ذخیره می‌کند، و در دنیایش آرامش، طمأنینه در خانه‌اش، محبت، رحمت، صلاح و نیکی و آسودگی روانی را در فرزندانش درو می‌کند. هیچ مانعی برای تحقق خود و آرزوهایی که کسانی که چیزی از او نمی‌دانند برایش تعیین کرده‌اند، ندارد.

تنظیم اولویت‌ها، فراخی برای نفس

پس از تعریف دستاورد، باید بین اعتراف به وجود مشکل چرخیدن در مدار فرزندان که بسیاری از مادران با آن مواجه هستند، و پذیرش هر راه‌حل مشهوری برای درمان آن، تمایز قائل شویم. درعین حال که مادر نباید خصوصیت خود را از دست بدهد و احساس کند که متعلق به فرزندان است و حق خود را نادیده گرفته است - همان‌طور که در مقاله‌ی قبلی توضیح دادم^(۱)، پس راه‌حل‌های آماده‌ی جهانی لزوماً آنچه مادر به آن نیاز دارد، نیست.

زنی که از عدم وجود حق خود رنج می‌برد، اگر بیرون رفتن برای کار یا تحصیل مدرک دانشگاهی که دیگران برایش انتخاب کرده‌اند به او تحمیل شود، از آن پیروی نخواهد کرد، بلکه این باری اضافی بر دوش او خواهد بود که نیازی به تحمل آن ندارد و در واقع از آن بهره‌مند نمی‌شود، به ویژه که ما درباره‌ی زنی صحبت می‌کنیم که برای پاسخ به مشکلی خاص به این امور روی می‌آورد، نه به دلیل نیاز واقعی که دارد. موضوع مدرک و کار باید به مقیاس اولویت‌ها بازگردد، و مشخصاً به سؤالات متعدد مانند: چه چیزی؟ چرا؟ و چگونه؟

ما نمی‌خواهیم برای این امور تلاش کنیم تا رضایت مردم را به دست آوریم یا در رقابت با آن‌ها غرق شویم، زیرا این خستگی و هلاکت نفس را افزایش می‌دهد، و نمی‌خواهیم آن را رها کنیم تا قدرت و تفرد خود را برای آن‌ها نیز ثابت کنیم. پس به معیار بازمی‌گردیم، جایی که مادر با صداقت از خود می‌پرسد: وظیفه‌ی من در این‌جا و این لحظه چیست؟ چه دانشی نیاز دارم که کسب کنم؟ چه مهارت‌هایی هستند که به آن‌ها نیاز دارم و واقعاً باید برای انجام آن‌ها آماده شوم؟ انتخاب‌های من چیست و چگونه می‌توانم آن‌ها را همان‌طور که خداوند

(۱) نگاه کنید به مقاله‌ی «ما نمی‌خواهیم شمعی باشی که می‌سوزد تا به دیگران روشنایی بخشد» که قبلاً آمده است.

سبحان از من می‌خواهد تربیت کنم؟ مهارت‌ها و توانایی‌های من که می‌توانم وقت اضافی‌ام را در آن‌ها سرمایه‌گذاری کنم، کدامند؟ و آیا آنچه می‌خواهم انجام دهم در محدوده‌ی واجب، مستحب یا مباح قرار می‌گیرد؟

اگر عمل در محدوده‌ی واجب عینی قرار دارد، بلافاصله انجامش می‌دهم، و اگر در محدوده‌ی واجب کفایی است، پس از اتمام وظایفش بر اساس توانایی‌هایش آن را انجام می‌دهد، و مستحب و مباح بعد از آن می‌آیند. و در چارچوب این نظام، مادر می‌تواند دستاورد خود را پس از انجام هر وظیفه و پس از تحقق آنچه در هر روز از او خواسته شده، ارزیابی کند. سپس به مستحبات و پس از آن به مباحات توجه می‌کند، با توجه به همه‌ی این‌ها با روی آوردن به خدا با گفتار و کردار و ادای امانت‌هایی که از علم، توانایی و مسئولیت به او سپرده شده و او در برابر خداوند تبارک و تعالی مسئول آن‌هاست، نگاه می‌کند.

مهم در همه‌ی این‌ها این است که گزینه‌ها را بر اساس درک حقیقت ابتلا در دنیا و بندگی خدا در آن، به شکل صحیح مرتب کنیم. این موجب آرامش و اطمینان نفس می‌شود، زیرا بسیاری از بارهایی را که برای دستیابی به تصویر زن ایده‌آل یا فوق‌العاده‌ای که تمام محاسن و نقش‌هایی را که جامعه برایش تصور می‌کند جمع کرده باشد، کنار می‌گذارد. همچنین از مقایسه با دیگران فراتر می‌رود و از قرار دادن نظرات و تعلیقات آن‌ها به عنوان معیاری برای آنچه می‌خواهد انجام دهد و محقق سازد، دست برمی‌دارد.

هر مادری با دیگری متفاوت است، و نیازها، شرایط، طبیعت زندگی، توانایی‌ها و سن فرزندان‌ش و وضعیت سلامتی آن‌ها نیز متفاوت است. بنابراین، نمی‌توان برنامه‌ی روزانه‌ای برای آنچه هر مادر باید در روزش انجام دهد، ترسیم کرد، بلکه این یک مقیاس اولویت است که اساسش این است که خداوند سبحان اولین

اولویت در زندگی ماست. پس تنها برای رضای او کار می‌کنیم و حق نفس خود را برای کسب رضایت او می‌دهیم، و وظایف خود در برابر خلق را فقط بخاطر او انجام می‌دهیم. و از احسان مادر به خودش این است که به فرزندانش رسیدگی کند درحالی‌که می‌داند این کاری برای رضای خدا است، نه برای خشنودی فرزندانش.

در پایان این مقاله، ابتدا به خودم و هر مادری نصیحت می‌کنم که درهای مفسده‌کننده‌ای را که بر قلب و فکر گشوده می‌شوند، ببندد. از هر نگاهی که تو را به مقایسه و احساس نقص یا حقارت سوق می‌دهد، بی‌نیاز باش. دستاورد بزرگ روزانه‌ات را احساس کن اگر آنچه را پروردگارت بر تو واجب کرده انجام داده‌ای، و به یاد داشته باش که واقعاً با این فرزندان نیز برای خودت کار می‌کنی. مقیاس اولویت‌ها و معیارهایت را به یاد آور، و پس از آن بر اساس توانایی، شرایط و نیازهایت انتخاب‌هایت را آزادانه انجام بده.

و فقط از وی سبحانه‌وتعالی می‌خواهیم که به مادران، پدران و مریبان در مسئولیت‌های سنگینی که در فتنه‌های دنیای امروز بر دوش دارند، یاری رساند، و امید است که تنها وی سبحانه‌وتعالی آن‌ها را بر راه خود استوار سازد و بصیرتشان را روشن کند و آن‌ها را دوست بدارد و فرزندانشان را روشنی چشمانشان در دنیا و آخرت قرار دهد، و از آغاز تا پایان سپاس تنها از آن اوست.^(۱)

(۱) مفاهیم موفقیت، دستاورد و تحقق ذات را در سخنرانی‌ای که در یوتیوب منتشر کردم با عنوان «موفقیت،

دستاورد و تحقق ذات... آرزوها یا تبلیغات؟» به تفصیل بیان کرده‌ام:

<https://www.youtube.com/watch?v=yE7SYjzOLTg&t=309s>

از دستاورد به سوی تلاش!

پس از آن‌که درباره‌ی آغاز اصلاح مفهوم دستاورد صحبت کردیم، اکنون نیاز داریم برای حرکت از جستجو به سوی ارزش‌گذاری، تثبیت و حاضر کردن مفهوم «تلاش» در زندگی روزمره‌ی خود، همان‌گونه که در وحی عظیم آمده است، کار کنیم...

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿۳۹﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿۴۰﴾﴾

«و این‌که برای انسان جز آنچه تلاش کرده نیست (۳۹) و این‌که تلاش او به‌زودی دیده خواهد شد».

پس خداوند تو را بر تلاشت محاسبه می‌کند نه بر نتیجه‌اش، بر عمل و درستی آن و نیت عمل، بر گرفتن اسباب نه بر آنچه پس از آن جریان می‌یابد. «اگر قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، پس اگر می‌تواند قبل از آن‌که قیامت برپا شود، آن را بکارد، باید بکارد».

ممکن است نهال تو شکوفه دهد و ممکن است ندهد، ممکن است بخشی از برداشت محصول باشد و ممکن است نباشد، ممکن است آن را ببینی و ممکن است نبینی، و ممکن است روزها و سال‌ها برای کاشتن یک نهال کار کنی و نسلی که پس از نسل فرزندت می‌آید از آن بهره‌بردار.

مواردی هست که می‌توانی نتیجه‌ی آن را لمس کنی و درباره‌ی آن بنویسی و علامت «✓» را کنار آن در فهرست خود بگذاری یا آن را در رزومه‌ی حرفه‌ای خود ثبت کنی، و مواردی هست که نمی‌توانی درباره‌ی آن صحبت کنی و تنها

پروردگارت ارزش آن را می‌داند.

تا زمانی که برای رضایت خداوند در تلاشی هستی، موفق هستی حتی اگر امروز به چیزی دست نیافته باشی، تا زمانی که تلاش کرده‌ای از یک عادت بد دست بکشی و به آن نزدیک شده‌ای، امروز موفق هستی، تا زمانی که به اشتباهی در خود آگاه شده‌ای و سعی کرده‌ای آن را اصلاح کنی، موفق هستی، تا زمانی که تلاش می‌کنی در انجام وظایف و برای خودت بهتر باشی، موفق هستی.

زندگی تو بیش از یک فهرست وظایف است که باید آن را تمام کنی و سپس چیز دیگری بنویسی، زندگی تو سفری است که در آن مجاهدت، ابتلائات، صعود و سقوط، خطا و توبه وجود دارد، در آن تغییرات بسیار و آزمون‌هایی است که تو را بالا می‌برد یا پایین می‌آورد، و تا زمانی که در راه خدا کار می‌کنی، او در هر گامی همراه توست، و مهم این است که بیاموزی چگونه به تلاش و پیشرفت ادامه دهی، چگونه در میدان خود طبق آزمون و ابتلائات در مسیر رضای پروردگارت کار کنی. و سپاس خدایی را که او به ما از نفس‌هایمان و از فهم ما مهربان‌تر است... سپاس خدایی را.

و در قالب حاشیه...

به هر مادری که این کلمات را می‌خواند می‌گوییم:

پس از هر زمان با کیفیتی که با فرزندان گذرانده‌ای، احساس دستاورد کن.

پس از هر گام کوچکی که فرزندان به سوی شناخت خدا و دوست‌داشتنش و دوست‌داشتن پیامبرانش برداشته‌اند، احساس موفقیت کن.

خودت را ارزشمند بدان اگر توانسته‌ای خشم خود را با کودک خردسالت کنترل

کنی و افسار نفست را در برابر آنها به دست گیری.

به روزی افتخار کن که از دستاوردهایت چیزی به یاد نمی‌آوری جز این که واجبات را با خشوع در وقتشان ادا کردی و غذایی خوشمزه برای کودکان آماده کردی.

و مهم‌تر از همه این است که احساس موفقیت بزرگی کنی در آخرین روزی که وظیفه‌ات را در برابر خدا و خودت و فرزندان و روح‌هایشان انجام دادی و خود را برای آن ارزشمند بدانی و خدا را شکر کنی که تو را به این توفیق داد، درحالی که بسیاری در همین جهان سرگردان در غفلت و گمراهی هستند، نمی‌دانند کیستند و در این هستی چه می‌کنند و به کجا می‌روند.

تو زنی موفق، تأثیرگذار، فعال و الهام‌بخش هستی به محض این که بدانی کیستی و به سوی رضایت پروردگارت تلاش می‌کنی، پس احساس پستی یا کمبود دستاورد نکن.

رها کن تعریف این دنیای فریبنده از موفقیت و اهداف و ارزش‌ها را.

سپس بازگرد و نیت و نوع عمل، جایگاه و اولویت آن را بررسی کن.

به هر صاحب حقی، حقش را بده.

به هدف که همان رضای خدا و بهشت اوست بنگر و بدان که تو با هر گام به سوی آن موفق می‌شوی و به آن دست می‌یابی و پیروز می‌گرددی، و اینک تو در میدان خاص خودت هستی و با هیچ‌کس رقابت نمی‌کنی جز با خودت و شیطان و نفس اماره به بدی.

خداوند از ما و تو راضی باشد و همه‌ی ما را به آنچه دوست دارد و می‌پسندد،

توفیق دهد.

باور نمی‌کنم چطور می‌تواند همه‌ی این کارها را انجام دهد!

ماشاءالله، او زنی نمونه است! همه‌جا او را می‌بینی، بیرون خانه و داخل آن، در مجالس اجتماعی، دانشگاه، کار، زیبایی و تربیت، بی‌شک او زنی استثنایی است! چقدر به توانمندی‌هایش حسودی می‌کنم! به آنچه انجام می‌دهد نگاه کن، به ظرافت و نظم فرزندانش نگاه کن، به صفحه‌اش در اینستاگرام نگاه کن، و همچنین پایان‌نامه‌ی دکترایش را چند ماه پیش به پایان رسانده است!

این عبارات را دیده‌ای؟ آیا برای خودت تأسف خورده‌ای در مقایسه با کسی که این سخنان درباره‌ی او زده می‌شود؟ آیا آرزو کرده‌ای جای او بودی؟ خوب، بیا اول آن را تحلیل کنیم...

آیا واقعاً زنی وجود دارد که می‌تواند همه چیز باشد و بالاترین اهداف را در تمام جنبه‌های زندگی همزمان محقق کند؟ آیا اصلاً موفقیت به معنای دستیابی به همه چیز ممکن است؟ آیا این‌ها از یک زن خواسته شده است؟ آیا او باید همزمان مادر و کارمند و شیک‌پوش و اجتماعی و زیبا و فرهیخته و تأثیرگذار باشد؟ و اگر چنین باشد، آیا خوشحال خواهد بود؟ چه آرامش یا آسایشی برای او پس از همه‌ی این‌ها باقی می‌ماند؟ کجاست فرصت خلوت با خود یا نفس کشیدن؟

و بر چه اساسی مردم تصمیم می‌گیرند که آن زن همه کاری انجام می‌دهد و همه چیز را محقق می‌کند؟ بر اساس چه چیزی به او صفت زن نمونه یا «زبده‌ی چینی» (به لهجه‌ی اهل شام) را می‌دهند که می‌تواند آنچه به ۵۰ ساعت نیاز دارد را در ۲۴ ساعت موجود در یک روز انجام دهد؟ و آیا اصلاً از او چیزی جز ظاهری

که می‌بینند می‌دانند؟ و تأثیر آن کلمات بر مخاطبان و دیگر زنان جامعه از دختران کوچک تا مادران و مادر بزرگان چیست؟

این کلماتی که توهمات مردم و رؤیاهای دختران و عقده‌هایی مداوم در طول نسل‌ها را به تصویر می‌کشد، دقیقاً همان چیزی است که من و تو باید از آن بر حذر باشیم و امیدواریم که خداوند بین تو و آن فاصله اندازد، این راهی دردناک، طولانی و دشوار است، راهی ترسیم شده از سرابی که صاحبش گمان می‌کند در لحظه‌ای آن را گرفته است، و به همین دلیل باید به چنگ زدن به آن قبل از آن که از دست برود و گم شود، ادامه دهد تا به مرتبه‌ای برسد که عموم زنان تصور می‌کنند یکی از آن‌ها برایشان ترسیم کرده است.

این راهی دردناک و خیالی دروغین است... کلماتی بی‌ارزش که شایسته‌ی درد و رنج تو در تنگنای زندگی‌ای که خداوند بر تو واجب نکرده، نیست. لازم نیست شبیه این یا آن باشی، نباید مادری کامل، بانوی جامعه، فرهیخته، شیک‌پوش، کارمند، آشپز حرفه‌ای و آگاه به همه‌ی روش‌های تربیتی و اخبار افراد بی‌اهمیت و آخرین شیوه‌های آرایش و مد و سیاست و ورزش باشی، و اگر زنی «معمولی» هستی، تو کمتر از کسی که می‌گویند «خارق‌العاده» است فقط به خاطر آن عناوینی که ترسیم می‌کنند، نیستی.

تو زن نمونه نیستی همان‌طور که روزی یکی از آن‌ها تصور کرد... تو زنی معمولی هستی که تلاش می‌کنی، پیشرفت می‌کنی و عقب می‌مانی، در بعضی چیزها قوی هستی و در برخی دیگر ضعیف، در روزی جدی و در روز دیگر تنبل، توانایی‌های محدود و تأثیر محدودی داری، و خواسته‌ی از تو این است که اولویت‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کنی که خداوند از تو راضی باشد، حتی اگر نتایج از نظر همه‌ی مردم اطرافت دور یا کم یا بی‌ارزش باشد، و این که زنی هستی

که به وظایف عمل می‌کنی و در راهی گام برمی‌داری که انتهای آن رضای خدا و بهشت اوست، این هدف و موفقیتی است که به سوی آن تلاش می‌کنی.^(۱)

بر آنچه تو را سود می‌رساند حریص باش و از خداوند یاری بجوی و ناتوان مشو.

(۱) و بی‌شک ثمره‌ی دنیوی بزرگی پیش از آخرت وجود دارد برای زنی که بر شکافی که باید آن را پر کند استوار و ثابت ایستاده است، و کسانی که از او انتقاد کرده‌اند یا او را ناقص یا کم‌ارزش دیده‌اند، شرمنده خواهند شد. آن ثمره در رابطه‌ی خوب او با همسرش، در آرامش نفسش و طمأنینه‌ی درون و نزدیکی به فرزندانش آشکار خواهد شد، درحالی‌که کسانی که سال‌های عمرشان را دور از فرزندانشان هدر داده‌اند و به آن‌ها یا همسرانشان توجه نکرده‌اند، روزی خواهند آمد که فرزندان بزرگ شده و رفته‌اند و آن‌ها را نمی‌شناسند و رابطه‌ای با آن‌ها برقرار نکرده‌اند، همچنین با همسری که در فاصله‌ای بسیار از اوست، صرف‌نظر از خستگی روانی و احساس گناهی که همیشه با آن‌ها خواهد ماند.

"چیزهای زیادی تغییر کرده از وقتی مادر شده‌ام..."

جسمم، شکلم، برنامه‌ام، توانم، اولویت‌هایم، وقتم، توانایی‌ام، دستاوردم و حتی خوشبختی‌ام.

یعنی من فرزندم را دوست دارم، اما این تغییر سخت است، دلم برای آن دختر آزادی که بودم تنگ شده است، دلم برای خواب مداوم، برای قهوه‌ی داغ، برای خانه‌ی آرام، برای غرق شدن در نقاشی یک تابلو یا خواندن کتاب، برای نشستن آرام با دوست، برای توجه به خودم به تنهایی، برای بی‌اعتنایی به پوشک و شیر و شیشه‌ی شیر و جوراب‌های کوچک و دستکش‌های گرم پراکنده میان وسایلم تنگ شده است.

دل‌تنگ گذشته‌ای هستم که سریع گذشت، زمانی که کودکی بودم و مسئولیت را نمی‌شناختم.

دل‌تنگم و این دل‌تنگی‌آزارم می‌دهد... پس مشکل من چیست؟

سؤالی است که با خجالت و با عذرخواهی بسیار و توجیه و لکنت زبان تکرار می‌شود.

به خودم و به هر کس این سؤال را دارد یا بخشی از آن در ذهنش خطور می‌کند، این کلمات را می‌گویم:

اولاً بدان که احساساتی که داری طبیعی و عادی و غیرعادی نیست، بلکه اشتیاق تو برای فهمیدن و پرسیدن و بیان آن‌ها نشانه‌ی خیر است به اذن خدا.

در واقع چیزهای زیادی در زندگی تو از زمان ورود این مهمان طولانی‌مدت

تغییر کرده است، تو دیگر دختر نیستی، بلکه مادر شده‌ای!

تو هویتی جدید پیدا کرده‌ای و با آن بسیاری از معادلات در زندگی‌ات دگرگون شده است، و با همه‌ی این تغییرات، طبیعی است که احساس تفاوت و غربت و تنهایی و اشتیاق به آنچه بود و خواستن کمی از آن کنی، طبیعی است احساس کنی که در مکانی جدید هستی درحالی‌که در همان مکان هستی، این‌که تو شخصی جدید هستی و درعین‌حال همان شخص.

علاوه بر این، بدان که نفس بنا به طبیعت خود همیشه به گذشته میل دارد و آن را زیباتر از آنچه بوده تصور می‌کند و خواهان آن است، که درک آن غیرممکن و بعید است و باز نمی‌گردد، گویی در خوشبختی مداوم بوده و از آن به بدبختی دائمی منتقل شده است، حتی اگر شواهد (در بیشتر موارد) این را تأیید نکند.

بنابراین، در برابر همه‌ی این‌ها، به خودت کمی زمان بده تا با واقعیت جدید سازگار شوی و دوباره خود را وفق دهی، و به آن آرامش بده، زیرا هیچ زندگی‌ای نبوده و نخواهد بود که تنها محدود به تخت و لبخند و اشک و بوسه و اسباب‌بازی برای بچه‌ی کوچک باشد، انتظار داشته باش که تغییر کند و نیاز به کسب دانشی داشته باشد که شاید قبلاً به آن نپرداخته بودی، بدان که دستاوردت مانند قبل نخواهد بود، توانایی‌هایت همان‌طور که بود نخواهد ماند و برنامه‌ات با انسان دیگری غیر از خودت و همسرت مشترک شده است، غمگین خواهی شد و کمک خواهی گرفت، و خود را در برابر بسیاری از ناامیدی‌ها، دردها و غافلگیری‌ها خواهی یافت، اما به یاد داشته باش که درد گذرا و غیر دائمی است، و به یاد آور که لذت همراه آن و از آن جدایی‌ناپذیر است، و هرگاه زندگی بر تو تنگ شد، به یاد آور که امر به نتایج وابسته است، دردی کوتاه شایسته‌ی صبر است در برابر نعمت ابدی که ما به آن ایمان داریم و واقعاً برای آن تلاش می‌کنیم.

طبیعی است که احساس تفاوت کنی، اما حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به یاد آور: «بر آنچه به تو سود می‌رساند حریص باش و از خداوند یاری بجوی و ناتوان مشو»، افکار مقایسه‌ی حال حاضر با گذشته از آنچه به نفع توست یا تو را قوی می‌کند نیست، بلکه از راه‌های شیطان به قلب توست تا تو را غمگین کند و به سوی خواستن آنچه نداری و نمی‌خواهی دعوت کند و آنچه از گنج و دروازه‌های خیری که داری در نظرت کم‌ارزش جلوه دهد، بنابراین، بر لحظه‌ای که در آن هستی تمرکز کن، احساس کن که خداوند تو را گرامی داشته و به تو به عنوان مادر (نه کودکی سابق) ارزش داده است، از لحظات با فرزندت لذت ببر و در عظمت جایگاه، تأثیر و مسئولیتی که به تو در آن واگذار شده تأمل کن، سپس از خداوند یاری بخواه و ناتوان مشو، و برای خود برنامه‌ای روزانه ترتیب بده که با وضعیت جدید متناسب باشد و در آن دستاوردی را که اکنون محقق می‌کنی به یاد آوری، حتی قبل از آن که برنامه را تنظیم کنی، آن را از امروز و اکنون تنظیم کن بدون توجه به آنچه بوده است.

تو مادر هستی، اما همچنان یک زن، همسر، خواهر، دختر، خاله و غیره هم هستی، و قبل از همه‌ی این‌ها تو بنده‌ی خدایی هستی که او را به تنهایی عبادت می‌کنی هر کجا که باشی، پس این را در برنامه‌ات به یاد داشته باش، تو متعلق به کودک نیستی و زندگی‌ات در او خلاصه نمی‌شود هرچند اکنون چنین به نظر برسد، کودک بزرگ خواهد شد و درد و لذت‌های بسیار همراه او ادامه خواهد یافت، اما چه چیزی باقی می‌ماند و چه چیزی می‌خواهی در پرونده‌ات از او و درباره‌ی او در روز قیامت بیابی؟

فرزندانت را در آغوش بگیر...

فرزندانت را در آغوش بگیر، آن‌ها را ببوس و ببوی... از اندازه‌ی عشقت به آن‌ها خبرشان کن، در برابرشان خدا را شکر کن که آن‌ها را به تو بخشیده است، به آن‌ها بگو که زیباترین نعمت‌های خدا بر تو هستند و تو نمی‌توانی میزان بزرگواری خداوند را بر خودت با وجود آن‌ها تصور کنی.

به همین سادگی: از مادر بودن لذت ببر...

فرزندانت مانعی برای موفقیت تو نیستند، آن‌ها غم و رنج نیستند (گرچه تربیت آن‌ها دشواری‌های بسیار و نیاز به صبر فراوان دارد)، فرزندانت باری سنگین بر دوش تو نیستند، آن‌ها مانعی برای دستیابی به آرزوهایت نیستند و تو نمی‌خواهی «راه‌حلی» برای آن‌ها پیدا کنی تا بتوانی به زندگی، خودت و رؤیاهایت بازگردی.

در دنیایی که پر از پیام‌های مخدوش است که انسان را فاسد و بدبخت می‌کند، بسیار آسان است که زیباترین نعمت‌های خدا را یک چیز زشت ببینی که تو را اسیر می‌کند و بر تو مسلط می‌شود، بسیار آسان است که بزرگ‌ترین رزقی که خداوند به تو داده است به «باری» تبدیل شود که تو را از «رؤیاهایت» دور می‌کند، بسیار آسان است که معجزه و لذتی عظیم به چیزی عادی که شایسته‌ی قدردانی نیست تبدیل شود (زیرا: همه‌ی مردم بچه‌دار می‌شوند، پس چه چیزی استثنایی است؟).

امروز بسیار آسان است که همگی ما اسیر اندیشه‌ی «خودشکوفایی» به روش فردی مادی سریع باشیم، آن اندیشه‌ای که - به راستی - بر بسیاری از مردان نیز مسلط شده است، به طوری که آن‌ها تقریباً وقتی برای خانه، فرزندان، همسران و نیکی به والدین خود نمی‌گذارند. این اندیشه‌ای است که هر فرد باید خود را تا

نهایت تحقق بخشد، بیشترین مقدار پول را به دست آورد، در شغلش تا بالاترین حد ارتقا یابد، بهترین ماشین ممکن را داشته باشد و خانه‌اش را تا حد امکان گسترش دهد و بر دنیا تا حد ممکن چیره شود و خود را تا حد امکان تحقق بخشد.

و به اختصار: تکاثر او را سرگرم می‌کند تا عمرش در آن به پایان رسد...

در این دنیا... بسیار آسان است که به فرزندان نگاه کنی و هیچ‌یک از نعمت‌های بزرگ خدا را بر خودت در آن‌ها نبینی، نتوانی هیچ چیز زیبایی را که درهای گشوده‌اش منتظر لمس و کلمات تو و الگوبرداری از توست، در آن‌ها حس کنی... بسیار آسان است که از آن‌ها فقط بخواهی ساکت بمانند و بر صفحه‌ی نمایشگر خشک شوند یا از تو دور شوند یا کمی از مزاحمت برای تو دست بردارند!

این دنیایی که تو را وامی‌دارد گمان کنی معادله‌اش برای «خوشبختی» تو را خوشبخت می‌کند و با تمام پیام‌هایش به تو می‌گوید هر کاری که بکنی باز هم زندگی دشواری خواهی داشت... تو زن هستی، قطعاً به مادری اشتیاق خواهی داشت، بسیاری از آن‌ها تو را منع خواهند کرد تا «زیبایی‌ات را از دست ندهی»، و «تحصیلاتت تباه نشود»، و «استعدادهایت را تباه نکنی»، و «وقت هنوز برای تو زود است»، و «ابتدا به فکر خودت باش»، و «نگاه کن به فلان دکتر و آن پژوهشگر و آن زنی که...»

سپس وقتی مادر می‌شوی، آن‌ها از آزرده‌گی تو از فرزندان و دیدن آن‌ها به عنوان مخلوقاتی خسته‌کننده که به زندگی‌ات هجوم آورده‌اند و فقط می‌خواهند خانواده‌ات را آزار دهند و بر تو سخت بگیرند، اطمینان حاصل می‌کنند... تا زمانی که سال‌ها بگذرد و تو با هیچ تصمیمی آرامش نیابی... و از هیچ نتیجه‌ای که به آن می‌رسی، راضی نباشی... این معادله‌ای برای بدبختی هر کسی است که تسلیم آن شود.

و به همین دلیل ما باید از آن رها شویم... خودِ کار اشتباه نیست، اما ببین کجا هستی و می‌خواهی با عمر و سن خود و سال‌های فرزندانت که می‌گذرد و برمی‌گردد چه کاری انجام دهی، و به نعمت‌های بزرگی که اکنون پیش روی توست نگاه کن...

به درهای «خودشکوفایی» و «توسعه‌ی مهارت‌ها» و «تغییر جامعه» که این‌جا منتظر تو هستند، نگاه کن... به این زیبایی که نزدیک است از دستت برود و درون خانه‌ی توست، به این گوهرهایی که به مراقبت تو نیاز دارند، به این لحظات مادری که خودت قبلاً به کمی از آن مشتاق بودی، نگاه کن... در آن کار کن و از کار خود لذت ببر... آن وظیفه‌ای است که واقعاً دشواری‌هایی مانند هر چیز دیگری در دنیا دارد، برخی چیزها برای تو آسان و برخی نیز چالش‌برانگیز است.

اما از لذت‌بخش‌ترین کارهایی است که می‌توانی انجام دهی! هنگامی که بر چالشی با فرزندت غلبه می‌کنی، هنگامی که گونه‌ی نرم نوزاد را می‌بوسی، هنگامی که انگشتان ظریف او را می‌گیری، هنگامی که چشمت با کلمه‌ای که فرزندت در جای مناسب می‌گوید، روشن می‌شود... این‌ها لحظات بسیاری از بهشت است که خداوند در دنیا روزی تو کرده است، پس آن‌ها را حس کن و در آن‌ها زندگی کن... و اگر هنوز فرا نرسیده، به سوی آن‌ها مشتاق باش و منتظرشان باش...

سپاس خدا را برای رزق مادری... سپاس خدایی را که چه بزرگوار است...

شکایت یک مادر...

می‌گوید: «احساس می‌کنم روزم بین شیردهی و تعویض پوشک و شستن لباس و غذا دادن به کودکان می‌گذرد، احساس می‌کنم بدون توقف و بدون این که کسی مرا ببیند، می‌دوم. من فرزندان کوچکم را بسیار دوست دارم... اما احساس می‌کنم آن‌ها تمام انرژی مرا می‌مکند! نمی‌دانم چطور به تو بگویم... اما می‌خواهم برای مدتی یک انسان عادی باشم... نمی‌خواهم فقط برای مدت کوتاهی مادر باشم...»

• اشکالی ندارد دوست من... اشکالی ندارد...

عجیب نیست که بخواهی استراحت کنی و کمی وقت برای خودت داشته باشی و بخواهی نقش‌های دیگری را نیز پر کنی...

مادری واقعاً دشواری‌هایی دارد، تربیت این کودکان، صبر بر خطاها و بی‌قراری و کنجکاوی آن‌ها گاهی وظیفه‌ای سنگین است، خدا یاری‌ات کند...

تو در واقع در تلاشی مداوم هستی، اما تلاش همراه با خستگی همه‌اش عبادت است، تو پیوسته خدا را عبادت می‌کنی (اگر نیتت را خالص کرده و کارهایت را درست انجام داده‌ای)، دویدنت برای سیر کردن کودک عبادت است، خواباندن او در بسترش با مهربانی همراه با دعا یا تلاوت قرآن عبادت است، صحبت تو با برادرش، تلاش‌هایت برای کنترل خشم خود هنگام عصبانیت از او، خودداری‌ات از فریاد زدن بر او، آماده کردن غذای سالم برای آن‌ها، صحبت و خنده و حتی بازی با آن‌ها... همه‌ی این‌ها پاداش‌هایی است که برای تو جمع می‌شود و تنها خدایی که واقعاً تو را می‌بیند آن را می‌داند و تو را بر هر لحظه تلاش و خستگی‌ات پاداش خواهد داد...

و بدین مناسبت... کاملاً طبیعی است که بخواهی کاری غیر از مادر بودن انجام دهی... و این ما را به نکته‌ی بعدی می‌رساند... نقش تو به عنوان مادر با وجود اهمیتش، بخشی از نقش تو به عنوان بنده‌ی خداست، اما تو همچنین همسر، دختر، خواهر و شاید دانشجو و شاید معلم و شاید چیزهای بسیار دیگری نیز هستی... پس گمان نکن که دنیا متوقف شده یا همه‌ی اولویت‌هایت فرو ریخته است... این فقط یک بازتنظیمی است که به انعطاف‌پذیری و صبر نیاز دارد... خدا یاری‌ات کند...

این مرحله واقعاً سخت است... اما به یاد داشته باش عزیز من که این گذراست، کودک بزرگ خواهد شد و به زودی بر پاهای خود خواهد ایستاد، زمان او با تو و وابستگی‌اش به تو کاهش خواهد یافت، تلاش جسمی که برای او صرف می‌کنی کم خواهد شد... و باور کن... تو دلتنگ لبخندها و خنده‌ها و لمس نرم او بر صورتت (و گاهی بر چشمانت!) خواهی شد، برای اولین دندان‌ها و اولین کلماتش، برای گام‌های متزلزلش و اولین مزه‌های غذایت...

برای اولین بار از هر چیز... برای کلمات نامفهوم و اکتشافات شگفت‌انگیز و شگفتی از ساده‌ترین محتویات خانه و زندگی...

تو دلتنگ حمل بدن ظریف او و بوییدن او و در آغوش گرفتن و بوسیدن او درحالی‌که می‌خندد یا به خواب می‌رود و سپس درخواست گرفتن دست تو یا ماندن بیشتر با تو، خواهی شد...

می‌دانم که سخت است چیزی را که آزارمان می‌دهد دوست داشته باشیم چون بعداً دلتنگش خواهیم شد، اما همچنین بسیار آسان است که زیبایی درخشان را در آنچه آزارمان می‌دهد نبینیم و همه‌ی آنچه را تا حد جنون دوست داریم فراموش کنیم، چشمان درخشان کودک، گونه‌های پر، صداقت نگاهش و همه‌ی جزئیات او

که با معجزه‌ی الهی می‌توانیم ساعت‌ها در آن‌ها تأمل کنیم... به مادر بزرگ‌ها نگاه کن که دل‌تنگ نوه‌های خود هستند، به سالمندان تنها در غرب نگاه کن و چقدر آرزو می‌کنند کودک کوچکی را ببینند که آن‌ها را خوشحال کند... این جدا از همه‌ی درهای خیر عاجل و آجل است که به اذن خدا در این نقش بزرگ تو وجود دارد.

و با همه‌ی این‌ها، بار دیگر می‌گوییم که خستگی تو طبیعی است، و تو واقعاً به تفریح و نوعی «فراموشی» مسئولیت‌هایت برای مدتی نیاز داری...

به سرگرمی‌ای فکر کن که دوست داری و هر روز ده دقیقه از آن را برای خودت اختصاص بده، به این‌که یک جلسه‌ی خصوصی با فنجان قهوه‌ات و تکه‌ای از شیرینی مورد علاقه‌ات به خودت هدیه کنی، فکر کن، شاید سرگرمی تو گلدوزی یا نقاشی یا خواندن شعر باشد... و شاید ورزشی که دوست داری... اما این لحظات کوتاه را از روزت بدزد یا برای آن‌ها برنامه‌ریزی کن... خانه در طول این مدت ویران نخواهد شد... اما تو انرژی مورد نیاز را قبل از مرحله‌ی بعدی به دست خواهی آورد!

من تو را حس می‌کنم دوست من و از بیشتر تجربه‌های تو گذشته‌ام و همچنان می‌گذرم... اما من همچنان لذت می‌برم و می‌خواهم از همه‌ی آنچه در آن هستم لذت ببرم، سپاس خدایی را که این روزی زیبا را به ما داده است...

چه نعمتی است که انسان در آن غوطه‌ور است و سپس شیطان آن را با وسوسه زشت می‌کند تا او را از لذت آن محروم سازد...

چگونه خداوند این کودکان کوچک را که مرا دوست دارند و مرا تصدیق می‌کنند و تا این حد به من اطمینان دارند، روزی من کرده است؟

سبحان الله... سبحانه...

مادر بودن دشوار است... چرا آن را انتخاب و تکرار ماکنم؟

از دیدگاه واقع‌بینانه، مادر بودن واقعاً دشوار است، در آن درد، کار، تلاش، یادگیری، صبر و تغییرات بسیاری وجود دارد.

خب، چرا؟!

چرا مادر می‌شویم؟

آیا به این دلیل که مرحله‌ی طبیعی پس از ازدواج است؟

آیا به این دلیل که همه‌ی مردم این کار را انجام می‌دهند؟

حقیقت این است که این پرسشی بسیار مهم است و به توقف‌های طولانی نیاز دارد و ما در جستجوی پاسخ‌های آن هستیم، و با راهنمایی‌های وحی، تأمل و خرد در آن تفکر می‌کنیم.

و آغاز این است که ما کیستیم، این‌جا چه می‌کنیم، چرا زندگی می‌کنیم؟ و به کجا می‌رویم.

ماهیت زندگی‌ای که در آن هستیم چیست؟ و چه چیزی باید از آن انتظار داشته باشیم؟

ما در دنیایی کوتاه و فانی هستیم که در آن سرمایه‌ی محدودی داریم که با هر ثانیه کاهش می‌یابد، یا بیهوده از دست می‌رود یا در سرمایه‌گذاری‌ای خواهد بود که ثمرات آن را بعداً برداشت خواهیم کرد. این سرمایه، عمر ماست که پیش روی ماست تا مرگ ما را دریابد و آزمون پایان یابد و نتایج آغاز شود.

این شرایطی است که اکنون در آن قرار داریم، زمان آزمون، زمان عمل است. پس اگر این مبنا را تثبیت کردیم، بیاییم به مادری، فرزندآوری و تربیت نگاه کنیم...

می‌بینم (به عنوان یک زن) که خداوند مرا بر دوست داشتن فرزندآوری سرشته است... و در غریزه‌ای خواستنی (اگر از حواس‌پرته‌ها و فریب‌ها دوری کنم) این را قرار داده است، سپس در این چیزی که پیش روی من می‌گشاید با ورود به این مرحله، تأمل می‌کنم...

میدان بزرگی برای کار و نیکی به کسی که دوستش دارم و در خانه‌ام هستم، فرصتی بزرگ برای این‌که در حالت مستمری از عمل صالح و جمع‌آوری نیکی‌های جاری باشم که ممکن است دهه‌ها یا بیشتر پس از مرگم برایم ادامه یابد.

میدان بزرگی برای آموزش انسانی با اخلاق نیکو، پس برای من اجری خواهد بود هر بار که او را تربیت کردم و آموختم و به دیگری آموخت و این زنجیره تا قیامت ادامه یابد.

فرصتی بزرگ و نادر برای آموزش حرفی به یک مسلمان، پس برای من اجر خواهد بود هر بار که با آن قرآن بخواند یا به دیگری آموزش دهد یا با آن علمی کسب کند یا کلمه‌ای بنویسد.

حتی اگر هیچ‌یک از این‌ها حاصل نشود، نیت من که آن را می‌طلبم، اجرش به من می‌رسد به فضل خداوند بخشنده‌ی سبحان.

مادری فرصتی است برای بنا نهادن خانواده‌ای مسلمان که بذر خیر در دنیایی که به سوی هاویه رهسپار است باشد، و فرصتی برای اجرای توصیه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره‌ی افزایش نسل تا به وسیله‌ی ما در برابر امت‌ها مباحثات

کند، و فرصتی برای متصف شدن به آنچه خداوند در وصف زنان ستوده است که آن‌ها بسیار فرزندآور و مهربان هستند.

مادری فرصتی است تا معلم پس از مرگم قطع نشود، مصداق حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم: «هنگامی که فرزند آدم می‌میرد، عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقه‌ی جاریه، یا علمی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند صالحی که برای او دعا می‌کند» (روایت مسلم)، و چه زیباست که برای انسان پس از مرگش در دنیا فرزندان صالحی بمانند که برای او دعا می‌کنند!

با وجود همه‌ی این‌ها، من راه بدبختی دنیوی را انتخاب نمی‌کنم آن‌گونه که برخی گمان می‌کنند، من در بدبختی زندگی نمی‌کنم چون مادر هستم، با کسی که از او متنفرم کار نمی‌کنم، و پیوسته رنج نمی‌برم.

بلکه با کسی کار می‌کنم که خداوند در قلبم نسبت به او مهربانی نهاده و مرا با توازن احساساتم نسبت به او آزموده است. بدون شک دشواری‌ها و چالش‌هایی وجود دارد، اما لذت و خوشی واقعی نیز با آن هست.

و این حال همه‌ی چیزهایی است که در دنیای ما از آن می‌گذریم، دنیایی که دنیاست و چنین خواهد ماند، نه همیشه لذت است و نه همیشه درد.

آنچه به آگاهی نیاز دارد این است که ذهنیت بسیاری از مسلمانان امروزه تغییر کرده است - به دلیل فساد نظام‌مند زیاد - به گونه‌ای که فاقد جدیت و در جستجوی لذت شده‌اند، و معیارشان در سنجش امور این پرسش شده است: «آیا لذت دوپامینی سریع برای من محقق می‌کند؟»، پس جدیتی که ناگزیر با رنج و درد همراه است را رد می‌کنند، و به همین دلیل بسیاری دیگر لذت‌هایی را که پیش از آن‌ها تلاش یا صبر می‌خواهد یا مداومت ندارد، قدر نمی‌نهند.

درحالی‌که دینمان به ما خبر می‌دهد که این دنیا سرای آزمایش است نه سرای پاداش، و این‌که بهشت که بزرگ‌ترین لذت‌هاست با سختی‌ها احاطه شده است (یعنی با درد و دشواری‌ها)، و دوزخ که بزرگ‌ترین دردهاست با شهوات احاطه شده است (یعنی لذت‌ها و خوشی‌ها)!

پس موفق در این دنیا کسی نیست که بیشترین میزان ممکن از راحتی، لذت، آسایش، رفاه و سرگرمی را در آن جمع می‌کند، بلکه کسی است که حقیقت، ماهیت و راه خود در آن را می‌شناسد، و می‌تواند به بهترین شکل ممکن متناسب با شرایط و آزمایش‌هایش از آن بهره‌برداری کند تا روز قیامت همه‌ی آن را در پرونده‌اش بیابد و از نگاه به آن شاد گردد و بهشت که سرای نعمت جاودان و لذت ابدی است، به فضل پروردگارش پاداش او بر آن باشد.

و در قالب حاشیه:

فرزند شیرخوارم بیش از پنجاه بار هنگام نوشتن، مقاله‌ی پیشین مرا قطع کرد، و حدود پنج برابر آنچه می‌توانست از من گرفت اگر می‌توانستم بدون هیچ سر و صدا یا وقفه‌ای در دفتری بسته و تنها بر آن کار کنم.

و پس از همه‌ی این‌ها تأمل کردم... از نظر عقلی، آیا آسان‌تر نیست که زنی مانند من متمرکز و فارغ‌البال باشد، حکمت را از اتاقی آرام که می‌تواند در آن راحتی‌اش را تأمین کند، دریافت کند؟ آیا فمینیست‌ها واقعاً حق ندارند در این‌که فرزندان ما را از تحقق خود و رسیدن به بالاترین آرزوهایمان باز می‌دارند؟

و بنابراین (سبحان‌الله، سبحان‌الله) پاسخ در آیات کتاب خدا می‌آید، ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، تو و من و او، ما این‌جا هستیم تا خدا را عبادت کنیم، ما بندگان او هستیم، مالک تنها اوست، بندگی من برای خدا در آن

وظایف، مسئولیت‌ها و اولویت‌هایی است که ترک آن‌ها را نه خیر و نه موفقیت قرار نمی‌دهد زیرا بر ما از موقعیت و جایگاهمان واجب است که خدا را عبادت کنیم و در آزمون خود به خوبی عمل کنیم، حتی اگر مطابق میل ما نباشد و حتی اگر آسان نباشد، و انجام آن به گونه‌ای که خداوند دوست دارد و می‌پسندد، متناسب با جایگاه هر یک از ما، موفقیت و تحقق واقعی خویشتن است.

ضعف بر روی ضعف...

هنگامی که بسیاری درباره‌ی برخورد شریعت خداوند سبحان با زن سخن می‌گویند، تمرکز معمولاً بر دختر در مرحله‌ی سنی خاصی است، و بحث درباره‌ی وظایف و حقوق او در آن، و مقایسه این با آنچه نظام غربی به او داده و چگونگی تعامل با آزادی‌های فردی و تمایلات او، گویی زن به عنوان دختر جوانی متولد می‌شود و همچنان در دنیای منزوی خود زندگی می‌کند که نه بر کسی اطرافش تأثیر می‌گذارد و نه از کسی تأثیر می‌پذیرد.

اما نگاه به چگونگی تعامل اسلام با زن در مراحل سنی مختلف و تغییرات او، در فهم تصویر کامل بسیار مهم است.

از نکوهش مردی که از دختر نوزادش ناراحت می‌شود: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۵۸﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۵۹﴾﴾ [النحل ۵۸-۵۹] «و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره‌اش سیاه می‌گردد (۵۸) از قوم خود پنهان می‌شود از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده، آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند، وه، چه بد داوری می‌کنند»، تا تشویق پدران و مادران به نیکی به دخترانشان «هرکس دخترانی داشته باشد و با داشتن دختر آزموده شود، اما به آن‌ها نیکی کند، آن‌ها برای او حجاب و پرده‌ای از آتش خواهند بود». (متفق علیه)

و از آن‌جا اگر دختر مادر شود، حدیث خاص ممتاز درباره‌ی او می‌آید، پس او سزاوارترین مردم به نیکی و خوشرفتاری است، و بیشترین سهم از نیکی فرزندش را دارد، و همان‌طور که قرطبی گفته، سه چهارم نیکی از آن اوست و یک چهارم

برای پدر، و تفصیل در سبب نیکی برای مادر است، درحالی‌که برای پدر به طور کلی و عام می‌باشد.

اوست که باردار می‌شود و رنج و درد می‌کشد و فرزند به او وابسته است و وی نیز خوشحال‌ترین فرد به نسبت فرزندش است هنگامی که با منت خداوند بر وی از غذای بدنش به فرزند خود می‌دهد، و خواب و راحتی خود را رها می‌کند تا از او مراقبت کند و او را حفظ نماید و بر او مهربانی کند و شفقت ورزد و در راه خدا برای او تلاش کند.

و چه زیبایی و چه نعمتی از پروردگاران بزرگ‌تر از آن بر ماست... سبحان‌الله که به ما و نفس‌ها و ضعف‌ها و نیازهای ما آگاه است، چقدر مادر نیازمند آن است که کسی حق او را برای فرزندانش یادآوری کند، و چه بزرگ است، و چه لطیف است آن سخن تسلی‌بخش برای قلب هر مادر پس از آن‌که باردار شد و فرزند آورد و خسته شد و رنجید و مادر شد، درحالی‌که در کتاب خدا توصیفی می‌خواند برای آنچه از بر او می‌گذرد، و دعوتی برای فرزندانش به قدردانی از او. پس بدان خواهرم که خداوند آگاه به توست، و تلاش و جهاد و آزمایش تو را می‌بیند... و عمل تو را تباه نخواهد کرد.

لحظاتی که در آن به فرزندانم نگریستم و پروردگارم را ستودم...

به این مخلوقات کوچکی که خداوند سبحان با وجودشان در زندگای ما به من کرامت بخشیده، مانی‌نگریستم.

به نعمت‌های خدا بر ما می‌اندیشیدم وقتی ما را قادر ساخته که آن‌ها را دوست بداریم، بر آنان صبر کنیم و از لبخندشان شاد شویم و قلبمان وقتی می‌خورند و سیر می‌شوند و می‌خوابند و آسایش می‌یابند، از شادی می‌تپد.

به این می‌اندیشیدم که چگونه از شادی آن‌ها بیشتر از شادی خودمان شاد می‌شویم، و چگونه غم آن‌ها بیشتر از غم خودمان ما را آزار می‌دهد، و چگونه سخت است که با آن‌ها تندی کنیم حتی وقتی می‌دانیم که این برای مصلحت و خیر خودشان است.

می‌اندیشیدم و فکر می‌کردم... آیا ممکن است مغزی شیمیایی که از تصادف کور و تحولات کورکورانه شکل گرفته، به من دستور دهد که در برابر خطاهایشان صبور باشم و شیطنتهایشان را دوست بدارم و وقتی آن‌ها بزرگ می‌شوند و خوب می‌خوابند و سالم می‌مانند، چنین شادی‌ای احساس کنم؟

چگونه یک بی‌خدا می‌تواند مادری را ببیند که با کودکش بازی می‌کند و با شادی از هر حرفی که کودک برای گفتن کلمه‌ای گرد هم می‌آورد، لبریز می‌شود، و بگوید این احساسات و غرایز دلالت بر آفریدگار خالق سبحان ندارد؟

به دقایق روز خودم و روز هر مادر کودکان خردسال فکر می‌کنم... که چند بار وقت او را می‌گیرند هنگامی که کاری انجام می‌دهد؟ چقدر برایش سخت است که از قهوه‌اش آن‌گونه که دوست دارد، داغ لذت ببرد؟ چند بار به او زنگ می‌زنند اگر

برای خرید یا پیاده‌روی در یک روز عادی بیرون رفته باشد... و چگونه با همه‌ی این‌ها چشمانش از اشک پر می‌شود اگر یکی از آن‌ها او را در آغوش بگیرد یا به او لبخند بزند یا برای اولین بار او را «ماما» صدا کند؟

چگونه احساس می‌کند که وارد بهشت خدا بر روی زمین شده است هنگامی که آن‌ها را می‌بوسد و می‌بوید و در آغوش می‌گیرد حتی هنگامی که هر انسان دیگری از فراوانی خطاهایشان و سادگی افکارشان و شدت کنجکاوی‌شان خسته می‌شود.

به این فطرت شیرین و غریزه‌ی لذت‌بخشی که خداوند در ما نهادینه ساخته است می‌اندیشم و او را تسبیح و حمد می‌گویم، و از او می‌خواهم که ما را بر آزمایش‌ها و سختی‌هایی که همراه با تربیت این فرزندان وجود دارد، و جمع کردن میان بردباری، سختگیری، رحمت، نرمی و اعتدال در دلبستگی و یادآوری این‌که آن‌ها نیز همچون ما از آن خدا هستند و به سوی او بازمی‌گردند، یاری کند.

و به یاد می‌آورم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم را هنگامی که خطبه می‌خواند و حسن و حسین با پیراهن‌های قرمز آمدند درحالی‌که راه می‌رفتند و بر روی زمین می‌افتادند و برمی‌خاستند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم از منبر پایین آمد و آن‌ها را گرفت و در مقابل خود قرار داد و گفت: «خدا و پیامبرش راست گفتند: همانا اموال و فرزندان شما فتنه هستند، این دو را دیدم و نتوانستم صبر کنم.» سپس به خطبه‌اش ادامه داد. (روایت ابوداود و ترمذی)

آیا به مادری بد تبدیل می‌شوم؟

می‌گویند: «الحمدلله، من فرزندانم را بسیار دوست دارم و نعمت خدا را با وجود آن‌ها احساس می‌کنم، و نمی‌توانم دنیا را با نگاه به خنده‌هایشان حتی برای لحظه‌ای عوض کنم...»

اما...

احساس می‌کنم در این دوره نمی‌توانم هیچ اشتباهی از آن‌ها را تحمل کنم، نمی‌دانم چرا خود را در آستانه‌ی انفجار در برابر هر تخریب یا لجبازی که ممکن است از آن‌ها سر بزند و شاید طبیعی باشد، می‌یابم... امروز فرزند یک ساله‌ی مهربانم شیر را ریخت و دیدم نمی‌توانم اعصابم را کنترل کنم تا آنجا که بر سرش فریاد زدم و در سینه‌ام احساس فشار کردم درحالی‌که زمین را تمیز می‌کردم... چه اتفاقی برایم می‌افتد؟ آیا به مادری بد تبدیل می‌شوم؟ یا آنطور که می‌گویند من آن‌ها را بیش‌ازحد دوست دارم تا آنجا که کار به جایی رسیده که با خطاهایشان (بیش‌ازحد) برخورد می‌کنم؟ شاید بسیار برای آن‌ها فداکاری کرده‌ام و خطاهای عادی آن‌ها برایم بیش از آنچه بتوانم تحمل کنم، شده است؟»

• دوست من... اشکالی ندارد... اشکالی ندارد.

اول کمی به خودت رحم کن، در تعمیم مبالغه نکن، و با قضاوت مستقیم درباره‌ی خودت با بدبینی عجله نکن، به تحلیل و تشکیک در تصمیماتی که قبلاً بر اساس مشورت و تجربه و نگاه به همه‌ی داده‌ها و ارزیابی آن‌ها گرفته‌ای، نپرداز... اجازه نده سخنان گروه‌های فیسبوک و غیره به قلبت نفوذ کند و گمان نکن که تو در سراسیمگی لغزنده‌ای هستی فقط به این دلیل که برخی خطاها یا نشانه‌های

کم‌طاقتی از تو سر زده است.

حقیقت این است که همگی ما به عنوان مادر از دوره‌های ضعف می‌گذریم، همه‌ی ما اوقاتی داریم که در آن نمی‌توانیم هیچ مزاحمت اضافی را تحمل کنیم، همه‌ی ما خسته می‌شویم و به این وضعیت به دلیل شرایط و عوامل متعددی می‌رسیم... و این چیزی است که من نیز از آن گذشته‌ام، و آنچه من برای آن تلاش می‌کنم فهمیدن دلایل آن است تا تکرارش را کاهش دهم، و همچنین تأثیر آن را هنگام وقوع کم‌کنم و کاری نکنم که از آن ناراضی باشم یا وقتی آرام می‌شوم، پشیمان شوم.

اما درباره‌ی دلایلی که برای این دوره‌ها می‌پندارم...

- شاید خودت را با وظایف بسیار در یک زمان خسته کرده‌ای (دوره‌های بسیار، وظایف خانوادگی و اجتماعی بیش از توانت، انتخاب تهیه‌ی یک غذای سخت در روزی که فعالیت و جنب‌وجوش فرزندان زیاد هست...).

- شاید برای مدت طولانی استراحتی برای خودت در نظر نگرفته‌ای، هیچ زمانی را بدون فرزندان سپری نکرده‌ای، اخیراً به‌خاطر مسئولیت‌هایت استراحت نکرده‌ای (نیاز به این در میان مردم متفاوت است).

- شاید مرحله‌ی رشد خاصی است که یکی از فرزندان از آن می‌گذرد که شامل افزایش کنجکاوی یا تمایل به استقلال است، و آمیختن این امر با شخصیت او یا مقاطع تحصیلی برادران و خواهرانش یا فعالیت‌های بیش‌ازحدشان، تعامل با این را بیش از آنچه می‌توانی تحمل کنی یا بر آن تمرکز کنی، قرار داده است، و راه‌حل آن ضرورت طب علم در تربیت و فهم ویژگی‌های رشد، حتی به صورت کلی برای کودکان است، و همچنین مشورت با اهل علم در تربیت اگر مسئله پیچیده باشد

یا چیزی که در آن برایت سخت است، باشد.

- شاید قلبت پر از مشکلات یا بارهای سنگینی است که امروز یا مدتی است بر قلب تو سنگینی می‌کند.

- شاید به خاطر اوقات خاص در هر ماه است که خلق و خویت در آن تغییر می‌کند (برخی زنان خلق و خویشان پیش از قاعدگی تغییر می‌کند، برخی در طی آن و برخی پس از آن... و برخی این تغییر در ماه‌هایی رخ می‌دهد و در ماه‌های دیگر نه یا اصلاً رخ نمی‌دهد).

- شاید تأثیر سخنانی است که از یکی از آن‌ها در یک مکالمه‌ی تلفنی یا جلسه‌ی اجتماعی شنیده‌ای، مثل: «من زندگی‌ام را برای فرزندانم که بزرگ می‌شوند و مرا فراموش می‌کنند، تباه نخواهم کرد»، یا «عزیزم، چه ساده‌ای! همسرت می‌تواند هزینه‌ی مهدکودک فرزند یک ساله‌ات را پردازد، برو کار کن پیش از آن که مدرکت دیگر برای تو فایده‌ای نداشته باشد!» (و از این‌جا ضرورت آمادگی برای این ضربه‌ها و تمرین پاسخ به آن‌ها را درمی‌یابیم).

- شاید تصاویری است که در شبکه‌های اجتماعی دیده‌ای یا مقایسه‌هایی که ذهنت میان تو و دیگران یا میان فرزندان و فرزندان دیگران با آگاهی یا ناخودآگاه انجام داده است (و از این‌جا ضرورت لغو دنبال کردن این افراد و عدم توجه به آنچه دیگران دارند، را درمی‌یابیم).

- شاید اخیراً ضعف در ایمانت به دلیل عجله در نمازها یا مشغولیت بیش از حد به دنیا (از خرید یا غذا یا تزیین خانه...) باشد.

- شاید بیماری جسمی است که تو را خسته کرده است.

- شاید انتقاد یکی از آن‌ها به روش تربیتی تو برای فرزندان کوچکت یا رفتاری

است که از آن‌ها سر زده است.

• شاید نبود پدرشان است.

و شاید ترکیبی از برخی از این‌ها یا چیزهای دیگری است که به بررسی بیشتری برای شناخت نیاز دارد.

اما مهم این است که تو اکنون به این مسئله آگاه شده‌ای، و مهم این است که به کاهش آن و کم کردن تکرارش با استفاده از راه‌حل‌های مناسب اگر وجود دارد، نزدیک شویم، یا ناامیدی از آن و نگاه به چگونگی تعامل با شرایط اگر وجود ندارد (اگر دلیل، بد اخلاقی یکی از خویشاوندان نزدیک است، راه‌حل یافتن راه‌هایی برای پذیرش برخورد با او و تعامل صحیح با او چه با نادیده گرفتن یا مدارا کردن یا غیر آن است...)، (اگر دلیل، نبود همسر به دلیلی خارج از اختیار او یا غیرقابل حل است، می‌توان وقت بیشتری برای فرزندان اختصاص داد و از دوستی شایسته و محیط‌های اسلامی و پرستار و خویشاوندان یاری جست)، (اگر غم یا اندوه عمومی است، پس دعا و پناه بردن به خدا و کتابش، و تفریح حتی برای مدتی کوتاه به تنهایی...).

و به خودم و تو یادآوری می‌کنم که ما به خود اجازه نمی‌دهیم در بدترین حالاتمان نیز با نافرمانی خدا از فرزندان کوچک انتقام بگیریم، تنگی سینه‌هایمان را به دلیل سخنانی که از مردم شنیده‌ایم بر آن‌ها خالی نکنیم، و این نیاز به مجاهدت با نفس و یادآوری مراقبت خدا و صبر و انضباط دارد، و بر کسی پوشیده نیست که این امر دشوار است و نمی‌توان آن را جز به عنوان سفری در تزکیه نفس با این کودکان کوچک که به ما اعتماد دارند و به ما وابسته‌اند و می‌خواهند ما را دوست بدارند و دنیا را از طریق ما بفهمند، توصیف کرد.

همچنین به خودم و تو یادآوری می‌کنم که ما رفتارهایی را که می‌دانیم در هر حال اشتباه است، برای خود توجیه نمی‌کنیم، هیچ یک از ما از کنترل خارج نیست و اختیار خود را حتی در بدترین حالاتش از دست نداده است، نفست را در هنگام خشم و پس از آن مراقبت کن، و بر خود سخت بگیر، و بر حذر باش از این که شیطان از ضعف تو سوء استفاده کند تا به تو بگوید آنچه انجام می‌دهی (اگر اشتباه است) حق طبیعی توست زیرا دلایل یا عواملی دارد که تو انتخاب نکرده‌ای.

مشقت و خستگی در زندگی طبیعی هستند، مهم این است که آن‌ها ویژگی عمومی و الگوی غالب در تعامل ما با فرزندانمان و با خودمان نباشند، فرزندان ما آنچه در قلب و ذهن‌های ما هست را نمی‌بینند، آن‌ها فقط آنچه از رفتارهای ما با آن‌ها می‌بینند را می‌آموزند، و ادامه‌ی تعامل با آن‌ها با هیجان و خشم، پیامی به آن‌ها می‌دهد که ما به آن‌ها اهمیت نمی‌دهیم، آن‌ها را نمی‌خواهیم، و وجودشان در دنیای ما اصلاً مطلوب نیست، و این یکی از خطرناک‌ترین پیام‌هایی است که بسیاری از پدران و مادران با تأسف برای فرزندان‌شان می‌فرستند.

و پس از همه‌ی این‌ها و پیش از آن، دوست من...

از خدا یاری بجوی و چشم‌ت را به هدف بدوز، به یاد داشته باش که شیطان کسی است که می‌خواهد تو را غمگین کند، و خداوند سبحان و متعال با توست و تلاش و صبر و جهادت را می‌بیند.

کمی استراحت کن، مسئولیت‌هایت را کمی کنار بگذار، اگر اشتباه کردی توبه کن و اصلاح کن، سپس پیش برو و ادامه بده... خداوند یاریت کند و تو را ثابت قدم بدارد.

مادر بودن به تنهایی کافی نیست!

بوده‌ام و هستم و به اذن خدا و با یاری او به نوشتن درباره‌ی حقیقت مادری و لذت‌ها و شادی‌ها و شیرینی‌های آن، حتی در سختی‌هایش، ادامه خواهم داد. هرچقدر هم از پاداش و جزئیات زیبای آن و ساختن خاطرات در آن بگویم، احساس می‌کنم کافی نیست...

اما باید توجه داشت که حل مشکلات در برخورد با کودکان و دیدگاه ما نسبت به آن‌ها، فقط با اصلاح افکار نظری و سخن گفتن با مادران، کافی نیست. این امر نیازمند تغییر در جامعه و عمل واقعی از سوی همه‌ی اقشار آن است... تا جامعه‌ای شکل بگیرد که کودکان را دوست بدارد و امر مادری را عملاً ارتقا دهد...

و این امر باید در تلاش‌های روشمند و فردی نیز نمایان شود...

از نحوه‌ی رفتار ما با مادر و کودک در خیابان و بازار و مسجد و پارک و غیره، از نگاه ما به کالسکه‌ی کودک هنگام عبور، باز کردن راه برای او، آماده کردن شیب‌های مناسب در پیاده‌روها و ورودی مساجد برای عبور آن‌ها، پذیرش وجود کودک و صدا و حرکت و قلب کوچکش، صبر و شکیبایی در برابر او، لبخند زدن به او، نشان دادن خوشحالی از حضورش، کمک به مادری که کالسکه‌اش را می‌کشد یا هل می‌دهد یا بلند می‌کند (برای هدفی تربیتی و واقعی که همیشه نمی‌تواند آن را توضیح دهد)، دادن فضا به او، صحبت کردن با او همچون انسانی واقعی، اختصاص دادن جایی به او بر سر سفره و در اتاق‌های نشیمن و صف‌های نماز...

این در سطح جامعه است، اما در سطح خانواده، ما نیاز داریم از مادر حمایت کنیم و پدران و خویشاوندان را به دلیل اهمیت نقش آن‌ها در پشتیبانی از مادر و

کل فرآیند تربیتی، هدایت کنیم...

ای پدر... درست است که نمی‌توانی در هر جزئیات تربیتی زندگی فرزندتان کنار همسرت باشی، و درست است که خارج از خانه خسته می‌شوی، اما فراموش نکن که تو بخشی از زندگی این کودک هستی و او نیاز دارد از تو یاد بگیرد و نزدیکی و حضور تو را حس کند و با تو پیوند برقرار کند. همچنین بخش اساسی از نیاز همسرت به تو، نیاز او به حمایت روانی تو در این مسیر است...

خودت را به کمی صبر در برابر سر و صدا و شلوغی او عادت بده، انتظار نداشته باش به خانه‌ای بی‌عیب بازگردد تا زمانی که در آن کودکان هستند. از حال آن‌ها بپرس، تا حد ممکن درباره‌ی تربیت آن‌ها یاد بگیر و تا حد امکان بار مسئولیت را از دوش همسرت بردار، انتظار داشته باش که وقت و انرژی او (تا حدی) صرف آن‌ها خواهد شد و به او نشان بده که تلاش و خستگی او با آن‌ها را قدر می‌دانی.

شاید مشارکت تو در نگهداری از کودک برای چند ساعت باشد درحالی‌که همسرت می‌خواهد یا استراحت می‌کند، شاید در نظارت بر برخی از کارها یا مشکلات او باشد، اما وارد این امر شو، و به اندازه‌ی وقت و توانت تلاش کن، و به یاد داشته باش که این‌ها زینت زندگی دنیوی تو نیز هستند، و از آن‌ها لذت نخواهی برد مگر این‌که واقعاً به آن‌ها نزدیک شوی و خستگی را همراه با شیرینی‌های آن در وجودشان احساس کنی...

ای پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمه‌ها و عموها و دایی‌ها و خاله‌ها، می‌دانم که این کودک را بیش از آنچه می‌توانید توصیف کنید دوست دارید و از دیدن او بیش از آنچه کلمات بتوانند بیان کنند خوشحال می‌شوید، و درست است که او فرزند شما نیست و اساساً تربیت او بر عهده‌ی شما نیست، اما عشق به تنهایی کافی نیست، و مسئولیت‌های کودک به شما نیاز دارد و به صبر و حمایت شما نیازمند است.

با مادرش صبور و بردبار و یاری‌دهنده باشید، انتظار داشته باشید که حضور کودک باعث برخی بی‌نظمی‌ها و تخریب ناخواسته خواهد شد، و بدانید که مادر حتی اگر سعی کند کنترل کند، در سال‌های اول عمر او معمولاً موفق نخواهد شد، به‌خصوص اگر بیش از یک کودک باشند یا از نوع پرجنب‌وجوش باشند. کمی آرامش به او ببخشید، دست کمک صادقانه دراز کنید، به خستگی او بدون قضاوت و سرزنش گوش دهید، و اشکالی ندارد اگر در این کودک فرصتی دوباره برای بازگشت به تجربه‌ی مادری و پدری بیابید، درحالی‌که کودک به شما دلبستگی پیدا می‌کند و عشق به شما و احساس آغوش پرمهری که خداوند از رحمت خود در آن آفریده، در او افزایش می‌یابد... و با آن‌ها زیباترین خاطرات را خواهید ساخت...

همه‌ی این‌ها اصول و اولویت‌های تربیتی هستند که جامعه‌ای که از اهمیت تربیت سخن می‌گوید و تکرار می‌کند که کودکان نسل آینده هستند و تربیت آن‌ها والاترین مأموریت‌هاست و مادری بزرگ‌ترین کارهاست، به آن‌ها نیاز دارد. چگونه می‌تواند چنین بگوید و سپس به وصیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم عمل نکند و از سنت او و راهنمایی صحابه‌اش با آن‌ها پیروی نکند؟ وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم کسی بود که کودک خردسالی را در برابر بزرگان نادیده نمی‌گرفت، و کودک کوچکی را که در خوردن غذا اشتباه می‌کرد شرمنده نمی‌ساخت، و از منبرش پایین می‌آمد تا کودکان کوچکش را که (در آغاز راه رفتن) تلو تلو می‌خوردند در آغوش بگیرد، و نمازش را کوتاه می‌کرد چون کودکی گریه می‌کرد و نگران حال مادرش بود.

و واقعاً... چه درس‌های بزرگی که باید بیاموزیم وقتی وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم با وجود این‌که به مادران دستور نداد به مسجد نیایند و بخاطر گریه‌ی فرزندانشان آن‌ها را سرزنش نکرد و دستور به دور کردن آن‌ها نداد، بلکه فقط نمازش را برای آن‌ها کوتاه کرد و از کل مسئله گذشت... چه درس عظیمی است این!

در مسیر تربیت

چند موقف، خاطره و نصیحت،
چند یادآوری برای خودم و هر مربی از مردان و زنان...
امانت سنگین است، و سفر طولانی
و از خداوند هدایت و راهنمایی را می‌طلبیم...

چگونه از تربیت سکولار فرزندانمان اجتناب کنیم؟

به عنوان یک زن یا مرد مربی در این زمان، باید از مهم‌ترین اهداف تو این باشد که افرادی سالم از گرایش سکولاریسم تربیت کنی که از نسل پیش از خود و نسل امروزی که سکولاریسم در جهانشان غالب است متفاوت باشد.

امروزه سکولاریسم چنان به عنوان الگوی عمومی و «طبیعی» و مورد انتظار برای زندگی مردم جا افتاده است که «طبیعی» شده دین بر سجاده‌ی نماز باقی بماند و همراه با سجاده‌ی نماز تا شود و بعد از آن با تو از خانه‌ات خارج نشود، در زندگی تو دخالت نکند، نه با آنچه پیش از آن گفته شده و نه با آنچه پس از آن، ارتباطی نداشته باشد با خرید خانه‌ای که در آن نماز می‌خوانی - چه با وام ربوی باشد یا نباشد، تأثیری بر منبع مالی که با آن زندگی می‌کنی نداشته باشد، و به هیچ وجه به تو نگوید کجا بروی و در طول روز چه کاری انجام دهی و چگونه با همسر و فرزندان رفتار کنی و چه چیزی مهم و چه چیزی حاشیه‌ای است و بر چه اساسی دوست بداری یا نداری و تخصصت را انتخاب کنی و به آن عمل کنی و تمام جزئیات زندگی‌ات را شکل دهی...

«طبیعی» شده است که دین شاید در آموزش این‌که چگونه فردی مهربان و محترم باشی مفید باشد، چگونه برخی معنویات را بیابی که اوقات فراغتت را پر می‌کند، اما اگر به تو بگوید که «برادرت در انسانیت» ممکن است از اهل آتش باشد یا این‌که تو باید رفتارهای این شخص را رد کنی یا درباره‌ی صحت عمل آن فرد فکر کنی یا خودت را بر اساس معیارهای «محدودکننده‌ی آزادی‌ات» ارزیابی کنی... در آن صورت دین هیچ ربطی به این امور ندارد، و این «تندروی» و «جمود فکری» و «عقب‌ماندگی» است و...!

بنابراین، کار ما در تربیت ایجاب می‌کند که انسان تربیت شده را از این چرخه خارج کنیم، این که از خردسالی او را بر این اساس پرورش دهیم که خداوند پروردگار اوست و نتیجه‌اش این است که باید با تمام اعمالش خدا را عبادت کند و در تمام طول روز و در تمام جزئیات و تصمیم‌ها و حرکاتش همه را بر این اساس بنا کند که خداوند پروردگار اوست که او را می‌بیند و مراقب اوست و همواره از آنچه از او می‌خواهد سؤال می‌کند.

چگونه این کار را انجام دهیم؟

از ابتدا و در جزئیات کوچک، فرزند را روزانه با آیه و حدیث پیوند می‌دهیم، به او می‌آموزیم که قرآن و سنت در هر زمان و هر مکان، از لحظه‌ی بیداری تا زمانی که چشمانمان را برای خواب می‌بندیم، با ماست. او در بازار همراه ماست، پس با دنیا خودنمایی نمی‌کنیم و بیش از نیازمان خرید نمی‌کنیم و وارد مغازه‌هایی با تصاویر نامناسب آویخته شده نمی‌شویم و با فروشنده چانه نمی‌زنیم تا حش را کم کنیم و اگر چنین کنیم خوشحال نمی‌شویم (و در همه‌ی این‌ها برای فرزندانمان توضیح می‌دهیم چرا این کار را کردیم و آن کار را نکردیم، با استناد به قرآن و سنت)...

قرآن و سنت در مدرسه هم با ماست، جایی که برای خدا می‌آموزیم و علم سودمند در راه او را می‌جوئیم و به نمرات دیگران نگاه نمی‌کنیم و خودمان را با آن‌ها مقایسه نمی‌کنیم و از تفاوت با آن‌ها خشنود هستیم و دغدغه‌ی ما رتبه‌بندی در کلاس نیست، بلکه بهره‌مندی از علم و تسلط بر موضوعات است...

و آن دو (قرآن و سنت) در پارک و رستوران و خانه‌ی پدربزرگ و در دیدار دوستانمان با ما هستند...

اساساً دید و بازدیدهای خود را با توجه به آن‌ها برنامه‌ریزی می‌کنیم، و نیت نیک خود را از این اعمال با محوریت آن‌ها قرار می‌دهیم (مانند صله‌ی رحم یا عیادت بیمار یا تسلیت به مسلمان) ...

و به همین ترتیب ادامه می‌دهیم...

زیرا فرزندی که تربیت می‌کنیم، انسانی مسلمان است که برای خدا زندگی می‌کند، و با ادامه‌ی این جزئیات کوچک و یادگیری درباره‌ی آن‌ها و عمل به آن‌ها، جزئیات بزرگ‌تر در زمان مناسب خود می‌آیند، از جمله حجاب و انتخاب تخصص و رعایت حدود در روابط اجتماعی و انتخاب همسر و اشتغال به حرفه و تلاش برای آن، و ایجاد توازن بین این‌ها و نیکی به والدین و بین واجبات عینی و واجبات کفایی و انجام آنچه از نوافل و سنت‌ها که در توان اوست...

تلاش می‌کنیم تا او در هر روز و در تمام شیوه‌های تفکر و عملش، انسانی یکتاپرست باشد که محور دائمی و ثابت او جستجوی رضایت خدا و تلاش مستمر برای رسیدن به آن است، یعنی او به دنیا از دریچه‌ی قرآن و سنت می‌نگرد و با هدایت آن‌ها حرکت می‌کند...

و ادعا نمی‌کنم که این کار ساده است یا این نوشتار به تنهایی کافی است، بلکه اشاره‌ای است به اصل، تا بذر آن را در جان‌ها بکاریم، برای تحقق بخشیدن به فرموده‌ی خداوند تبارک و تعالی: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [انعام: ۱۶۲] «بگو همانا نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من برای خداوند، پروردگار جهانیان است».

یک نصیحت خاص...

از مهم‌ترین کارهایی که در دور ننگه داشتن فرزندمان از سکولاریسم یاری می‌رساند این است که در پایان هر روز با خود محاسبه کنیم:

چند بار در گفتگوهایم با پسر/دخترم/دانش‌آموزانم، به کلام وحی اشاره کردم؟
چند بار در موقعیت‌هایی که برای ما پیش آمد، آیات یا احادیث را یادآور شدم؟
چند بار از عبارت «حلال» و «حرام» استفاده کردم تا مرجعیت شریعت را در تمام اعمالمان نهادینه کنم؟ آیا امروز از پیامبران یا صحابه یاد کردم؟ آیا رفتاری که من یا فرزندم انجام دادیم یا موقعیتی که از آن گذشتیم را به آموزه‌ای در کتاب خدا یا سنت رسولش پیوند دادیم؟

پس خودتان را بررسی کنید، و بکوشید با قرآن زندگی کنید و فرزندانان با آن زندگی کنند؛ در عبادت‌هایشان، در روابطشان با یکدیگر، هنگام تحصیل، و در کنار تفریحاتشان. تلاش و کوشش کنیم تا آیات و احادیث را در موقعیت‌های گوناگون زندگی‌شان وارد کنیم، تا بدانند که کلام وحی، قانون اساسی تمام زندگی آنهاست، از آن جدا نمی‌شوند و نمی‌توانند از آن دور شوند... این زندگی آنهاست...

دوستی داشتم که لطف کرد و نصیحتی را که با فرزندانش انجام می‌داد با من در میان گذاشت؛ او فهرستی ماهانه از آیات و احادیثی تهیه می‌کند که می‌خواهد فرزندانش در این ماه در زندگی خود به کار گیرند، و در موقعیت‌های روزمره‌ی تربیتی (متناسب با نیاز و سطح فرزندان و بدون تکلف) آنها را فرا می‌خواند، و فرزندان آنها را حفظ می‌کنند و بخشی از دستورالعمل‌های همیشگی زندگی‌شان می‌شود.

از مهم‌ترین عوامل موفقیت در این کار، گزینش آیات و احادیث کوتاه (و بیشتر احادیث چنین هستند) و نوشتن آن‌ها برای یادآوری و آسان‌سازی تکرارشان توسط والدین است.

و از خداوند یاری می‌طلبیم.

آیا دخترتان را با دیدگاه فمینیستی تربیت می‌کنید بدون آن‌که بدانید؟

آیا عاقلانه است که انسان فرزندش را برای تفکری تربیت کند که از آن متنفر است؟ آیا ممکن است بدون آن‌که متوجه باشیم، پیام‌هایی مخالف با آنچه می‌خواهیم به فرزندانمان برسانیم؟

متأسفانه پس از مشاهدات و پیام‌هایی که از زنان و دختران جوان دریافت کرده‌ام که شبهات پیچیده‌ی فمینیستی را حمل می‌کنند، من خود را ناگزیر می‌بینم که پدران و مادران را نسبت به آنچه ناآگاهانه با دخترانشان انجام می‌دهند هشدار دهم. ما مربیان مسئول حجم عظیمی از ورودی‌های روزانه‌ی تکرارشونده و بسیار تأثیرگذار بر پسران و دخترانمان هستیم، و تأثیری که بر آن‌ها داریم، اصلاح و تغییر آن بسیار دشوار است. بنابراین، ما باید به تأثیرپذیری خودمان از این شبهات آگاه باشیم و سپس آن‌ها را برای خود و برای آن‌ها روشن کنیم تا در آینده خود را در برابر فمینیست‌هایی نیابیم که در رسانه‌های اجتماعی مبارزه می‌کنند اما محصول خانه‌ها و خانواده‌های ما هستند!

پس چگونه شما ای پدر و ای مادر در خانه‌تان فمینیست پرورش می‌دهید؟

هنگامی که تو ای پدر بین دختر و پسرت به چیزی که خداوند بر آن دلیلی نازل نکرده، تبعیض قائل می‌شوی!

هنگامی که دخترت احساس می‌کند آرزو داری که خداوند به جای او پسری به تو می‌داد!

هنگامی که به مادرش در برابر او بدی می‌کنی!

هنگامی که به او القا می‌کنی که زنانگی نقص و عیب است و باید آن را پنهان کرد و از آن فراتر رفت، مانند این‌که علاقه‌اش به گلدوزی یا آشپزی یا خیاطی یا آرایش موهایش و موهای خواهرانش را تحقیر کنی، و در مقابل به علاقه‌مندی‌های برادر کوچکش یا قدرت بدنی او افتخار کنی!

هنگامی که برادرش به او ظلم می‌کند و سپس از او دفاع نمی‌کنی (حتی اگر این «برای پیشگیری از شر» باشد چون پسر «خشن» است و می‌خواهی از تهر او علیه خودت جلوگیری کنی)!

هنگامی که احساسات و عواطف او را مسخره می‌کنی!

هنگامی که به دخترت القا می‌کنی کار او در بیرون از خانه مهم‌تر و بزرگ‌تر از کار مادرش در داخل خانه است!

هنگامی که بر همسرت به خاطر خرج کردن برای او منت می‌گذاری!

هنگامی که معنای قوامیت را نادیده می‌گیری و آن را بهانه‌ای برای خطاها و هوس‌هایت قرار می‌دهی، و هر وقت اشتباه کردی یا همسرت با تو مخالفت کرد، از او عباراتی مانند: «من سرپرستم!» و «من مرد هستم!» می‌شنوی.

و تو ای مادر...

هنگامی که دخترت را تشویق می‌کنی تا توهمات برگرفته از فیلم‌ها و سریال‌ها را محقق کند (مانند تصویر زن قوی یا مستقل یا کسی که از هیچ‌کس اطاعت نمی‌کند)!

هنگامی که در برابر او از پشیمانی خود از انتخاب خانه‌داری سخن می‌گویی!
هنگامی که با او درباره‌ی برخی اصول احکام پروردگارش (مانند حجاب) صحبت

می‌کنی به گونه‌ای که انگار «مشروط» به قناعت و آمادگی اوست!

هنگامی که معیار موفقیت را کسب درآمد و خروج از خانه قرار می‌دهی و از موفقیت این دختر یا آن زن با این معیار زیاد سخن می‌گویی!

هنگامی که دختری شاهد عدم رضایت تو از حقوق شوهرت برتوست!

هنگامی که مادر بودن خود را باری سنگین می‌دانی که از حمل آن ناراضی هستی!

هنگامی که ازدواج دختری را تا پس از پایان دانشگاه و گرفتن شغل به تأخیر می‌اندازی «تا شوهرش بر او تسلط نیابد»!

این تنها بخشی است، بلکه چه بسا ته‌نشین‌های جاهلیت جامعه در ذهن تو باعث می‌شود فمینیست‌ها برای تو مثال‌هایی از عقب‌ماندگی وضعیت زن بزنند و آن را به همه‌ی زنان برای اهداف خبیث^(۱) تعمیم دهند. از جمله:

هنگامی که برخورد تو با ظلمی که می‌شنوی یا با آن مواجه می‌شوی، تسلیم شدن در برابر عرف‌ها و سنت‌های جاهلی باشد!

هنگامی که کلماتی که با آن‌ها به کسی که صاحب دختر شده تبریک می‌گویی، پر از همدردی باشد، و برای کسی که صاحب پسر شده، همه‌اش شادباش!

و به طور خلاصه... هنگامی که دین خود را نمی‌شناسیم و قطب‌نمای خود را از دست می‌دهیم و اجازه می‌دهیم جهالت‌های شرق و گمراهی‌های غرب ما را هدایت کنند و محتوای سخن و عمل ما و انواع رفتارهایمان را تعیین کنند که به افکار و عقاید در ذهن فرزندانمان تبدیل می‌شود...

(۱) باید دانست که سام بودن ما از گرایش‌های فمینیستی برای جلوگیری از تربیت دختران فمینیست کافی نیست، بلکه آگاهی از جهالت‌های اجتماعی و رهایی از آن‌ها نیز ضروری است.

از این‌رو، ما به آگاهی و توجه نسبت به آنچه وارد ما می‌شود و آنچه در اندیشه و قلب کسانی که تحت تربیت ما هستند وارد می‌کنیم، نیاز داریم. این هشدار برگرفته از حدیث رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم است: «هر بنده‌ای که خداوند او را سرپرست گروهی قرار دهد، و در روزی که می‌میرد، بر رعیت خود خیانتکار باشد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند». [روایت بخاری]

از خداوند بخشش و یاری و عافیت می‌خواهیم...

مشکل عدم احساس نعمت‌ها...

چرا هر مصیبتی ما را تا حد شکستن آزار می‌دهد؟ چرا با کوچک‌ترین فقدان سقوط می‌کنیم؟ چرا هر تغییری در روال عادی زندگی، ما را بر هم می‌زند؟

مشکل واقعی ما در هنگام وقوع مصیبت سخت نیست، در لحظه‌ی هجوم درد نیست، بلکه در اوقات معمولی ما که می‌گذرد و ما عظمت نعمت‌هایی را که در آن غرق هستیم احساس نمی‌کنیم. با آن‌ها مانند امری عادی و طبیعی که زندگی‌مان بدون آن ناقص می‌شود، برخورد می‌کنیم. ما عظمت نعمت احاطه شدن با خانواده‌ای که ما را دوست دارند و با چشمان مهربان به ما می‌نگرند، احساس نمی‌کنیم. به این فکر نمی‌کنیم که این گرمی عظیم از جانب خداست، ما نه شایسته‌ی آن بوده‌ایم و نه به وجود آورده‌ایم و نمی‌توانیم شکر آن را به جا آوریم. این تنها چیزی است که خداوند از روی فضل و کرم و لطف خود، تا هر زمان که بخواهد، به ما عطا کرده است، و او در هر حال به ما نعمت داده است، چه این نعمت خود باقی بماند یا از بین برود. از خانه‌ای که ما را پناه می‌دهد تا سلامتی که در آن هستیم یا افرادی که دور ما هستند و با آن‌ها انس می‌گیریم یا چیزهایی که مالک آن هستیم یا از آن‌ها استفاده می‌کنیم، این‌ها حقوق ما نیستند.

این‌ها کرم و بخشش از جانب خداست، فضل عظیمی از اوست. او با هر ثانیه‌ای که در آن می‌بینیم و با هر دقیقه‌ای که در آن می‌شنویم یا لمس می‌کنیم یا نعمت می‌بریم، به ما نعمت می‌دهد. ما مالک این نعمت‌هایی که نمی‌توانیم بشماریم و تداوم آن‌ها را تضمین کنیم، نیستیم. ممکن است چیزی از آن‌ها در هر لحظه از بین برود، و ممکن است همه‌ی آن‌ها از بین بروند. صاحب آن‌ها که به ما کرم کرده می‌تواند هر زمان که بخواهد آن‌ها را بگیرد و ممکن است آن‌ها را

باقی بگذارد، و از این‌رو تا زمانی که در این نعمت‌ها غرق هستیم، او را ستایش می‌کنیم. و اگر چیزی از آن‌ها را از دست دادیم، می‌دانیم که این امر اوست و حق دارد آنچه را داده بگیرد و آنچه را هم که می‌بخشد از آن اوست، و در هر حال بخشنده است...

و در این معنا می‌توانیم دعایی را که پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما آموخت تا به کسی که عزیزی را از دست داده بگوییم، درک کنیم: «آنچه خدا گرفت از آن اوست و آنچه بخشید نیز از آن اوست، و همه چیز نزد او دارای زمان معینی است، پس صبر کن و امید ثواب داشته باش». (صحیح مسلم)

همچنین در این‌جا سخن ام سلیم رضی‌الله‌عنها را پس از آن‌که فرزند کوچکش وفات یافت و می‌خواست به شوهرش ابوطلحه خبر دهد، به یاد می‌آورم. او گفت: «ای ابوطلحه، آیا دیده‌ای اگر گروهی امانتی را به خانواده‌ای بسپارند، سپس آن را پس بخواهند، آیا آن‌ها حق دارند از دادن آن خودداری کنند؟» گفت: نه. گفت: «پس روی فرزندت هم این‌گونه حساب کن و به‌خاطر از خدا امید ثواب داشته باش»^(۱). [صحیح مسلم]

بنابراین باید بر احساس نعمت‌ها در هنگام وجودشان تمرین کنیم، احساس این‌که از آن خدا هستند همان‌طور که ما هستیم. شنوایی ما از آن خدا، بینایی ما از آن خدا، بدن ما از آن خدا، فرزندان ما از آن خدا، خانه‌ی ما از آن خدا، حافظه‌ی ما از آن خدا... و آن‌ها را همواره به یاد آوریم و خداوند را بر کرم و آنچه به ما داده ستایش کنیم، زیرا اگر بنده این نعمت‌ها را همواره احساس کند، هنگام وقوع

(۱) منظور ایشان رضی‌الله‌عنها این است که گرفتن خداوند متعال را به چیزی که به گروهی امانت داده و سپس پس گرفته، شبیه کرده است. پس برای کسی که امانت‌گیرنده است، شایسته نیست اعتراض کند، همان‌طور که برای بنده شایسته نیست به حکم پروردگارش اعتراض کند زیرا ما همگی از آن خدایم و او حق دارد هر که را بخواهد قبض روح کند.

مصیبت، همچنان احساس فضل عظیم خدا را که در آن غرق است خواهد داشت، و این امر درد را تسکین می‌دهد و همچنین به صبر و رضایت و آرامش قلب کمک می‌کند.

پس در هر زمان خدا را حمد و سپاس... ستایش از آن خداست...

چگونه به احساس و قدردانی نعمت‌ها برسیم؟

احساس و قدردانی نعمت‌ها مهارتی است که به تمرین و ممارست و صبر نیاز دارد تا در جان ما و جان فرزندانمان و کسانی که تربیت می‌کنیم رشد کند.

به شکل روزانه و مستمر، با داستان‌هایی که تعریف می‌کنیم، در تعامل ما با غذا و نوشیدنی و لباس و علم و دوستان و سلامتی، با منع و بخشش...

هنگامی که به چیزهایی که هر روز مالک آن‌ها هستیم و از آن‌ها استفاده می‌کنیم، عنوان «نعمت» می‌دهیم، هنگامی که از آسمان و زمین و کوه‌ها و درختان و ابرها و بادها به عنوان نعمت سخن می‌گوییم، خدا را برای آن‌ها شکر می‌کنیم، او را برای زیبایی و تناسب آن‌ها تسبیح می‌گوییم...

هنگامی که خدا را شکر می‌کنیم زیرا وقتی تشنه می‌شویم آب برای نوشیدن می‌یابیم، او را شکر می‌کنیم زیرا در خانه‌مان شیر آب داریم، او را شکر می‌کنیم زیرا آب تمیز است، او را شکر می‌کنیم اگر آب خنک باشد... او را شکر می‌کنیم زیرا دانستیم که این نعمت‌ها از آن اوست ...

وقتی داستان فلانی را تعریف می‌کنیم که خانه‌اش سوخت، می‌گوییم، اما خدای مهربان خانواده‌اش را در سلامت و تندرستی نگه داشت...

وقتی سر فرزند به دیوار می‌کوبد: اما شکر خدا که در بدن مکانیسم‌هایی قرار داده تا خود را ترمیم کند...

اگر خودش را زخمی کرد: شکر خدا که به ما فرشتگانی عطا کرده که از جلو و پشت سر ما را حفظ می‌کنند، وگرنه زخم بدتر می‌شد...

و شکر خدا برای نعمت احساس درد... آیا درباره‌ی بیماری‌ای شنیده‌اید که بیمار در آن درد را احساس نمی‌کند؟ آیا می‌دانی که عدم احساس درد خطرناک است زیرا ممکن است باعث شود فرد خودش را بسوزاند بدون آن‌که متوجه شود یا خودش را زخمی کند بدون آن‌که بفهمد؟

خوب، آیا فلانی که به این بیماری مبتلاست، نعمتی ندارد که خدا را برای آن شکر کند؟

سبحان‌الله، بین چگونه خداوند به آن مادر دو فرزند داد و فقط یکی را از او گرفت... درست است که او ناراحت شده، اما بین چه چیزی برایش مانده، و فکر کن که کودکش مستقیم به بهشت رفته است، و او با صبر بر فقدانش حسنت جمع می‌کند...

سبحان‌الله، درست است که نمره‌ی شما در این مورد خوب نیست، اما نمره‌ی شما در این مورد و آن مورد بسیار خوب است...

درست است که تو در مسابقه اول نشدی، اما ماشاءالله به طرز عالی خود را نشان دادی ...

درست است که خداوند فلانی را نابینا آفریده، اما به او شنوایی و دو دست و دو پا و هوش برجسته‌ای داده است...

چشمانت را کمی ببند... تصور کن که زندگی این‌گونه باشد... چه نعمت بزرگی است بینایی...

مفصل آرنج خود را کمی ثابت نگه دار و سعی کن غذا بخوری، تصور کن اگر خداوند این مفصل کوچک را برای تو نمی‌آفرید...

به حیوان نگاه کن چگونه گوشت را خام می‌خورد... شکر خداوندی را که به ما آموخت چگونه آتش روشن کنیم...

بیا طعم غذا را بدون نمک بچشیم... شکر خداوندی را که به ما آموخت چگونه این ماده را استخراج کنیم و استفاده کنیم و آن را روزی ما قرار داد...

و به همین ترتیب ادامه می‌دهیم و تکرار و تنوع می‌بخشیم... تا جان‌هایی تربیت کنیم که به مرحله‌ی قدردانی آنچه دارند برسند، و نعمت‌های فراوان خدا را بر خود احساس کنند، بدانند که آن‌ها فضل و بخشش محض از جانب اوست که شایسته‌ی آن نبوده‌اند، بلکه فقط ستایش و سپاس و شکر می‌کنند، و برای ادای شکرشان با استفاده از آن‌ها به شیوه‌ای که پروردگارشان دوست دارد، تلاش می‌کنند. و از این‌رو، چشمشان به دنبال آنچه ندارند نمی‌ماند، و هیچ فقدانی آن‌ها را نمی‌شکند...

و در برگ‌های درخت درس‌هایی هست!

• پسر، به همه‌ی برگ‌هایی که به زمین می‌ریزند نگاه کن... به همه‌ی آن‌هایی که وقتی رویشان پا می‌گذاری می‌شکنند... فکر می‌کنی چند تا هستند؟

= یک میلیون، یا شاید صد میلیون...

• تصور کن خداوند می‌داند که هر یک از این میلیون‌ها برگ کی روییده و چقدر عمر کرده و چه رنگی است و با کدام نسیم افتاده و به کجا می‌رود...

= اما آن‌ها خیلی زیادند...

• بله، سبحان‌الله، خداوند چه بزرگ است... آفریننده‌ی همه چیز... او همه‌ی مخلوقاتش را می‌شناسد و عمرهایشان را مقدر می‌کند و به آن‌ها رسیدگی می‌کند،

و او ما را از این قضیه در کتابش آگاه کرده است آنجا که می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [انعام: ۵۹] «و کلیدهای غیب تنها نزد اوست، کسی جز او آن‌ها را نمی‌داند، و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگ‌ی نمی‌افتد مگر آن‌که آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن‌که در کتابی روشن ثبت است.»

= حتی این مورچه‌ی کوچک هم خدا را می‌شناسد!

• سبحان‌الله... تصور کن که برگ روی درخت و مورچه و هر چیز بزرگ و کوچک، همگی همانند ما خدا را تسبیح می‌گویند...

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [اسراء: ۴۴] «آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکه در آن‌هاست، او را تسبیح می‌گویند. و هیچ چیز نیست مگر آن‌که به ستایش او تسبیح می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. همانا او بردبار و آمرزنده است.»

پسرم، با ما سوار شو... پدر پیامبر است و فرزند کافر...

امواج سهمگین و خروشان که زمین را می‌کوبد، ترس و وحشتی که دل‌ها را می‌لرزاند، و یک کشتی نجات تنها که سطح آب را می‌شکافد. در آن‌جا پدر مهربان بر عرشه‌ی کشتی، تنها خدا را می‌خواند و به پسرش رو می‌کند وقتی او را دید که در آب به دنبال بارقه‌ی امیدی می‌گردد تا به آن چنگ زند. با دلسوزی و اشتیاق او را صدا زد تا با آن‌ها سوار شود و آنچه به کافران می‌رسد، به او نرسد تا در دنیا و آخرت با آن‌ها هلاک نشود، اما پاسخ پسر غافل این بود که به کوهی پناه خواهد برد تا او را حفظ کند. پدر سریعاً برای نجات فرزندش امیدوارانه پاسخ داد، اما حکم خداوند، فرزند نافرمان را غرق کرد و موج کشنده او را برای همیشه و بدون بازگشت فرو برد.

داستانی هولناک که وقایع آن در سوره‌ی هود پیش چشمان ما جریان دارد، گویی ما آن را با صدا و تصویر مشاهده می‌کنیم. همه‌ی ما داستان را خوانده‌ایم و از آن تأثیر پذیرفته‌ایم، اما من عواطف عمیق آن را واقعاً احساس نکردم مگر پس از آن‌که خداوند نعمت مادری را به من عطا کرد و مسئولیت عظیم بر دوشم را همراه با احساسات عشق و دلسوزی و مهربانی که خداوند تبارک و تعالی در ما به ودیعه نهاده، درک کردم. و اندوه نوح علیه‌السلام را فهمیدم هنگامی که دانست پسرش با کافران هلاک شده و تا آخرین لحظه راه آنان را برای خود برگزیده است.

پیامبر نوح، یکی از پیامبران اولوالعزم، که نهصد و پنجاه سال قومش را دعوت کرد، بی‌آن‌که خسته شود یا ملول گردد و هیچ راهی برای دعوت نگذاشت مگر آن‌که پیمود، با این حال با پسری مواجه می‌شود که به او ایمان نمی‌آورد و نمی‌خواهد فرمان پروردگارش را اجابت کند درحالی‌که عذاب موعود را به چشم خود می‌بیند.

﴿قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾ [هود: ۴۳] «گفت: به زودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می‌کند. نوح گفت: امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان خدا نیست مگر کسی که خداوند به او رحم کند. و موج میان آن دو حایل شد، پس او از غرق‌شدگان گردید.».

چگونه چنین چیزی ممکن است؟ آیا معقول است که پسر پیامبری که خداوند او را برای رسالتش برگزیده و با وحی خود تأیید کرده، کافر شود؟ در این داستان درس‌های بزرگ و عبرت‌هایی برای تأمل است که شاید در نگاه اول بر نفس انسان سخت آید، اما به زودی آرامش و سکینه‌ای ایجاد می‌کند که با حقیقت ایمان و بندگی برای خدای عزوجل هماهنگ است.

آن‌ها فرزندان ما هستند! چگونه می‌توانند بخشی از ما نباشند؟

داستان نوح علیه‌السلام یک اصل اساسی و مهمی در تربیت به ما می‌آموزد و آن جدایی فرزند از والدینش به عنوان هویت و شخصیت است. این جدایی، همان است که بعدها به پذیرش جدایی آنان از والدین در عمل و جهت‌گیری می‌انجامد، و این همان چیزی است که والدین را به تسلیم در برابر قضا و قدر الهی می‌رساند اگر فرزند راه گمراهی را انتخاب کند، علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که برای نجات او انجام داده‌اند.

بسیار پیش می‌آید که پدران و مادران بدون آن‌که متوجه باشند به دلیل دل‌بستگی شدیدشان به فرزندان یا وابستگی زیاد به آن‌ها وارد یک کوره‌راه هزارتوی اجتماعی می‌شوند که باعث می‌شود بر وابستگی فرزندان به خود زندگی کنند، و بدون آن‌که متوجه باشند به این وابستگی عادت می‌کنند و سپس به آن متکی می‌شوند. این کوره‌راه آن‌ها را به سمت این فریب سوق می‌دهد که فرزندان‌شان مایملک شخصی

آن‌ها هستند که هرگز حق جدایی از آن‌ها را ندارند.

برای این موضوع شواهد بسیاری وجود دارد که از دوران کودکی آغاز می‌شود، مانند وقتی مادر کودکش را مجبور می‌کند لباس‌هایی را که او می‌پسندد بپوشد، و بر کمک به آن‌ها در تمام امور کوچک و بزرگشان اصرار می‌ورزد. این وضعیت ادامه می‌یابد و بدتر می‌شود تا جایی که تمام مسئولیت‌های فرزندان بر دوش مادر می‌افتد و حتی حق خودش بر خودش را فراموش می‌کند. شاید خود را دلداری دهد که نمونه‌ای از فداکاری است و فرزندانش بعداً محبت او را جبران خواهند کرد. و بسیار پیش می‌آید که تأثیر این اشتباهات سال‌ها بعد آشکار می‌شود، هنگامی که این مادر که زمانی مهربان و دلسوز و بسیار غیرتمند نسبت به پسر یا دخترش بود، به محافظی سرسخت تبدیل می‌شود که نمی‌تواند ببیند آن‌ها دور از او خوشبخت هستند، گویی ازدواجشان او را با این حقیقت روبرو کرده که آن‌ها جزئی از او نیستند!

در این جا نمی‌گوییم که همه‌ی مادران چنین هستند، بلکه بسیاری از آن‌ها این راه را طی کرده‌اند و به نتیجه‌ی دردناک آن رسیده‌اند، اما ممکن است این درد را به تنهایی و در سکوت تحمل کنند. اما این وضعیت متناقض و دردناک هنگامی که فرزندان - که بالاخره روزی آن‌ها را ترک خواهند کرد - از کنار والدین می‌روند، مطلوب و مورد رضایت نیست، و باید بگوییم که نقص در مفاهیم ایمانی و عدم توازن در دادن حق به نفس و تجدید نیت برای خدا در کار و تلاش خالصانه برای او، ممکن است متأسفانه به این سرانجام بینجامد.

وظایف تربیتی بزرگ هستند و ممکن است - به ویژه در مراحل کودکی - بسیار خسته‌کننده باشند. مادر ممکن است نتیجه‌ی تلاشش را در زندگی‌اش (به شکل مطلوب) ببیند و ممکن است نبیند. او در این راه کار و تلاش می‌کند و هدفش را

طلب رضای خدا و سرای آخرت قرار می‌دهد، از فرزندانش انتظار سپاس و قدردانی ندارد. آن‌ها در نظر او امانتی از جانب خداوند هستند و فرصتی برای افزایش خیر برای آخرتش نزد کسی که به اندازه‌ی ذره‌ای از عمل نیک را ضایع نمی‌کند.

علاوه بر این، خودداری از دخالت در امور فرزندان و اصلاح مداوم آن‌ها ممکن است واقعاً دشوار باشد، به‌ویژه برای ما به عنوان یک بزرگسال که از دیدن نقص و اشتباه در فرزندان مان ناراحت می‌شویم و می‌خواهیم آن‌ها در همه چیز «بهترین» باشند. چه بسیار این اشتباه تربیتی و نبود جدایی یا ندادن فضا به فرزندان برای ساختن شخصیت خود و آزمودن و اشتباه کردن به مشکلات تربیتی بزرگتری برای والدین انجامیده است، هنگامی که والدین هیچ محدوده‌ای برای فرزند نمی‌گذارند تا خطا کند یا شکست بخورد. اجازه نمی‌دهند وسایل مدرسه‌اش را فراموش کند - به عنوان مثال - و نمی‌گذارند نمره‌ی تحصیلی‌ای که شایسته‌ی آن است را بگیرد، تا این‌که فرزند وابسته به پدر و مادرش در تحصیل و مرتب کردن لباس‌هایش و برنامه‌ریزی روزانه‌اش و انجام وظایفش بار می‌آید. و چه بسیار این فرزندان وقتی به بلوغ می‌رسند - اگر رها نشوند و چالش‌های تربیتی‌شان جمع نشود - به افرادی شکننده و ضعیف در برابر چالش‌هایی که با آن مواجه خواهند شد، تبدیل می‌شوند.

این اشتباه تربیتی را به هزارتوی اجتماعی تشبیه می‌کنم زیرا ورود به آن آسان است و تلاشی نمی‌طلبد، بلکه فقط نیاز به پیروی از جریان دارد، اما نجات از آن به تحلیل افکار درونی‌مان و آنچه در طول سال‌ها به تکوین آن منجر شده تا به وضعیت امروزمان رسیده‌ایم نیاز دارد، و سپس مبارزه با نفس برای تغییر رفتار ناشی از آن افکار، و ادامه‌ی مراقبت و منع کردن آن از آنچه به آن آسیب می‌رساند یا به آسیب دیگران می‌انجامد.

فرزند گمراه از والدین هدایت شده...

خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریم خود می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [تحریم: ۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید».

علی‌رغم اهمیت آنچه درباره‌ی دادن حق به نفس و خودداری از آن در برخی موارد از اصلاح انتخاب‌های فرزندان گفتم تا جدایی آن‌ها از خود و رشد استقلال و مسئولیت‌پذیری در برابر انتخاب‌هایشان را تمرین کنند، این به معنای آن نیست که والدین باید از زندگی فرزندان کاملاً کنار بکشند و آزادی مطلق را در همه‌ی امور به آن‌ها بدهند. بلکه مطلوب ایجاد توازن بین نظارت و کناره‌گیری است. همچنین مهم است که مرجعیت حق در جان فرزندان نهادینه شود تا بدانند چه کاری خدا را خشنود می‌کند و بدانند که در انتخاب آنچه خدا را خشنود نمی‌کند گشایشی وجود ندارد. دکتر ابراهیم الخلیفی می‌گوید: «ما باید به فرزندانم بیاموزیم که آن‌ها در هر لحظه مختارند تا گزینه‌ها را مقایسه کنند و حق را تشخیص دهند و برتر را - حتی اگر تلخ باشد - بر پست‌تر - حتی اگر شیرین باشد - ترجیح دهند».^(۱)

برای این منظور گام‌هایی وجود دارد که با آگاه کردن فرزندان از حقیقت وجود آغاز می‌شود: آن‌ها متولد شده‌اند تا جاودانه بمانند، بین انتقال‌هایی از رحم به دنیا، به برزخ، به آخرت، و این‌که پیش روی آن‌ها در این جاودانگی ابدی فرصتی کوتاه و طلایی برای عمل وجود دارد که به دنبال آن پاداش خواهد آمد. و آمادگی برای عمل نیز شناخت آنچه خداوند سبحان و تعالی را خشنود می‌کند و

(۱) دکتر ابراهیم الخلیفی، مقاله‌ای با عنوان: دانشنامه‌ی خانواده - چگونه به فرزندانمان مسئولیت‌پذیری را

بیاموزیم:

بنای انتخاب‌ها بر آن است.

این وظیفه بر حسب شخصیت فرزند و نیازها و مرحله‌ی سنی او متفاوت است. در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت شده که گفت: حسن بن علی خرمایی از خرماهای صدقه برداشت و در دهانش گذاشت. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «کخ کخ، آن را تف کن، آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم؟» [متفق علیه]، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم خود به حسن بن علی می‌آموزد و رفتارش را با نرمی و لطافت اصلاح می‌کند درحالی‌که او هنوز کودک خردسالی است.

و از این‌جا به درک معنای جدایی فرزند از والدینش به عنوان هویت و شخصیت، و جدایی او از آن‌ها به عنوان عمل و جهت‌گیری و انتخاب و مسئولیت می‌رسیم. اگر والدین به وظایف خود در قبال خودشان و فرزندانشان عمل کرده باشند، و سپس خداوند برای یکی از این فرزندان گمراهی را مقدر فرموده باشد، این طعنه‌ای به ایمان والدین نیست. و شاید این از مهم‌ترین درس‌های برگرفته از داستان نوح علیه‌السلام با پسر کافرش باشد، زیرا گمراهی فرزند دلیل بر کوتاهی پدرش نیست. دکتر ایاد قنیبی سخن زیبایی در این معنا دارد که می‌گوید: شیطان ممکن است از باب صداقت و محاسبه‌ی نفس در این شرایط سخت به سراغ ما بیاید تا ما را به یأس و ناامیدی بکشانند.^(۱)

و دکتر خطاب به پدران و مادران (به اختصار) می‌افزاید: اگر فرزندت منحرف شده، از خود حساب بکش و رفتار و تربیتت را بازنگری کن تا آنچه باقی مانده اصلاح کنی، اما احساس شکست یا اضطراب نکن تا جایی که از برخورد خردمندانه

(۱) دکتر ایاد قنیبی، مقاله‌ای تربیتی با عنوان: پسر گمراهم پروژهی من است

با این فرزند یا برادران و خواهرانش عاجز بمانید، و علی‌رغم دشواری پذیرش این ایده که فرزندی که برای توست ممکن است از کسانی باشد که خدا هدایتشان را نخواست است، به یاد آور: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ [قصص: ۵۶] «تو هر که را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی»، پس تسلیم اراده‌ی الهی باش و بپذیر که وی سبحانه مقدراتی دارد که پیش از آفرینش خلائق نافذ است.^(۱)

و علی‌رغم سنگینی این حقیقت بر پدران و مادرانی که مشتاق نفع رساندن به فرزندان‌شان هستند، اما این حقیقت، آرامش و اطمینان خاطر و ایمان به عدل خدای سبحان و رحمتش به ما را در جان انسان برمی‌انگیزد. هر یک از ما محاسبه‌گر خویش و مسئول خویش‌تن است، و خداوند مالک هدایت و حساب همه‌ی ماست. اگر انسان آنچه را بر عهده‌ی اوست انجام دهد، پاداش او بر عمل اوست، نه بر نتیجه‌ی آن. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [توبه: ۱۰۵] «و بگو عمل کنید، پس به زودی خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را خواهند دید» اعمال ما بر خداوند تبارک و تعالی، و بر رسول، و بر مؤمنان عرضه خواهد شد، و این بی‌تردید در روز قیامت اتفاق خواهد افتاد.^(۲)

اما نتیجه‌ی عمل یا ثمره‌ی آن را آیه‌ی کریمه ذکر نکرده است، زیرا مجاهد با ورود به میدان نبرد برای رضای خدا پاداش می‌یابد، چه بر دشمن پیروز شود یا نشود. سید قطب رحمه‌الله گفته است: «دعوتگران به سوی خدا، هر کجا و هر زمان و به هر شکلی که خدا اراده کند، در نزد خدا پاداش‌هایی دارند. بر آن‌هاست که عمل کنند و کار کنند و پاداش مقرر را دریافت کنند، و بر آنان نیست که دعوت به چه سرانجامی برسد، که آن شأن صاحب امر است نه شأن پاداش»^(۳).

(۱) همان منبع پیشین

(۲) ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم

(۳) سید قطب، معالم فی الطریق

و سبحان الله چقدر تسلیم بودن به خداوند آرامش در جان ایجاد می‌کند. اوست سبحانه که بر آفرینش حاکم و مالک سرنوشت‌های آنان است. هرکه را بخواهد گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند، و ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶] «هر کس کار شایسته کند، به سود خود اوست، و هر کس بدی کند، به زیان خود اوست، و پروردگار تو هرگز به بندگان ستم نمی‌کند».

و از این رو پاسخ نوح علیه‌السلام تسلیم در برابر اراده‌ی پروردگارش و پیروی از حکم او بود هنگامی که حقیقت امر را دانست و گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [هود: ۴۷] «پروردگارا، من به تو پناه می‌برم از این که چیزی را از تو بخواهم که به آن علم ندارم، و اگر مرا نیامرزی و بر من رحم نکنی، از زیان‌کاران خواهم بود»، پس بنده با این حد خود و نهایت قدرتش را می‌شناسد.

پس سپاس خدا را که در کتاب کریمش چه بسیار عبرت‌ها و فواید است. از خدا می‌خواهیم که ما را از کسانی قرار دهد که پند می‌گیرند و سود می‌برند. خداوند ما را از اهل قرآن قرار دهد، آنان که به معانی آن آگاهند و به آنچه در آن است عمل می‌کنند. همانا او نزدیک و اجابت‌کننده است، و خیر به دست اوست، پاک و منزّه است پروردگار جهانیان.

اپیدهای عصر...

ما به عنوان مربی باید امروز بدانیم که یکی از شدیدترین بیماری‌های همه‌گیر این عصر، بیماری بی‌تفاوتی، بیماری "I don't care"، و بیماری "So what" فراگیر است، مشکل «چه اهمیتی دارد؟» که همچون آتش در نیزار گسترش می‌یابد.

و اگر همه‌ی این‌ها نتیجه‌ی تنبلی آرزومندانه‌ی بشریت باشد، که از چندین امیال فرتر رفته است تا این‌که به مراتب خاموشی عقل و ذهن رسیده است، از رها کردن نفس به عنوان قربانی برای اولین کسی که هوای نفسش را تقلید می‌کند؛ به سوی از دست دادن تمام معیارها و ثوابت، تا هر چیزی قابل قبول و عادی شود.

این میلیون‌ها نفری که شبانه‌روز پست‌های تیک‌تاک را دنبال می‌کنند، میلیون‌ها نفری که ساعت‌ها پشت سر هم ویدیوهای بازیکنان بازی‌های الکترونیکی در یوتیوب را تماشا می‌کنند، این‌ها واقعاً فاجعه‌اند. آن‌ها نه احمق‌اند و نه عقب‌مانده‌ی ذهنی. آن‌ها کاملاً می‌دانند آنچه انجام می‌دهند مضر و زیان‌آور است، می‌دانند که این اتلاف وقت و انرژی است، اما آگاهانه و با تمام اراده‌ی خود انتخاب می‌کنند که نفسشان را تسلیم آن کنند. انتخاب می‌کنند که فکر و عقل خود را خاموش کنند و تسلیم لذت شوند، با توجیه اعمالشان با "So What!" زیرا "it's all okay" و زیرا آن‌ها واقعاً به خود و زندگی‌شان اهمیت نمی‌دهند، ارزش وجود خود و مسئولیتشان را احساس نمی‌کنند و تنها می‌خواهند هر چه بیشتر لذت ببرند در زمان‌هایی که این امکان را دارند!

این‌ها قربانیان تفکری گسترده در رسانه‌ها و ترانه‌ها هستند که به هر نوجوان از پسر و دختر و درنهایت هر انسان می‌گوید که او همین‌طور در این جاست!

می‌میرد و زندگی می‌کند و تنها روزگار او را هلاک می‌کند. جز آنچه از دنیا و لذت‌هایش می‌گیرد و کسب مال و شهرت دنیوی ارزشی ندارد. این آغاز و پایان اوست، چیزی که ورای دنیایش برایش مهم باشد وجود ندارد، نه رسالتی دارد نه هدفی، و نه در پیش رو بهشت یا جهنمی دارد و نه پریشانی از عمر و سلامتی و جسم و مال!

و به همین دلیل باید دوباره به خود رجوع کنیم و بر اهمیت و ارزش هر مسلمان تأکید کرد. در ذهن خود و ذهن جوانان و نوجوانان بکارید: تو مسئولی، تو مهم هستی، تو با ارزشی و قدرت تأثیرگذاری بالایی داری. تو مرد و زنی از امتی اسلام هستی که می‌تواند بشریت را از بدبختی نجات دهد. تو با ارزشی، صرف نظر از تعداد دنبال‌کنندگان در شبکه‌های اجتماعی. تو مهم هستی حتی اگر هیچ‌کس تو را نشناسد یا به تو اهمیت ندهد. تو بنده‌ی خدا هستی، تو فرزند آدم هستی که خداوند فرشتگان گرامی‌اش را به سجده برای او واداشت. تو از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستی. شایسته‌ی تو نیست که خودت را تسلیم اولین تأثیرگذار رسانه‌های اجتماعی کنی که می‌بینی. نباید بگذاری لباس‌هایت را مدهایی تعیین کنند که فقط دنبالشان می‌کنی. نباید نیم روز یا بیشتر از وقت را صرف بازی‌های ویدیویی کنی که کسانی برایت ساخته‌اند که از خدا در مورد تو نمی‌ترسند و می‌خواهند روزهای عمرت را همراه با مالت ضایع کنند. عمر می‌گذرد و تو هنوز نیاموخته‌ای، هنوز هدف‌ت را نیافته‌ای. و اگر هدفی داری، هنوز برای هدفی که می‌گویی هدف توست تلاش نکرده‌ای. عمر تو تمام ثروت توست و تو آن را صرف چیزی می‌کنی که می‌دانی فقط سرگرمی محض است...

فرزندانتان را از راه‌های بیهودگی نجات دهید. به آن‌ها ارزش وجودشان و مسئولیت‌شان را بیاموزید. روزشان را با آنچه به نفعشان است پر کنید و برای آن‌ها

در حمل مسئولیت و تحمیلش به آنها الگو باشید^(۱)، و بدانید که این معانی به «ذخیره‌ی فطرت» در آنها دست می‌یابد (چنان‌که سید قطب رحمه‌الله می‌نامد). آنها مشتاقند درباره‌ی هدف وجودشان و ارزششان در زندگی بشنوند حتی اگر با کلمات اندکی باشد، گویی موضوع بر تار حساسی در فطرتشان می‌نوازد، تا زمانی که کلمات ما صادقانه باشد و به آنها نشان دهد که به آنها اهمیت می‌دهیم و خیرشان را می‌خواهیم و این‌که آنها بیهوده آفریده نشده‌اند...^(۲)

(۱) این بدین‌معنا نیست که بازی و تفریح ممنوع باشد، و به این معنا نیست که نوجوانان از تفریح کردن منع شوند، بلکه تفریح جایگاه خود را دارد و مسلمان می‌تواند از آن پاداش ببرد اگر نیت خالص و انتخاب درست باشد، و از حد خود در طول روز فراتر نرود. از این‌رو باید در آنها جهت‌دهی و اصلاح کنیم و انتخاب‌هایی را که خدا از ما راضی است و در زمان مناسب به آنها بدهیم.

(۲) این از چیزهایی بود که به لطف خدا در ضمن سلسله سخنرانی‌هایم برای نوجوانان در مدرسه‌ی اسلامی محلی دیدم، که درباره‌ی اهمیت مسلمان، مشکل عبث بودن، هدف از آفرینش، سنت ابتلاء و غیره با آنها صحبت کردم، و به لطف خدا تأثیر خوب و تعامل زیادی با جلسات دیدم، با وجود این‌که برخی از مطالب آن حاوی نکاتی بود که با هشدارهایشان آنها را خواهد ترساند، مانند شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های ویدیویی و فیلم‌ها...

نیکی‌های جاریه یا گناهان جاریه؟

مدتی پیش کتاب مختصر «منهاج القاصدین» را در حضور پسر شش‌ساله‌ام در دست داشتم، او درباره‌ی آنچه می‌خواندم از من پرسید...

به او گفتم که کتابی است دوست‌داشتنی که به من می‌آموزد چگونه خدا را بهتر عبادت کنم و خودم را بیشتر بشناسم.

= آیا نویسنده‌اش را می‌شناسی؟

• او را ندیده‌ام، عالمی است که بیش از صد سال پیش وفات یافته است...

بعد از کمی مکث گفتم: تصور کن که من یا تو یا هر شخصی در دنیا، هر بار که این کتاب را بردارد و بخواند و از آن بهره‌ای ببرد، پاداش بسیاری از نیکی‌ها به این نویسنده که مدت طولانی است وفات کرده، در قیامت می‌رسد!

کمی سکوت کرد و به فکر فرو رفت...

= یعنی او مرده اما برایش نیکی فرستاده می‌شود!

• بله... چیزی بگویم؟ من همیشه از خدا می‌خواهم که توفیق دهد تا کاری انجام دهم که پس از مرگم همچنان برایش نیکی بیاورد! سبحان‌الله، چه بخشنده است وی سبحانه!

این فکر ذهن پسر را برای چند روز به خود مشغول ساخت، و او در این اندیشه بود که چگونه کاری کند که پس از وفاتش همچنان برایش پاداش نوشته شود، و از من درباره‌ی آن می‌پرسید، و چه زیباست این فکر واقعاً...

و اکنون وقتی می‌بینم مردم درباره‌ی سریال‌ها یا فیلم‌ها نظر می‌دهند و ایده‌ای از این‌جا و آن‌جا را بحث می‌کنند، خود را متأمل می‌یابم.

چه زیان بزرگی برای این بازیگران و نویسندگان و کارگردانان است، چه اندک است آنچه در مقابل کارشان به دست می‌آورند و چه عظیم است آنچه از دست داده‌اند...

آن‌ها رودها و سیل‌هایی از گناهان جاری می‌سازند که ممکن است تا نسل‌ها پس از مرگشان وبال گردنشان باشد، درحالی‌که خود را «هنرمند» یا «خلاق» یا «نوآور» می‌پندارند! گمان می‌کنند وقتی نامشان گسترش می‌یابد و شهرتشان افزایش می‌یابد و دارایی‌شان زیاد می‌شود و ترازوهایشان که پر می‌شود و پس از عمرشان و پس از وفاتشان همچنان پر می‌شود، موفق شده‌اند...

سبحان‌الله، و چه تفاوت بزرگی است میان عالمی که برای اصل نیکی‌های جاری در زندگی‌اش تلاش می‌کند و بین کسی که شغل خود را آغاز گناهان جاری برای خویش قرار می‌دهد...

و در پایان...

از خداوند سبحان می‌خواهم که تو، خواهر من، در مجموعه نوشته‌هایی که گذشت، اندکی آرامش و یاری و ثبات قدم یافته باشی.

آن‌ها را نزد خود نگه دار و هرگاه خسته شدی یا وسوسه‌های شیاطین انس و جن تو را از مسیرت منحرف کردند، به آن‌ها بازگرد.

از خداوند می‌خواهم که این نوشته‌ها با تو سخن گفته و به تو نزدیک شده و تو را به ارزشمندی‌ات آگاه کرده باشد...

و در این‌جا، پس از انتشار برخی از مقالات پیشین، با دو نامه‌ای که به دستم رسیده پایان می‌دهم...

از نامه‌هایی که به دستم رسیده است (با اندکی تصرف) ...

صراحتاً سخن شما درباره‌ی کار صحیح است... من رشته‌ای دانشگاهی را خواندم که به خاطر جایگاه اجتماعی دوستش نداشتم، و اکنون - الحمدلله - شوهرم قادر به تأمین مالی ماست، فرزندانم اطرافم هستند و من از تربیت آن‌ها خوشحالم، اما جامعه‌ای که بر این دوراهی زندگی کرده به من رحم نمی‌کند!

هر بار که به کسی می‌گویم خارج از خانه کار نمی‌کنم، کلماتی مانند: «بیچاره!» «حیف تو نیست!» «یعنی تمام روز چکار می‌کنی؟»؛ «تو به خاطر مدرکت خیلی زحمت کشیدی»، «نه، حقیقتاً صحیح نیست که تو کار نکنی! و یک نفر مثل تو با این مدرک همین‌طور بماند!».

من خوشحال و راحت‌م، اما متأسفانه از صحبت درباره‌ی خودم در برابر کسانی که برای اولین بار می‌بینم خودداری می‌کنم، زیرا شدیداً احساس حقارت و نقص در برابر آن‌ها می‌کنم، گویی در سطحی پایین‌تر از آن‌ها و فردی ناقص هستم. و همزمان می‌بینم که همسران دوستان شوهرم که شاغل هستند و در وضعیت مالی مشابه ما قرار دارند، کار می‌کنند و میان فشارهای مهدکودک و شغل و خانه در تلاش‌اند، و هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌گویند که از برنامه‌ی روزانه‌اش راضی است!»!

(پایانِ نامه‌ی این خواهر)

و این دقیقاً همان چیزی است که درباره‌اش صحبت می‌کنم...

امروزه زن این‌الگو را وظیفه‌ی خود می‌داند، این به عنوان امری طبیعی شناخته می‌شود که کسی که با آن موافق نیست مورد تعجب قرار می‌گیرد (با وجود این که

خودش از آن راضی نیست!)، و این مانند سرطانی است که با قدرت و وضوح بیشتری از نسلی به نسل دیگر گسترش می‌یابد. این در میان دختران بسیاری که دهه‌ها پیش می‌گفتند می‌خواهند وقتی بزرگ شدند، مادر باشند، رایج بود، اما امروزه این آرزو در میان دختران کمیاب شده است...

تعداد کمی از دختران امروزی در پاسخ به سؤال «می‌خواهی وقتی بزرگ شدی چه کاره شوی؟» با احتیاط نسبت به سؤال می‌گویند: می‌خواهم مادری باشم که فرزندانش را در آغوش بگیرد، یا می‌خواهم مانند مادر بزرگم باشم که بهترین غذاها و زیباترین پارچه‌های پشمی را درست می‌کرد، یا می‌خواهم مادری باشم که به فرزندانش کتاب خدا و زبان عربی فصیح را همچون مادرم می‌آموزد... و این بدون شک نتیجه‌ی تربیت و پیام‌های متراکمی است که از سنین پایین برای دختران فرستاده می‌شود.

خانه (نزد بسیاری) دیگر ارزشمند نیست. برخی دیگر به خانواده اهمیت نمی‌دهند و جایگاه مهم آن را به یاد نمی‌آورند و تأثیر عظیم آن بر خود را ذکر نمی‌کنند. در نتیجه، فداکاری برای خانه را مترادف با کم‌کاری یا بیکاری می‌دانند. این از دیدگاه ما زنان و مردان و از ورودی‌های رسانه‌ها و بازار و مدرسه است.

اما از بسیاری از دختران می‌شنویم و از آن‌ها خوشحال می‌شویم که می‌گویند: می‌خواهم فضانورد شوم، می‌خواهم یک مجری مشهور خبر شوم، یا وزیر یا رئیس‌جمهور، و این را تشویق می‌کنیم، اما نمی‌دانیم در چه مسیری گام برمی‌داریم، چگونه ملت‌ها منحط نمی‌شوند و کودکان تباه نمی‌گردند وقتی در زنان (و مردان) می‌کاریم که وظیفه‌ی همه‌ی اهل خانه هر صبح خروج برای کار یا مدرسه یا مهدکودک است و بازگشت به هنگام نزدیک غروب خورشید با خستگی و شتاب و افتادن بر روی تخت...

چه می‌شود آن افرادی که از کسی که به آن‌ها گوش دهد محروم‌اند؟ چه می‌شود کودکانی که بدون خاطرات و بدون آغوشی که آن‌ها را در بر گیرد بزرگ می‌شوند؟ چه می‌شود نسل‌هایی که مدارس سکولار بدون هیچ آگاهی از ما تربیت می‌کنند؟ چه می‌شود آمیختن همه‌ی آن‌ها با ارزش‌های سازمان ملل متحد عاری از دین و مخالف فطرت و اخلاق؟ چه می‌شود غرق شدن مداوم در نظام سرمایه‌داری استثمارگر بشریت؟ چه می‌شود عمرهایی که سال پس از سال می‌گذرد بدون توان انجام نمازی که خداوند را راضی کند و بدون نشستی با خود و بدون لحظه‌ای تفکر در علت وجود و هدف آن؟

این همان زندگی است که برای میلیون‌ها نفر به رؤیا تبدیل شده است، همان که آن را آزادی و کرامت و برابری فرصت‌ها و قدرت و توانمندسازی می‌نامند... اما در واقعیت خود، زندگی پرمشقت است، استهلاک نفس برای مصرف ماده برای راه انداختن شرکت‌ها برای به حرکت درآوردن اقتصاد... و عنوان‌های فریبدهی همه‌ی این‌ها را رایگان ارائه می‌دهند!

و برای همه‌ی این‌ها، بار دیگر نیاز داریم بر روی نفس‌هایمان کار کنیم، به تامل در مورد آن‌ها پردازیم، از آن‌ها درباره‌ی اولویت‌ها و هدفشان بپرسیم. برخی کار می‌کنند چون به کار نیاز دارند، برخی خانواده‌شان را تأمین می‌کنند، برخی با راحتی خود فداکاری می‌کنند و با خود برای لقمه‌ای نان و زندگی مبارزه می‌کنند، و خداوند به آن‌ها خیر دهد و پاداششان دهد، اما در هر حال ما نیاز به آگاهی داریم به آنچه در نفوس فرزندانمان می‌کاریم، برای هدف و مقبول و مردود و برای معیار و اصل و استثناء و راه‌حل‌ها، برای آنچه عمرمان را در آن می‌گذرانیم، برای آنچه زندگی‌مان را در راه آن می‌فروشیم.

و از خداوند در هر زمان یاری می‌طلبیم...

نامه‌ای از یک دوست و خواهر عزیزم به دستم رسیده

و خواستم آن را به عنوان سپاس از نعمت و فضل الهی به اشتراک بگذارم...

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته خواهر عزیزم

در جلسه‌ای با زنانی بودم که پیش از این نمی‌شناختم، و طبق عادت زنان در این زمان، خودشان را معرفی می‌کنند و می‌پرسند مدرکت چیست و آیا کار می‌کنی یا در خانه می‌نشینی، و برخی را بر این اساس ارزیابی می‌کنند، مگر آنان که خداوند بدیشان رحم کرده باشد.

پس از آن که خودم را معرفی کردم و صحبت درباره‌ی این که آیا کار می‌کنم یا نه پیش آمد، گفتم که وقتم را برای خانه و فرزندانم اختصاص داده‌ام زیرا می‌بینم که فرزندانم به توجه و تمرکز در زمینه‌های مختلف نیاز دارند. و خودم را یافتم که به آن‌ها می‌گویم از این بابت خوشنودم و راضی هستم الحمدلله.

آنچه مرا به این صراحت واداشت این بود که برای اولین بار در چنین موقعیتی احساس کمبود نمی‌کنم در برابر بانوانی که در مشاغل مختلف کار می‌کنند، و برای اولین بار خودم را می‌بینم که به انتخاب خود افتخار می‌کنم و برای اولین بار خودم را می‌بینم که به وضعیت آن‌ها و حالت تفکر منحرف و اشتباهی که بر بسیاری از زنان این زمان مسلط شده می‌اندیشم ...

و انکار نمی‌کنم که علی‌رغم فمینیست نبودنم، اما با گذشت زمان دریافتم که افکار و احساساتم تا حدی از این افکاری که به طور غیرمستقیم در دوران تربیت و در بستر فرهنگ اجتماعی و رسانه‌ها در معرض آن قرار گرفته‌ام، آلوده شده

است. و گمان می‌کنم که تا حد زیادی از این افکار ناپاک پاک شده‌ام و فضل و منت از آن خداوند تبارک و تعالی است، و سپس مطالعه‌ها و سخنرانی‌های مختلفی که اهل علم و خیر که بر من منت نهاده‌اند مرا به آن راهنمایی کردند.

و تو ای عزیزم و نوشته‌هایت از مشارکت‌کنندگان در هدایت من به راه راست و زدودن غبارهای افکار فمینیستی از تفکر و اعتقاد و مسیر زندگی‌ام بوده‌ای...

فقط خواستم این افکار را با تو از باب بازگرداندن فضل به اهلش در میان بگذارم و خواستم به تو بگویم خداوند جزای خیرت دهد...

(پایان سخن نویسنده‌ی نامه با تصرف بسیار اندک)

و می‌گویم...

الحمد لله ثم الحمد لله...

افسانه‌های موفقیت و شکست و تحقق ذات و کار و بیکاری با وضوح کامل به منبع بدبختی و شقاوت بسیاری از زنان (و مردان) در زمان ما تبدیل شده است، و الحمد لله که استادان و شیوخ و صاحبان فضل بر ما منت نهادند و کمی چشمان ما را باز کردند و با اندکی از خیر، خود و خواهرانمان را بهره‌مند ساختیم...

و برکت و خیری که گمان می‌کنم بسیاری از زنان هنگامی که از این نظام‌ها رها می‌شوند، می‌یابند یا خواهند یافت، چیزی است که به گمانم کلمات قادر به توصیف آن نیستند، نه فقط از باب «هرکه چیزی را برای خدا ترک کند، خداوند بهتر از آن را به او عوض می‌دهد»، بلکه از باب از زندگی پاکیزه‌ای که خداوند سبحان به بندگانش وعده داده است...

والحمد لله...

درباره‌ی نویسنده

دختر، خواهر، همسر و مادر سه فرزند، آرام، خوشحال و به دینش افتخار می‌کند. داروسازی را دو سال در دانشگاه دولتی العربیه در سوریه و شریعت اسلامی را یک سال در دانشکده‌ی شریعت دانشگاه دمشق تحصیل کرد و هیچ‌کدام را به دلیل شرایط سفر به آمریکا پس از ازدواج به پایان نرساند. سپس مدرک کارشناسی در تغذیه و رژیم را از دانشگاه لاسال در پنسیلوانیا-ایالات متحده‌ی آمریکا دریافت کرد و در آن‌جا جایزه‌ی علمی برنامه را کسب نمود.

کارشناسی‌ارشد خود را در تغذیه درمانی از دانشگاه سنت لوئیس در میزوری-ایالات متحده‌ی آمریکا با تمرکز بر تغذیه‌ی کودکان و نوزادان به پایان رسانده است. او حافظ قرآن کریم و جویای علوم شرعی است، فارغ‌التحصیل چندین دوره‌ی شرعی و تربیتی و فکری است، و در حال حاضر دیپلم مربی آگاه را در دانشگاه اردن می‌خواند.

در زمینه‌ی نقد مدرنیته و پس‌مدرنیته و غرب‌زدگی و مسائل زن مسلمان، و در تقویت یقین و رد شبهات پژوهشگر و نویسنده است، و مقالاتی را در مورد فقه تفکر و عقل با الهام از وحی، و همچنین در زمینه‌ی زنانگی و شبهات فمینیستی و آنچه بدان مربوط است ارائه نموده است.

رساله‌ای در مورد زنانگی، مادری و زندگی

کلمات و زمزمه‌هایی که با فطرت نامیرا سخن می‌گویند، و هر کسی که بخواهد با آن‌ها مبارزه کند، هر که باشد و هرچه باشد، دفع می‌کنند... مقالاتی که در طول چهار سال نوشته‌ام، بسیاری اوقات در آن‌ها پیش از دیگران با خودم سخن می‌گفتم، و سپس می‌خواستم آن‌ها چراغی باشند و پیام‌هایی واقعی و حقیقی برای هر کس که به دست آن‌ها می‌رسد، تا او را تقویت کنند و به او آرامش دهند و به او بگویند تنها نیست، تا به او بگویند آنچه از آن می‌گذرد - یعنی پر بودن از آرزوهایی که آرزوهای واقعی او نیستند و تلاش برای دستیابی به جاه‌طلبی‌هایی که دور از هدف وجودش هستند - امری عادی نیست، این که خروج از این گرداب ممکن است و بازگشت به آرامش امکان‌پذیر است، و این که خداوند سبحانه و تعالی او را می‌بیند و دعایش را می‌شنود و نیتش را می‌داند، او برای ادامه دادن نیازی ندارد خود را با معیارهای مردود ثابت کند، و این که پاسخ‌ها واقعاً نزدیک‌تر از آنچه گمان می‌کند به او هستند... و سپاس خداوند را برای لطف و کرم و عطاهایش، از او می‌خواهم که این کار را مبارک گرداند و بپذیرد و پاداش آن را تا روز قیامت مستمر قرار دهد... و فضل و منت از آن خداست و ستایش نیکو برای اوست سبحانه و تعالی...

